لوامع الاشراق في مكارم الاخلاق

لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق

[illegible] علم [illegible] مشتمل [illegible] است چون [illegible]

[illegible] تدوین [illegible] منقسم [illegible] بعضی

[illegible] بصیرت [illegible] اول

[illegible]

ذکر [illegible] فصل [illegible]

[illegible] در بیان [illegible]

ذکر فضیلت علم [illegible] آنکه اخلاق [illegible]

[illegible] کشف [illegible] فصل

مطلع [illegible] تهذیب اخلاق [illegible]

[illegible] مکارم اخلاق [illegible] ذکر حکمت [illegible]

[illegible] بیان آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر اخلاق [illegible] حکمت

[illegible]

[illegible]

در سیاست ملک و آداب ملوک قسمت ... در آداب ... تمه

در رسوم ملازمان سلاطین و ارباب دولت قسمت ... در

صداقت ... در آداب معاشرت با طبقات مردم ...

و در بعضی از نسخ خواجه نصیر الملة والدین محمد طوسی رحمه الله

تتمه ناصری را بوصایای افلاطون نموده که با شاگرد خود

ارسطاطالیس فرموده و از لطایف حسن اتفاق آنکه در این

وقت نسخه سر الاسرار که ارسطاطالیس جهت سکندر

ذو القرنین تصنیف نموده بنظر قاصر رسید لاجرم خواستم که

خلاصه آن نصایح که بسیاست ملک خصوصیتی تام دارد در آخر

این رساله الحاق رود لاجرم مضمون آن چاشنی در دو قسمت

از برای سرود و ادراج نمود قسمت یازدهم در وصایای افلاطون

قسمت دوازدهم در وصایای ارسطاطالیس و این بود مخلص کتاب

موسوم باخلاق جلالی والتوفیق من الملک المتعال

افتتاح کلام بنام واجب الاعظام سلطانی سزد که بافر الملک
ازلی جنود مجنده اعیان ممکنات را از سر حد عدم بدار
وجود متوجه ساخت و منشور خلافت کبری بنام آدم خاکی
مرقوم رقم عنایت گردانید و او را بخلعت اصطفا
و تشریف اضافه و اجتبا بنواخت سبحانی که لوح فطرت
انسانی را بنقوش صور اسما موشح ساخته و رقم قابلیت
نفس ناطقه نهاد تا چون بمقتضای و علم آدم الاسماء کلها
اسما و صفات الهی و دقایق حکمت علمی و عملی تحصیل نماید
و بر معارج معارف علیه و ملکات سنیه باقدام همت برآید
و در مدرسه ملکوت بحکم قول یا آدم انبئهم باسمائهم افاده
منتهیان [illegible] باشد و شاید در روز [illegible] کاملی [illegible]
نشانه قدری فایده کتاب اجزاء [illegible] و [illegible] آنکه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و سلام بر سید انام

علیه افضل التحیة والاکرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واقبال

چمن بهشت نمای آنحضرت بصفت قبول [illegible]

[illegible] ... ز کمال [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

آینه روشنی است که [illegible]

آن شواهد دیده [illegible] که از آن که دشمن سودای [illegible]

جا [illegible]

و از تون الحمد [illegible] صفت [illegible]

شد [illegible]

پای [illegible]

[illegible] آمد [illegible]

خیال [illegible]

[illegible]

طید [illegible]

[illegible] معرات [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible]

اثر [illegible]

چنانچه خورشید [illegible] که بحکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صبح صادق از افق [illegible] برآید [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هر ضعیف را بسیاسی چتر اعتلایش مقابل ستمگری

بر دو ... عدالتش فریاد خوانند مرغان چمن بیاد ... خلق

غمزهٔ معشوق بر عاشق تحمل نتواند ... چشم خوبان ...

... آشوب در ... توان ... بر او

دیر ... اعجاز ... آید ... چشمان

... زتیغ ... کشیده ... واقعات

چون تیغ کشیدن ... آشوب ... آمده

... بشام ... تحقیق ... سیاستش صبحگاه

کرفته ... مشرق ... آورده چون ... افلاکش نور

برزدی ... شده ... صولت قهرش ... کی

کرد ... چون ... عقاب ... سر ... کبوتر

کردنش ... عقاب کشیده ... کسی که ... جنگل

گشاید ... پنجه ... بر ... ته ... آتش

چرکها ... سازد ... نساز ... گماند

صولت ... ...

آباد

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] چون [illegible] عقول [illegible]

[illegible] آید [illegible] بشیر [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] آید

[illegible] شبها [illegible]

[illegible] آورد

[illegible] آورد

[illegible] الکرام [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

ثنا و حمد اله علی العالمین انوار رافته والا از ال بهایم جعفر

مرتعفتر ما المحیط الحضر اسد اعداد ولقد نعمته

الحمد الله سعادت وزحاکش بزبان مدیحکر نعمت خاص حق نعوذ

خصمت افضل جناب ما از آنکه سعد او جهان و قمر منیر زنده

آن عالی شأن است آنجا که عیانست چه حاجت به بیان است

و اما ایکا برای کشف و تحقیق گرانمرد بچه حال حادث از ان مستقبل را

بخبر شهر و پنهان معلق شد از لوح دل اصحاب بشوش غیره را

گهربار هر اشتقاق تصحیح و شرح و رسایل از کتب مشهور نمود

ایجو ودانست حال فرینه تقا و بمعنی الایام وهیا فرزند اند

در مواضع متعدد و منکرا و مناقشه بسیار بین نمود شود

وجدا با بسته سر استحکام قواعد بهت ببر اجل و علی اکرم

جمیع قصص بشیار از مطلع بشیع پیش بسر بزد و مختار عالیان

برای العین جنات بر حقوی باند بدین کتاب بحکم این ابر

ریپی باند و ... تا استحق ... حسن وصلم حق

واقتضای متعدد ... بشد ... الشرع و از مک

مساق

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] این صنعت و [illegible] این [illegible]

و [illegible] [illegible] کریمانه [illegible] نوشته باشد که

دقیقه از دقایق [illegible] [illegible] [illegible]

نشسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اعنی حضرت پادشاه [illegible] [illegible] سلاطین

[illegible] [illegible] [illegible] اعاظم سلاطین [illegible]

دقایق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آنکه [illegible] [illegible]

نهالیست که آب از خون دل [illegible] [illegible] در گلشن

[illegible] [illegible] است که [illegible] نسیم صبا [illegible] نصرت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

صفت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

آ[illegible]

بجنس آنچه [illegible]

پاک کرده [illegible]

نخوت [illegible] و کشش استطاعت [illegible]

[illegible]

گرفته [illegible]

[illegible] بسم الله [illegible]

که تحقیق [illegible]

[illegible]

آنچه [illegible]

هر آینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مظهر آیات الالطاف الربانیه مطلع شموس العنایات
الرحمانیه مطلع الانوار الملکوتیه منبع الاشفاق اللاهوتیه
... سلطان خلیل سلطان بهادر خان
[illegible] چشم [illegible] بیت [illegible]
[illegible] فیضش [illegible]
[illegible] بساط [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] حضرت [illegible]
جوانی و [illegible] عیش کامرانی [illegible]
و جهانبانی [illegible] شان [illegible]
با استغنای [illegible] جهانی و [illegible] قوت غضبی [illegible]
[illegible] معظم [illegible]
[illegible] مصالح مملکت [illegible]
مراسم نصفت عدالت [illegible]
و نصفت [illegible]
آیین و [illegible]

ثنای سخن نفایس حکم [illegible] کلام بلاغت [illegible]
و الیه [illegible] و نکته [illegible] مقتضای [illegible]
در خصیص [illegible] کتاب [illegible]
و الحکمة [illegible] منتشر [illegible]
اسلاف عظام آنحضرت آنها در [illegible]
چرا که [illegible] ایشان افزود [illegible] تصنیف بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
بی بضاعت آن [illegible]
[illegible] چنان [illegible]
[illegible] مقاصد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دانشمندان و مصالح جهانیان [illegible] و تمهید [illegible]

دین و لمعات اشارات [illegible] آئین [illegible]

[illegible] حاسب [illegible] مقاصد آن [illegible]

کند و در سلک [illegible] اوقات [illegible]

[illegible]

است [illegible] در [illegible] کتابی [illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] این کتاب [illegible] قواعد حکمت عملی است و آن

عبارتست از علم به [illegible]

[illegible]

نسبت آن [illegible]

[illegible]

قسم است [illegible]

اخلاق و فرهنگ [illegible]

بالزاد

با افراد نوع و آن نیز دو قسم است یکی آنکه راجع شود بحال [illegible]
منزلی یعنی آنچه سبب انتظام احوال منزلی واحد باشد و آنرا
حکمت منزلی و تدبیر منزل گویند و دوم آنکه راجع شود
بشارکت [illegible] است [illegible] آنرا علم
تدبیر مدن یا سیاست مدن خوانند پس [illegible] حکمت [illegible]
منحصر [illegible] و اقسام [illegible]
منحصر شد و چون [illegible] مقدم [illegible]
[illegible]
[illegible] تحصیل مطلب باشد در ترتیب آن مطلق
[illegible] مقاصد [illegible] فصول
[illegible] مناسب [illegible]
[illegible] قال الله تعالی
[illegible] السموات و الارض [illegible] قال الله تعالی
[illegible]
[illegible]

حیثیت و کثرت ذرات اکوان و حقایق عالم امکان از آنکه از کتم

بمنصهٔ شهود و جلوه‌گاه وجود آمده‌اند و بچگونه صبغه‌ای که در حسن

ماهیت صبغهٔ مخصوصه‌ای پدید آمده است و بمعرض عیان در آورده

بحکم اعطی کل شیء خلقه ثم هدی [illegible] الغایت مصلحت

که نزد او مقرر گشته است چه فعل او مطلق فعال خود اگرچه

معلل بغرض نیست اما خالی از حکم و مصالح و غایات

دلخواه نیست چنانچه چهره مقصد [illegible] علم الهی [illegible]

و ذرات [illegible] انسان [illegible]

و عین اعیان [illegible] خلافت الهی است چنانچه

نص کریم انی جاعل فی الارض خلیفة [illegible] و هو الذی

جعلکم خلائف فی الارض [illegible]

انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان

یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا

اگر [illegible]

مسطور است [illegible]

عشق

ایهام [illegible]

عشق [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] نبخشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] انسان [illegible]

[illegible] قابلیت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرد [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] در اطوار [illegible] کلام

[illegible] احوال [illegible] بر جمیع حقایق [illegible]

[illegible] محیط [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی از ملائک [illegible]

[illegible] بعضی تفضیل

[illegible]

بعضی ملائک [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام

و بعضی [illegible] ملائک [illegible] شود

و غضب و حیوان را شهوت و غضب داد و بی عقل ملائکه را

هر دو داد پس اگر انسان شهوت و غضب را مطیع [illegible]

[illegible] گرداند بکمال عقلی میرسد و ثبات [illegible]

به ملک رازآمی بر کمال [illegible] [illegible] [illegible] انسان

انسان [illegible] [illegible] اجتهاد [illegible]

و [illegible] مغلوب شهوت و غضب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

شهوت و غضب [illegible] بود نقصان [illegible] در خلاف

انسان [illegible] آدمی [illegible] معرفت از [illegible]

[illegible] کنند [illegible] [illegible] کنند [illegible] آن [illegible]

و خلاف [illegible] انسان [illegible] منقولست [illegible]

اصطلاحات صوفیه اشارت [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

کرد [illegible] آمست [illegible] [illegible] است [illegible]

شیخ عبدالرزاق کاشی رحمه الله

قلت

ثبت و بسیط و ترکیب احکام مجرد اشرف از بساطت شد

است چون مجرد است تعطیل [illegible] فعل شد چون

[illegible] کامل [illegible] و تعطیل [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] علوا کبیرا

[illegible] حکمت لغت که عبارت از کمال علمی

و [illegible] که [illegible] کمال علم و [illegible]

[illegible] که [illegible] وجود [illegible] کنند

[illegible] حکمت [illegible] حکمت را

[illegible] کمال [illegible] علم

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible]

حمل بر ناسیس ولیست انزانا لید آنچه قدما حکما در بعضی
فلسفه گفته اند اتفقیه الا آنکه بعد از آنکه این معنی نیست
و تعلق با جلا عقا آنچه نیست تمام نشود و حقیقت که انسان بمجرد
[illegible] کمال [illegible] [illegible] [illegible] ذاتی است
علی ثبت لها افضل الصلوات و اکمل التحیات [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] حضرت رسالت [illegible]
علیه [illegible] [illegible] [illegible] الی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حقیقت [illegible] [illegible] حاصل [illegible] [illegible]
اول [illegible] [illegible] [illegible] خواه [illegible]
استکمال چنانچه [illegible] حضرت و ایشان [illegible]
باشند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بحضور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و علما [illegible] [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

شکر کرد خویش را و نام گرفت شرف واصل شد و ...

... [illegible] ... و طریق ... آن

... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

ابو ... [illegible] ... شیخ ابوعلی ... [illegible]

... [illegible] ... آن کس که ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... کرده

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... الاول ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ ابوعلی ... [illegible]

... [illegible] ... الی ... [illegible]

... [illegible] ... الی ... [illegible]

قال استاد و حکیم الهی شیخ شهاب الدین مقتول که [illegible] بسلام [illegible]

[illegible] است و تلویحات متعلق میکنند که در حضرت لطیفه [illegible]

این چند سطری است که بنده [illegible] را دیدم [illegible]

[illegible] بعضی مسائل حکمت [illegible] چند پرسیدم جواب از

شیخ [illegible] است [illegible]

[illegible] او نمود [illegible] سوال کرد [illegible]

او [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

و [illegible]

در [illegible]

[illegible]

اطراف
[illegible]

و دست تعلیم [illegible] و [illegible] اگر هیچ [illegible]

[illegible] و [illegible] شد

[illegible] رسید [illegible] تا [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

و [illegible] است

[illegible] کمالات انسانی

[illegible] کمال [illegible]

[illegible]

و [illegible] آن

[illegible]

[illegible]

[illegible] کمال [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] اگر سالک [illegible]

رسمی عادی شده اند و در طرف افراط و تفریط این جنس [illegible] گردد

و ازین نوع حکمتی شریعت [illegible] بنا یکند [illegible]

اعتدال [illegible] کرده [illegible]

و بطلان [illegible] کرده [illegible]

الصراط المستقیم [illegible]

آنجا [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

که تحقیق [illegible] انسانی [illegible]

هر [illegible] که [illegible] عدالت [illegible]

این [illegible] تحقیق [illegible]

حکمت [illegible]

آن [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible]

که [illegible]

و تفصیل [illegible] شرف [illegible]

با کمالات نفس منقسم شده است به دو قسم جزوی و علم

که حاصل شده است بذات نفس ... چه حصول نفس به

نفس ... حضور که ... حسن محمد و قبیح

... بعد ... شد آخر

... ... اگر

... ... یعنی ... ... بعد از آن که ... صفت

نفس انسانی ... که ... مرتبه ... ... وفی ...

مرتبه ... ... بعضی ... ... اکثر

معلوم ... که ... موجودات که انسانی ... است

... ... اشرف ... ...

که ... ... موجود

... ... فضیلت ... علم ... ارشاد

و ... ... از علم منطق ... ریاضی ... طبیعی

... آنچه الهی حکیم ... و ... ریاضی منطق

... ... واسطه ... است ریاضی

ستوده [illegible] شود و ملکات [illegible] حاصل

کرده [illegible] تحقیق [illegible]

اگر کرده [illegible] شمرده [illegible] نظر [illegible]

[illegible] صفات [illegible] شمرده [illegible]

و [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] نفس [illegible] شمرده [illegible] عالم [illegible]

[illegible] کسی که [illegible]

[illegible] علوم [illegible]

حکیم [illegible] البدن [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible]

[illegible] موجب [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] حکمی [illegible] موجب [illegible]

و [illegible] اعراض [illegible] سواد هم

[illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible]

در حقیقت [illegible] صوفیه و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

شریعت [illegible]

[illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هتك [illegible]

السکوت [illegible]

و لا الٰهی بود آنرا و از نتایج آنست که حکمت [illegible]

ربانی چشمها آب شده و کلمات [illegible]

[illegible] و مشکو [illegible]

[illegible] ظل اشارت [illegible]

[illegible] عصمنا الله و سایر المسلمین عن الا[illegible]

والزلل فی العقد والقول والعمل [illegible]

[illegible] شاید که [illegible]

[illegible] از انوار [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] کشف [illegible] آن [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] ظاهر نیست [illegible]

[illegible]

[illegible] قال صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا بسیط [illegible] به عرض [illegible] است [illegible] و [illegible]

منقسم [illegible] صنف [illegible] و بسبب [illegible]

تابع مراتب شرح [illegible] تبعیت [illegible]

[illegible] شخصی [illegible]

[illegible] شخصی [illegible] مقتضای [illegible]

[illegible] در هر صفت

[illegible] مزاج

[illegible] شخصی [illegible] باشد

کسی [illegible] است [illegible] آن خلق عیش

[illegible]

[illegible] صفات [illegible] است که الناس معادن

[الذهب] و الفضة خیارکم فی الجاهلیة [خیارکم] فی الاسلام

نعم [illegible] معلوم [illegible] که اصل [illegible] طهارت طینت

و [illegible] فطرت [illegible] نجاست اصلی

[illegible] باشد که کسی خواهد که تحلیه [illegible]

[illegible]

اصل را قوت سازد و به تحقیق آن چون امر تهیه نفس بدنهاست که

دلیل بر آن کافی است [illegible] علم طبیعت کافی و مکرر

تو توقع بر کل که آنچه [illegible] اینست تقریر [illegible]

از تفصیل و اجمال فرع آن است [illegible]

اینست که جاهل که [illegible] تحقیق بوده

باشد از دلایل [illegible] و بلکه کیفیت است [illegible]

در حکمت نظری معلوم شده که کیفیت نفس [illegible]

آنها اعمال گویند یا اگر بطی الزوال ملکه و سبب [illegible]

و چه تواند بود دیگر طبیعت چنانچه مزاج شخص [illegible] اصل فطرت

برای [illegible] مستعد [illegible] کیفیتی نفسانی [illegible]

[illegible] طبیعت شود چنانچه مزاج [illegible]

طلب شهوت را [illegible] طبیعت [illegible]

به تفصیل در کتب حکمت و طب مبین شده و دیگر عادات [illegible]

باشد که در ابتدا باختیار [illegible] و افعال [illegible]

در آن کار مستمر [illegible] شود چنانچه سهولت [illegible]

از فعل

آن فعل از وصادر شود بی خلق نشد و بعضی برآنند

که تمامت اخلاق طبیعی اند یعنی مقتضای طبیعت اند و قابل

زوال نیستند چنانچه بتعریف اشکال بسیط شد و بعضی برآنند

که بعضی خلق مقتضای طبیعت است [illegible] و بعضی

[illegible] قابل زوال [illegible] که هیچ خلق طبیعی نیست و نامخالف

طبیعت بلکه نفوس مفطورند بر قبول هر خلقی است [illegible] و را

[illegible] وقتی [illegible] مزاج [illegible] شود [illegible]

مخالف مزاج باشد و جمعی دیگر برآنند که مردم را از اصل فطرت

بخیر مجبول کرده‌اند [illegible] شهوات [illegible] طبیعت [illegible] اهمال

ملکات [illegible] تکسب می‌کنند و شریر می‌شوند و جمعی از قدما

بعکس این رفته‌اند و گفته‌اند مردم را از اصل فطرت از [illegible]

[illegible] نفس [illegible] ظلمت

پس [illegible] تعلیم

تأدیب می‌کنند [illegible]

[illegible] جالینوس برآنست که بعضی مطبوع اهل

خیرند و بعضی بطبع مایل بشر و بعضی قابل هر دو طرف و در
اثبات مذهب خود چنین گفته‌اند که اگر همهٔ افراد انسان بالطبع
خیر بودندی و شر بالطبع [illegible] استفاده شر از خود کشند
از غیر و در تعلیم و ادب ایشان [illegible] که بعضی شریرند
و ح بالطبع خیر بوده باشند و احتیاج بتأدیب نبودی و اگر همه
شریر باشند همچنین تربیت شرط عبث باشد و این
لازم آید که تعلیم [illegible] استفاده و [illegible] غیر کنند و هم
تعلیم [illegible] آن غیر بطبع شریر باشد پس آنچه
بوده باشد همین جهت بعینها اجرا میکنند و ابطال اگر هم
شریر بالطبع باشد و بعد از ابطال [illegible]
بعیان مشاهده می‌بینیم که طبیعت بعضی از مقتضای خیر
بهیچ وجه انتقال نمیکنند و ایشان اند که اندک
بعضی مقتضای شر میکنند و بهیچ وجه [illegible]
بسیارند و بعضی متوسط اند که بمجالست اخیار خیر شوند و
اشرار شریر اینست دلیل جالینوس و حکیم کے داخل [illegible]

رهبر
سستی

201

نقل کرده در قطعی ... [illegible] بوده باشد [illegible] حصول
[illegible] بر داشته [illegible] عمران
[illegible] بود که [illegible] عمارت بود [illegible] متغیر شده
[illegible] صلاحیت [illegible] بالذات
چون بعضی [illegible] تفسیر [illegible] اشیاء
حصول است بلکه [illegible] توانند بود
چه بعضی جبال متغیر شده [illegible] چنانکه شیخ ابوعلی
در شفا می آورد که [illegible] آفت [illegible] تکرر
قرار [illegible] بسبب انقلاب [illegible]
[illegible] اگر واقع باشد [illegible] از اوج و حضیض
و بعضی [illegible] که صلاحیت عمارت داشته باشد
و بعضی حیوانات متنفسه نتوانند بود و آن مواضع قریب معتدل
[illegible] عرض معتدل و آب غمر میشود [illegible] ارض
منغمر میشود [illegible] که صلاحیت عمارت
نداشته باشد [illegible] حیوانات

و سبب دیگر وجود بسیاری از آن متولد حادث شوند متولد

هیچ یک از آن بر شیوع حدوث آن انواع متولدیست

بسیاری از انواع شاید هم یابند که هم متولد حادث شوند

مثل حیوانات که از [illegible] آن [illegible] پیدا شوند و متقادیست چنانچه

و با [illegible] و موش از [illegible] و ضفدع [illegible] گردد

که حدوث بعضی انواع متولد چون [illegible] بود

بلکه [illegible] باشد زیرا که [illegible] که موقوف به [illegible] باشد

در سنین بسیار [illegible] شود و شاید آنست که در عالم

نوع [illegible] که در سنین [illegible] شود و آن

قیامت عظمی باشد [illegible]

مثل [illegible] [illegible]

[illegible] لازم [illegible]

هر شخص [illegible] شخص [illegible] میگوید اگر

در اصناف [illegible] و صنایع باید [illegible]

شخصی معین حاصل شد [illegible] حدوث آنها آنکه [illegible]

شو

(21)

نمود ما تشنه [illegible] میشود و در دست آنها دلالت میکند بر آنکه

انسان طبعاً بعد از اغراض [illegible] سلسله توالد و تناسل [illegible]

نه برای آنکه جمیع صنایع از قبیلت که انسان مخصوص

[illegible] الهامی ربانی که از طرق تعارف [illegible] نباشد

[illegible] آینه آن شخص که اختراع

کرده [illegible] ایشان [illegible] خود [illegible] از برای دیگر

نوع ایشان و اختراع [illegible] باشند چنانچه سخن شیخ

[illegible] [illegible] [illegible] لیکن [illegible] آثار

اقلیم [illegible] [illegible] بسیار [illegible] اختیار

[illegible] جبلی طبیعی نیست و خلاف طبیعت هم

[illegible] قابل تغییر است و هر چه قابل تغییر

نیست [illegible] طبیعی نیست [illegible] آنکه [illegible]

در [illegible] مردم [illegible] بمصاحبت [illegible] اختیار

کنند [illegible] فضایل میکنند چنانچه [illegible] دکان

[illegible] آنکه [illegible] میشود

هر یک را از ایشان اثری عظیم است و بحسب قابلیت با سهلی

نبودی
یا دشواری کسب اخلاق میکنند و اگر انسان را [illegible]

قوت تمیز و رویت بی فایده بودی تا دیب و سیاست

و بطلان شرایع و دیانات لازم آمدی و حکما

گفته‌اند که اشرار را تادیب و تعلیم [illegible]

قابل زوال [illegible] است

طبع آب را تغییر میتوان کرد چنانکه بعد از [illegible]

[illegible] کنند و طبع آتش را عکس نتوان [illegible]

چون چنین است باشد از برای تنبیه [illegible]

بر [illegible]

داند که این [illegible]

بمشاهده [illegible] بعضی اخلاق معلوم شد [illegible]

اخلاق ببعضی اشخاص [illegible]

قوت [illegible]

[illegible] میکنند [illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible] جهت [illegible]

[illegible] تولی کرد [illegible] خصوصیت [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

پس [illegible] محقق [illegible] نفس [illegible]

و [illegible] آنکه [illegible] خلق [illegible]

نیست که [illegible] آنکه [illegible] محتاج [illegible]

[illegible] بحث [illegible]

اکثر اشرار فی الجمله [illegible] سیاست اخیار شوند چنانچه

[illegible] هر چند این حکم علی الاطلاق نیست اما [illegible]

در ایشان [illegible] پیدا شود [illegible] ایشان شود

[illegible] آن [illegible] حاصل شود [illegible] معلوم شد که [illegible]

[illegible] احتیاج باین دعوی نیست که تمام اخلاق قابل

شد [illegible] قبول اخلاق فی الجمله [illegible]

[illegible] علم [illegible] آنکه عدم [illegible] خلاف [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

چه آنکه [illegible] شخصی [illegible] بنا [illegible]

[illegible] اگر [illegible] تعریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تا از آن

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حیث قال [illegible]

[illegible] مباحث علوم [illegible]

چنانچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود

23

دوم آنست که قوت [illegible] تحریک [illegible]
[illegible] قوت [illegible] و طبیعت است [illegible] و اگر
[illegible] بعضی [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] که [illegible]
[illegible] خود [illegible] حرارت
[illegible] حرارت غریزی [illegible]
[illegible] چون [illegible] و [illegible] از
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] و مثل [illegible]
[illegible] قوت محرکه را [illegible]
[illegible] آن [illegible] امر [illegible] ملایم است [illegible]
[illegible] آن [illegible] ملایم است [illegible] اولی
[illegible] قوی [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] در تحت تصرف او [illegible] و مجبور باشند

ترتیب کمال به حکمای قوت چنین تمثیل نمایند تا تمام نمایند و هم
ایشان را انقیاد نموده تحت تصرف این قوت احوال ملکیه
مشاهده نسبت با اشخاص باید نمایند که حکما هم این قوت را
چون این قوت به بعضی قیام نمایند چه موجب اختلال
[illegible] چنین مرتکب انتقام بعضی [illegible] دیده [illegible]
[illegible] شد قیام نمایند تا تهذیب عقل نظری که مستفاد
از قوت او اکتساب حکمت حاصل شود و از تهذیب عقل عملی
که شهوت [illegible] عدالت [illegible]
قوت غضبی شجاعت و از تهذیب قوت شهوی عفت و
مقرر که [illegible] الکمال قوت عقلی [illegible]
دیگر گفته اند که نفس انسانی را سه قوت متباین که
قوی آثار مختلفه از و صادر شود و به وقت [illegible]
و از آن قوی یکی دیگری غالب شود و آن دیگر مغلوب [illegible]
شود دیگری قوت ناطقه که آن را نفس ملکی و نفس مطمئنه گویند
و آن مبدأ فکر و تمیز است و شوق به نظر در حقایق امور و [illegible]

قوت

[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضیلت [illegible]

مناسبت [illegible] از اطلاق [illegible]
[illegible] آورده [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] اول [illegible] بسیط است [illegible]
احتمال [illegible] ترکیب [illegible]
چون [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنست [illegible] اول [illegible]

زیرو

ایشان و کمال قوت [illegible]

[illegible] ازحضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شدند

[illegible] رفت

پس اکر [illegible] حالت [illegible] چنانچه امام محمد الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بحسب رتبت و کمیت و کیفیت [illegible] و [illegible]

دیگر [illegible] مطلق [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] بنسبت کمال [illegible]

[illegible]

کند [illegible]

نسبت جمیع [illegible] و کیفیت [illegible]

[illegible]

و انواع [illegible]

[illegible] جمیع انواع [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در بعضی کتب این فن نوشته که عالم [illegible] شناخت

الحکمة ذاتیه [illegible] انواع مستقله [illegible] اثبات کرده مجمل تا حکمت

[illegible] علم حقایق الامور [illegible] اشکال [illegible] کند حکمت

اول تقسیم نظری و عملی که [illegible] و عملی تقسیم [illegible] کرده اند

یکی از آن علم [illegible] است که [illegible] فضایل [illegible] یکی

[illegible] حکمت پس حکمت [illegible] نوع [illegible] باشد و این اشکال [illegible]

[illegible] چه حکمتی که مقسم است علم باحوال موجودات [illegible]

[illegible] علم [illegible] موجود [illegible] از آن علم [illegible] از احوال [illegible] باشد

[illegible] آنچه جزو حکمت [illegible] مسایل [illegible] حکمت است

[illegible] است [illegible] کتاب آن [illegible] کرد

[illegible] آن [illegible] لازم آید که علم حکمت [illegible] موضوع

[illegible] مسایل که جزو [illegible] باشد [illegible] نیست

[illegible] است [illegible] موجود

[illegible] علم [illegible] است [illegible] موضوع

[illegible] مسایل [illegible] اصلا [illegible]

شمرده نشود با آنکه نیز اگر علم عبارت [illegible] از تصدیقات

یا قضایا که متعلق بتصدیقست از این دو که متعلق آنست ملقب [illegible]

یا مسایل از آن دو که متصور [illegible] شده ازان دو که متعلق تصدیق است

موضوع مسئله است و گاهی حکمت [illegible] که مسایل علم

یا تصدیقات متعلقه [illegible] بعضی از مسایل حکمت [illegible]

متعلقه آن [illegible] جواب تحقیقی

بر وجهی که [illegible] دیگر گفته اند و آن اینکه [illegible]

در حکمت در [illegible] استعمال عقل عملی است چنانچه [illegible]

حکمت عملی [illegible] اند و بسبب اختلاف معنی [illegible]

و از این جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضایل [illegible]

[illegible] تصریح نموده اند [illegible] آنست [illegible]

[illegible] مباحث [illegible]

[illegible] تکلف [illegible]

[illegible]

باشد اکتفا نموده اند [illegible]

است و دیگر گفته‌اند که فلسفه تحقیق این مطلب که معنی
حقیقی هر یک چیست و تصور معنی آن چیست و تحقیق آنها
ادراک شود و حکمت حاصل شود و بعضی از فضلا نوشته
و بعضی محققان در تعریف حکمت گفته‌اند التشبه بالاله
بحسب الطاقة البشریة ... و بعضی اصطلاح شعرا آورده
که کمال انسان علمی است که آن رای کلیه است و فضایل و ذوات
اعمال بدن جمیع آنچه معتبرات که فی الواقع مطابق آن
شود و تحقیق آن به این تحقیق بکمال قوت نظریه است
و لا شک فیه ... التحقیق بود و در رسوم این
فضائل گفته‌اند که حکمت عبارتست از علم به احوال موجودات
بر وجهی که فی الواقع باشد بقدر طاقت بشری و احوال
موجودات که وجود ایشان منوط بقدرت و اختیار انسانی
نیست و مشتمل آن حکمت نظریست و متعلقست بقدرت و
اختیار ... و در ... حکمت عملیست و شجاعت و حکمت
... عفت و عدالت ... فضایل

و تنزل نکرده باشد و هر چه بمقتضای رأی صحیح عمل کند و قوت

آنکه شهوت مطیع نفس ملکه شود تا تصرف او بحسب اقتضای

عقل باشد و اثر حریت و اطلاق از قید بندگی هوای نفس

خدمت و اطاعت در وی ظاهر شود [illegible]

بنده نبود و تا شوق [illegible] نه [illegible]

و عدالت آنست که این قوتها با یکدیگر اتفاق کنند و تمیز را

امتثال نمایند تا اختلاف هوا و مجادله میان ایشان و در ربط

حیرت نیفکند و اثر انصاف و انتصاف در وی ظاهر شود

سخن در تحقیق عدالت گذشت و گفته اند که هر کس که [illegible]

تا مستعد [illegible] شد و صاحب آن [illegible] مستحق باشد

صاحب ملکه انفاق در وجوه لایق [illegible]

خوانند و صاحب ملکه غضبی را غیور خوانند و

صاحب تهذیب قوت عقلی را مستبصر خوانند و حکیم اما چون

تعدی [illegible] و [illegible] ظاهر شود [illegible]

او در قلوب راسخ گردد و مدح او بر دوام لازم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی اختلاف [illegible] الخسوف

[illegible] در وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] خواهد شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواهد بود

[illegible]

[illegible]

و تا تواند در غور فکر چون استقلال نفس [illegible] تصور [illegible]

آمون و از قضایا [illegible] بعکس النقیضین اصطلاحی

کلیات مستعد در تخریج مطلوب باشد و اضطراب و تشویش [illegible]

خصوصیت تعلم [illegible] تا [illegible]

آسانی اکتساب [illegible] آن است که [illegible]

از [illegible]

ناید [illegible] آن است که [illegible]

[illegible]

و هر وقت که خواهی [illegible]

اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم

ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] نهم تواضع دهم [illegible]

یازدهم [illegible] آن است که نفس [illegible]

[illegible]

و [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تسلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] تسلیم [illegible]

و اثبات قوت [illegible] و هیبت آنکه [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرتبه جلیل [illegible] یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی [illegible]

نفس [illegible] خلقکم [illegible]

از این [illegible] آن [illegible]

است که در حفظ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال الله تعالی [illegible]

فانه مقام ... [illegible] ... و

[illegible] صبر ... [illegible] ... از [illegible]

[illegible] ... [illegible] تعلق [illegible]

[illegible] ... [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ... [illegible]

صلی الله علیه وسلم پیغمبر ... فاصبر کما صبر اولوا العزم

من الرسل یعنی ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

احادیث ... [illegible] ... مشهور است

الصبر مفتاح الفرج ... [illegible]

و در صحیفه ... که حکما ... [illegible]

مکتوب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ونقش

شد [illegible] موسیقی [illegible] الوان که بکمال محبت الهی موسیقی

[illegible] در کلام [illegible] در [illegible] انداخت [illegible]

[illegible] آن محبت [illegible] از [illegible] بر [illegible]

[illegible] فی [illegible] و [illegible]

الشیطان [illegible] احکام شریعت [illegible]

علیه الصلوة و السلام [illegible] تحصیل [illegible]

[illegible] کرده [illegible] شرع مبین [illegible]

تصریح فرموده که اگر کسی از خوف [illegible] شده

آن [illegible] چنین نماید [illegible] واحد [illegible]

[illegible] و آن [illegible] بر اعمال [illegible]

[illegible] قال الله تعالی [illegible] المعروف [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] بر [illegible]

[illegible] و [illegible] کتاب [illegible]

جمله لا یعقل العرب آن در مصالح [illegible] شارع [illegible]

[illegible]

سخاوت آن ملکه عدم مبالات بانفاق مالست آنچه باشد

خواه اندک چندانکه شاید بجا آرند شرح الکلم [illegible]

علیه افضل الصلوات والتسلیمات وارد است که فرمود [illegible]

دین اسلام را از برای خود برگزید هیچ چیز با صلاح

نیاید [illegible] جود را بهره ور نمی

گردانید در حدیث دیگر فرمود اول چیزی که در قیامت

در میزان حساب می نهند حسن خلق و سخاوتست و چون حق تعالی

این آیه [illegible] خدایا مرا قوی گردان حق تعالی او را

بحسن خلق و سخاوت قوی گردانید و چون [illegible] گفت

بار خدایا مرا قوی گردان حق تعالی او را بخلق و به خلق قوی

گردانید و امام غزالی روایت کرده که جمعی از کفار را

اسیر کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود

[illegible] را از ایشان [illegible]

[illegible] ایشان

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] فرمود که جبرئیل [illegible] آمد و گفت [illegible] حق
است الحمد لله که آنچه سخاوت از تو در مشکور است و در اخبار
آمده که [illegible] تعالی بموسی وحی فرمود که سامری را مکش که
او سخاوت [illegible]
سخاوت [illegible] تفصیل آن از مطولات [illegible]
و باید دانست که شجاعت غالبا مستلزم سخاوت می شود چه
هرگاه که نفس از قلق خطار و غیبت و مخاوف که مظنه هلاک
باشد ملکه کرده و بذل روح نموده و خطر نماید بر نقصان
و فوات مال [illegible] در نظر اعتبار او نیاید و خلاف این
[illegible] نتواند بود که مستلزم سخاوت شجاعت باشد اگر چه
اگر چه بیشتر از استلزام دیگر [illegible] است علی التفصیل از عدالت اما انواع
که در تحت جنس عدالت است دوازده است اول صداقت دوم
الفت سیم وفا چهارم شفقت پنجم صله رحم ششم مکافات
هفتم حسن شرکت هشتم حسن قضا نهم تودد دهم تسلیم یازدهم توکل
دوازدهم عبادت [illegible] صداقت [illegible]

و علامت صدق محبت آنکه احکام آن شیمه بنابر شرعا و عقلا

مرتفع توان کرد در رفع نمایند و ابنای خود را مستحکم دارند

که هرچه بر خود پسندند و هرچه در حق خود خواهند در حق او

خواهند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اشارت

باین فرمود حیث قال صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی

یحب لاخیه ما یحب لنفسه و دوام الفت آنست که از دعا در غیبت

ایشان و معاونت یکدیگر بر طاعت مخلی شوند و از اداء دقایق

که از جمله حقوق اخوت است بجا آوردن باز نمانند و بتعلیق تجسس

مواخیه و قضاء حقوق خود مانند و از مشقت [illegible] و ابقاء

از نا ملایمی که بر کسی واقع شود در فضیحت برادر بترسند

ارباب بیان و اصحاب عیان مبرهن و محقق است که تمامت ذرات

کاینات از شیوع وحدت حقیقی فیض وجود می یابند و جمیع اعیان

ممکنات در [illegible] تفاضل ایشان ترتیب [illegible] خلافت

توفیق آنحضرت [illegible] المقام

خصوصا افراد انسانی [illegible]

بر صدیق نپسندند

ذره

نسبت آن [illegible] بر جسم و حکم رابطه [illegible] بحق و جان [illegible]

[illegible] [illegible] جسم آدم اعضا را که دیگرند

که در آن [illegible] یک [illegible] چون عضوی بدرد آید دیگر

دیگر عضوها را قرار نماند [illegible] که بحث دیگران [illegible] حسی

شاید که [illegible] [illegible] تعلق [illegible]

مدارج [illegible] و از شبلی رحمة الله علیه منقولست که از

چوبی که بر [illegible] اثر [illegible] اعضا او ظاهر شد و شرح این معنی

آنکه [illegible] [illegible] رسمی کرده ایشان [illegible]

ایشان [illegible] و جمل حقیقت حال [illegible] حقایق از ظروف [illegible]

[illegible] [illegible] کتب [illegible] و غیره و خیال

ضبط نمایند و [illegible] از ظواهر کلمات [illegible] هیچ وجه جایز

ندارند [illegible] [illegible] طالب [illegible] بازکرده [illegible] تقلید

[illegible] [illegible] او شده باشد [illegible] جبال و

[illegible] [illegible] [illegible] نماند

[illegible] در امور [illegible] [illegible]

حرکت
[illegible]

ضرر پدید میشود و تیر تدبیر بسیار تیر بعضی مؤدی بسقوط

میشود و با آنکه اگر در زمین ناهموار قدم نهد حالت تحرک کند هم

مسقوط نباشد معنا بعد از تذکر این احوال عقل را بقبول امثال

آنکه در این مجال نموده شد استنکافی نماند و جلی است که آیت

تنزیل بعد ادراک افهام نارسان چگونه [illegible] حق دوستی والا

بالاتر از این بیان زبانی دگر است   سیزدهم عشق را بیانی دگر است

در این مشهد که انوار تجلی است   تحقیق [illegible] ولی [illegible] در آن

واما صله رحم آنست که خویشان خود را در ثروت و فراغت خود

شریک گردانند و همچنانکه قرابت صوری نسبتی هست قرابت معنوی را

که تناسب روحانیت و آنرا قرابت و قربت الهیه خوانند نیز

دارد بلکه رعایت حق آن اوکد و احق است بنا بر آنکه حضرت نبوت

فرموده القرابة لحم و دم والقربة روح و نفس بستانم

دانی که بسیار است فرق از آب و گل تا جان و دل اما کمال

آنست که بهر نفعی که از کسی باو رسیده آنرا زیاده مقابل گرداند

و اگر ضرری از کسی باو رسید بمثل آن مجازات کند و احسن

بتحقیق ... [illegible] ... خوانند و طریق

[illegible] ... ملاحظت ... [illegible]

[illegible] ... آنست که ... [illegible]

[illegible] ... و طلب ... [illegible]

[illegible] ... اسباب ... [illegible]

محبت خوانند شده و لا بد تسلیم آنست که ... [illegible] ... شرعی

را ... [illegible] ... شریعت ... [illegible]

طریقت رضا ... [illegible]

[illegible] ... تسلیم

[illegible] ... حقیقت ایمان باشد که حق تعالی

فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی

انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما و اما توکل آنست که

[illegible] ... بصورت ... [illegible] ... باشد و اندیشه را

[illegible] ... [illegible] ... در تحصیل ... [illegible]

[illegible] ... توکل ... [illegible]

تسلیم ... [illegible]

ابرارهم

رضا او بعد از چیزی گفتند که بعضی از آن [illegible] کشف و

واز حضرت سید ابا بکر [illegible] الله [illegible]

المتعال مرویست که فرمود هر کسی که [illegible]

احوالها [illegible] از حضرت [illegible] خود و دور

او شیخ کرامت [illegible] الله [illegible] که [illegible]

نیاورد [illegible] حق [illegible] آن حضرت [illegible] آخر [illegible]

[illegible] قصد [illegible] خاطر [illegible] شد نیست که [illegible]

طلب [illegible] رضا [illegible] قضا [illegible] او خود را

بارادهٔ حق [illegible] می ساخت [illegible] او [illegible]

[illegible] بکلی [illegible] ا

[illegible] آیا [illegible] او بر [illegible] او [illegible] و [illegible]

[illegible] او در وجود آید [illegible] و آن [illegible]

[illegible] حقیقی که او را [illegible] عدم [illegible] سبحانی

[illegible] وجود [illegible] و [illegible] غیر [illegible] لطائف الهی [illegible]

افاضه کرد [illegible] حضرت او از [illegible] صحابه و

[illegible]

... سالکان ... انقیاد احکام شریعت و ...
... سوم ... بعضی ... از معاصی که ارتکاب آن
سبب شقاوت ... [illegible] ... تفصیل ...
... رجوع ... [illegible] ... عقل ...
و تفاصیل احکام شرعی ... عقل ... [illegible]
عقلی ... [illegible] ... ثبوت ... مباحث
اسرار شریعت ... احکام عقلی من حیث الاجمال
داخل حکمت عملی باشد ... تفصیل خارج ... فضایل
و از ... بعضی ... متولد شود ...
... [illegible] ... شخص ... مزاج ...
بود و اخلاق ... [illegible] ... ارسطو
گفته که ... اختلاف اشکال افراد انسان ... افراد
... اخلاق ... آنست که ... افراد انسان
... [illegible] ... مزاج توان بود
... [illegible] ... خارج ...

محذوف از
ابیات مر

از اینجا بعضی از حیوانات مسرور و ممتاز نیست بخلاف او
دیگر حیوانات که در ایشان نه زیاده و نقصان در آن نیست بخلاف
کیفیات نیز بسیار باشد و اشکال ایشان متقارب باشد
هم [illegible] مباحث بعضی متعلق [illegible] حیوانات
از جمله آنکه ذکاء و سرعت فهم و [illegible] از انواع
در تحت [illegible] حکمت [illegible] و حال آنکه اینها اسباب حکمت‌اند
بناء علی تفسیر الحکمة [illegible] ذکر آمدی آنکه حکمت را تفسیر کنند
[illegible] قوه نظری [illegible] شود [illegible]
انواع مذکور [illegible] در تحت آن [illegible] انواع داشته [illegible]
که [illegible] حرکت [illegible]
و نسبت حکمت [illegible]
فن [illegible] تمهید [illegible] چون [illegible] فضایل معلوم شد
باید دانست که بازار آنها صنعتی چند [illegible]
و آن [illegible] چنانکه [illegible] علم اخلاق
[illegible] شود [illegible] فضایل و رذایل

بسبب

شر

تشبیه آن بود [illegible] [illegible] [illegible]

مطالب هیچ [illegible] انسان [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حکمت [illegible]

[illegible] مسایل [illegible] [illegible] [illegible]

گرفته باشند [illegible] که جمعی که ایشان را از صدق

فراست و نور کیاست نصیبی باشد از عادت ایشان تعجب کنند

و بر دو و بر [illegible] ایشان [illegible] و حال آنکه ایشان

بعضی [illegible] هیچ [illegible] باشد و بعضی ایشان هیچ [illegible]

[illegible] احوال ایشان به تشبیه [illegible] همچون حال بعضی

حیوانات [illegible] افعال و اقوال انسان چون [illegible]

[illegible] [illegible] تشبیه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دوست

[illegible] [illegible] مطالب [illegible]

[illegible] اگر چه ظاهر باشد خواهند که اظهار تصرف [illegible]

ندا رکنند و غالباً محو به تنبیهات و رکیکان ... ذوق

و با اکثر در مسائل یقینیه کرده و مبادرات به اثبات ... خلط

نتوانند در مطالب عالیه و علوم بلند کنند و تلبیس اطلال با

حق در قصور ظن و تخمین به صورت علم ... بینند و اند ا

و تحقیق نامند و چون حکمت اعلی ... که ... است سعر

آن جسته حکیم را حاصل ... و محکم ... اکثر

مستعد باشند و اما در مقابل حقیقت چنانکه بعضی از لذات دنیه

اعراض کنند انبیای ... از ان چنین که مثل انسان باشد

چون اکثر زنان و زنا ... که ... [illegible] ... حباله

صیت عوام سازند تا ... [illegible] ...

اعراض که ... [illegible] ... از این لذات الهی

نداشته باشند چون ... [illegible] ... که ... شهید

به سبب آنکه از کثرت شما و اهتمام ... [illegible] ... و کمال

بایشان ... یافته باشند ... [illegible] ... مرضی

... باشد یا بجهت خوف از آن مردم از اطلاع

امردم در وضع کہ برای منزلت [illegible] شد و این طائفہ

داماد [illegible] و [illegible] قتل [illegible] صادر شود و اگر کسی [illegible]

جمعی کہ [illegible] مستحق [illegible] اشعار [illegible] باشد [illegible]

مستحق [illegible] در غیر محل استحقاق

صرف کند و بعضی [illegible] ایشان [illegible] اگر

[illegible] و انعامات [illegible] آنها [illegible] شد و این حالت

[illegible] بغیر آن [illegible]

بایشان [illegible] باشد [illegible] اکتساب [illegible] حلال

[illegible] و [illegible] گفته اند کہ جمیع

[illegible] کہ [illegible] کردن

آتش [illegible] و کذا [illegible] [illegible]

[illegible] فضیلت نیز خلق عظیم [illegible] در صحیفہ

[illegible] علیہ الصلوة والسلام کہ حکمت

[illegible] کرده اند [illegible]

[illegible] شد [illegible] مستغنی [illegible] خود نیز [illegible]

صاحب ضروری نیست الا که باز ماند چه

یا بسبب علم یکشان آن در حال که قدر مرد است ... عقل

و کسب آن و چه شده منتج چنانکه صاحب حمید قلب و سلوک

طرق آن بر اعوار رد شود و همچنین کسی که صاحب ملکه

تحقق آنست که بذل المال از ... عوضی کند بلکه برای آن التکسب ؟

که سخاوت ملکه شریف نفس است و لذاتی مطلوب و اگر بغیر از آن

چیزی دیگر در جهت قصد او باشد اشیا بالغرض تا از برای

و با افعال اشد اشارتی با همین معنی رفت و اما در شجاعت احوال آن

آن آنچه تشبه شجاعان صادر شود همچنین که [illegible] دلتنگ

کار [illegible] که تعظیم نمایند جبن [illegible] آن

و بعضی ایشان حرص بر این مطلوب باشد نه ملکه شجاعت

[illegible] بلکه تحمل ضرب شدید و حبس [illegible]

و قتل نمایند تا نام ایشان [illegible] میان [illegible]

ایشان شهرت کند و کسی [illegible] برای [illegible] ؟

وقت سلطان و نظایر آن با اقدام [illegible] افعال [illegible]

که

مگر از سطوت حریف ایمن [illegible] شده باشد و باز

[illegible] ایشان شجاع نباشد بلکه شجاع کسی است که چون

قصد او جز اصابت این ملکه فاضله نباشد بر قیاس آنچه

در دیگر ملکات سبق گفته شد و اما افعال شجاع چون شیر و غیر

اگر چه شبیه است بشجاعت اند وجه آن است که [illegible]

بر غلبه و شوق و قوت واثق اند و بسطوت [illegible]

پس اقدام ایشان بر آن بطبیعت بدنیه و قدرت بطبیعت شجاعت

و دیگر آنکه [illegible] ابطال و مقاومت مثل ابطال [illegible] تمام

ملاحت که با ضعیف عاجز محاربه نماید و مثل این را مثل شجاع

نشمرد و دیگر آنکه [illegible] حال فضیلت است که آن حیلت تمام

قوی مطیع و منقاد او شوند در ایشان نقص و [illegible] شجاع

بحقیقت کسی باشد که افعال شجاعت بمقتضای حکم عقل از او صادر

[illegible] نفس فضیلت باشد و هر آنچه [illegible] از او

ارتکاب امری قبیح [illegible] باشد از انصرام حیات

و قتل جمیل [illegible] باشد مذموم اولی چنانکه گفته اند النار [illegible]

مبانی المعالی نفوسهم ... و من حفظ المجد ... رقم علمائی

در چه آمده شجاعت در بدایت تقاید و مبادی آن سبب

بخوف هلاک ... با آنکه از لذات و منافع آن مشاهده کرده

... دینی و دنیوی در آخرت حاصل چون ... در حمایت دین

تقویت شرع مبین بوده باشد چنانچه نص کلام حقایق اعلام

آیات ... است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل

احیاء عند ربهم یرزقون و عاقل داند که تخلف از جنگ موجب

بقاء حیات نمیشود و بعد از انقضای ... بقاء حیات ... سکنه که

قابل بقا نیست پس حقیقت طالب محالست با آنکه از فرصت چند

روزی مهلت یابد بننگ و عار و ... بی غیرتی ... تبیح

... و عار ... شرب عیش ... بس

مرگ با فضیلت شجاعت و ذکر جمیل ... زندگانی

چندین ننگ و عیب ... اند ... ذکر

افسانه ننگ شود افسانه ... نیست که حضرت یعسوب الناس

المسلمین امام المتقین کرم الله وجهه ... فرموده

الکم ان لا تقتلوا من تولوا الذین یقتلونکم

ببیت سینه‌ای پر از عشق من ...

سپس باید که ای آدمیان که بنیان خصلت مروت و شجاعت
از مردی و عطوفت منتسب شوید و باید که آن را شعار خود شوید
البته از صفت هلاکت و قیامت نهراسید و در میدان جنگ
نترسید و تا کشتن نفس خود پای خود را دارید چرا که
که جان سپردن طالبان را عنایت است که از خطر
شمشیر بر سر آمدن از مرتبه بزرگ است چه مردن طریق
مردان است و از جان سپردن چه شیوه زنان است که سرخی خون
گلگونه چهره عاشقان است چون سینه عشق دشمن سرخ
... نصیحت ... و احادیث
ثابت ... بسیار است از جمله آنچه فرموده ...
... و هر که قطع ...
... ایشان ...
...

... مردم صاحب نفس ... در بازار کارزار از مهالک
... جانبازی و پیش تر ایشان کرده ... اعداء ... نمایند

بیش از آنکه پادشاه به اموال و اسباب ایشان رضا دهند
یا آنکه ... ایشان ... و اهل جاه ...
... خوف ... [illegible] ... از
یعنی ... که ... از شجاعت شجاع
حال مشهور باشد و به جمل ... و ... صورت
اضطراب ... بلکه این فعل ... ضعف نفس
... شریعت ... صحیح
... معلوم شد که ... حاصل
کمال نشود ... حکیم ... افعال ...
... از ... که ... متحلی نباشد ... شوند
... که ... سبب ...
... از ... جاه ... عادل ... کسب
... تعدیل قوت ... که ... از ... عقل

...

[illegible] اجناس فضایل [illegible]

[illegible]

و بعد از آن [illegible] نظر

در [illegible] دیگر

[illegible]

[illegible]

جمع [illegible] اختلال

[illegible] شده [illegible] باید کرد تا تفرقه

[illegible] معلوم شود [illegible]

اند که [illegible] بلد

[illegible] هر یکی از فضایل [illegible] آن

اجناس فضایل [illegible] است چنانکه [illegible]

[illegible] حکمت

[illegible] شجاعت [illegible] عفت [illegible]

عدالت [illegible] فضیلت

[illegible] نقطه [illegible] از [illegible] خط [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مرکب [illegible] باشد که هر که [illegible] تحقیق است بلکه ابعد نقاط از

دیگر نقاط [illegible] بر محیط [illegible]

[illegible] باشد [illegible] استقامت

[illegible] خط مستقیم باشد [illegible]

[illegible] است که [illegible]

[illegible] خط مستقیم است [illegible]

[illegible] استقامت [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

باشد و چون [illegible] خط [illegible]

یافت ثابت [illegible] استقامت [illegible]

[illegible] باشد و لهذا حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] استقامت [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خبر ... حضرت ... اند ... [illegible]

... [illegible] ... حدیث ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مستقیم ... [illegible]

[illegible] ... اعمال و اخلاق [illegible]

و ... [illegible]

مستقیم ... [illegible] ... اعتدال ... [illegible]

در آخرت ... [illegible]

[illegible] ... مستقیم

[illegible] ... در آخرت ... [illegible]

[illegible] ... منقولست [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

بدین خود پیدا می‌کند ... اطلاق کنند

که وسط ... آن جز ... است

که جامع ... حقیقی است

... آن ... وسط ...

بنز ... نه ... که ... می‌کند و بطرکر

در این علم ... هیچ ... و ... شرایط

... خاص ... وسط ... معانی و بازا

حقیقی ... فضایل ... نزدیک ... مراتب

... حاصل شود چه هرگاه که وسط در این فن

... اعتدال ... آینه آن ... عرض بود

... صفات آن ... و حقیقت

... هر ... چنانکه در مراتب عرض

... است که ... و ... اعتدال

... مراتب ... هست که ... حقیقت

... آن ... مراتب ...

مرتفع ...

مرتبه خالی نشود به افراط و تفریط منسوب شود چنانکه گر

و [illegible] چه حالت فضیلت نیست [illegible] بیش [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] شخص [illegible]

در [illegible] فضیلت حقیقی آمد [illegible] است و باقی مراتب

آن [illegible] بعد [illegible] فضیلت [illegible] اعتدال

[illegible] دیگر مراتب اگرچه [illegible] اعتدال نیست [illegible] خالی از شوب

انحراف [illegible] بنابر آنکه [illegible]

در سلک مراتب اعتدال [illegible] تفاوت

در مدارج کمال [illegible] تفاوت [illegible]

باشد و [illegible]

و شکی نیست که اعتدال [illegible] اگرچه [illegible] خالی

از [illegible] نیست [illegible] که [illegible]

و [illegible] تشبیه [illegible] بسیار

[illegible] مستقیم [illegible] باشد

[illegible] آن

قرب ۳

[illegible] نه شیئی چه [illegible]

[illegible] نیست [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

مستقل آن که [illegible] بر طرف [illegible]

آن [illegible] مستقل [illegible]

[illegible] آن [illegible] طرف تقریر [illegible]

خدمت [illegible] آن شخص نیست [illegible]

[illegible] آن [illegible] از [illegible]

[illegible] تقریر [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

آن شخص [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] استعلام [illegible]

تعلق است بآن تعریف [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] جهت [illegible] آنکه علم [illegible] است [illegible] و

[illegible] شد [illegible] ولدت [illegible]

[illegible] آنکه علم است [illegible] منقول [illegible]

جامع جمیع کمالات است [illegible] که [illegible] جامع [illegible]

[illegible] است که شیخ الاسلام [illegible] غیر او

[illegible] کنند [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible]

اکثر [illegible] اختلاف [illegible] متفق اند [illegible]

رسانیدن [illegible] ذکر [illegible] حدیث صحیح است که [illegible]

[illegible] مستحق [illegible] اعمال [illegible] چنانچه [illegible] آیه

کریمه [illegible] بنگرند [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] شرف [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

ازین

و اما مطلب [illegible] در حقایق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان [illegible]

[illegible]

که آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ثابت [illegible]

[illegible]

[illegible] مطلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ما انچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تصویر [illegible] علی [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلع [illegible] عشق [illegible]

آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دراز

النفوس [illegible] که [illegible]

که [illegible] متصل [illegible] شده [illegible] طبیعت

باشد اشرف [illegible] نبات [illegible] باشد

اشرف [illegible] حیوانات [illegible] است

[illegible] در مرتبه [illegible] تمام [illegible]

طبیعت [illegible] اعتدال [illegible] باشد [illegible] حقیقی

[illegible] و اصل [illegible] شود و محل افضل

باشد [illegible] سلسله [illegible] عناصر [illegible] بعد از آن

وحدت [illegible] صورت [illegible] آن بعد [illegible] ترکیب

[illegible] اعتدال [illegible]

باشد [illegible] ترکیب [illegible] شود و چون

از [illegible] کرد [illegible] اعتدال [illegible] رساند

سبب [illegible] حرکت ارادی [illegible]

باعث [illegible] انسانی [illegible] جمیع آن آثار [illegible] ادراک

کلیات [illegible] آن شود [illegible] اعتدال

حقیقی [illegible] باشد [illegible] [illegible] و
[illegible] قوت [illegible] نسبت [illegible] [illegible]
که [illegible] کلی [illegible] [illegible] و آن
و [illegible] علم موسیقی [illegible] [illegible] بسیط
[illegible] نسبت [illegible] اهل آن [illegible] با نسبت
[illegible] واقع شود [illegible] [illegible] فی
داخل [illegible] اطراف [illegible] [illegible] تفصیل
بعضی از این معانی تحقیق [illegible] بیان آن [illegible] این
کمال [illegible] آن صناعت [illegible] [illegible] سازنده
بر حدی معین [illegible] [illegible] شده [illegible] که حاصل صنعت
تألیف حاصل شود و صناعت موسیقی [illegible] باشد
چه نظر این صناعت مقصور است [illegible] بیان
ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیان [illegible]
[illegible] نسبتی ملایم [illegible] حاصل شود و [illegible] اهل علم تألیف
[illegible] علم ایقاع و [illegible] مختلف [illegible] و ثقل

[illegible] معلوم شود [illegible] از آن نسبت

و شش [illegible] شش و نصف آنست

[illegible] توان بود که

[illegible] تضعیف [illegible]

[illegible] خواهند [illegible] که آن شش [illegible]

تضعیف شش [illegible] و آن دو قسم است یکی آنکه

تفاوت [illegible] باشد [illegible] و چهار که تفاوت

میان ایشان [illegible] است و هر تضعیف چهار [illegible] دانند

را [illegible] خواهند و دیگر آنکه تفاوت از جانب [illegible] التفاوت

باشد چون شش [illegible] که تفاوت میان ایشان [illegible] که

[illegible] التفاوت [illegible] است به تضعیف چهار [illegible] و آن [illegible]

الاضعاف خوانند [illegible] نسبتی که بر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد هر چه بر خلاف این [illegible] معلوم

[illegible] که [illegible] ایشان [illegible]

نسبتی [illegible] باشد که مخصوص [illegible] درست [illegible]

نشنود و متنافر باشد چون نغمه [illegible] حادث شود و
که از جمع دو نغمه حاصل شود و نسبت آن مثل کل و جزء [illegible] منطبق
مثل آن باشد متفق و متکرر است چنانچه [illegible] باشد و اقسام متفق
نباشد و هر [illegible] در این نغمات [illegible] باشد که بالقوه
زاید بود [illegible] چنانکه از نسبت [illegible] جزء که بعد
[illegible] خواهد شد [illegible] ثلث و ثمن که یکی
از دیگری [illegible] منطبق [illegible] نصف باشد که این یازده که
تفاوت [illegible] نسبت [illegible] که اقل [illegible] ضعف
باشد [illegible] چنانچه [illegible] تفاوت [illegible] اکثر اقل
[illegible] اکثر باشد [illegible] نسبت که قدر تفاوت مثل اقل
یا بیشتر از اقل نسبت ضعف و نصف است و آن را بعد ذی الکل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر [illegible] تفاوت
کمتر بالقوه عدد [illegible] است که آن جزء [illegible] نصف [illegible]
بعد ذی [illegible] نصف [illegible] ثلث آن را ابعاد [illegible] خوانند
و آن [illegible] در [illegible] و چه اگر تفاوت ربع و [illegible]

جزو تفاوت شود [illegible] شده و کوکب [illegible] را عدد

ادوار [illegible] تقسیم [illegible] و مطلوبی را [illegible]

[illegible] تقسیم [illegible] الاربعه گویند

[illegible] و چون [illegible] جزو [illegible] نصف

دور آن [illegible] گویند آنچه را

[illegible]

تفاوت بجزو [illegible] آنچه تفاوت

محسوس [illegible] شد [illegible]

باشد [illegible] باشد و [illegible] باشد

نیامده [illegible] و آن [illegible]

در حیطهٔ اعتبار این [illegible] شد [illegible]

از [illegible] وقت [illegible] مطلوب [illegible]

حاصل شود و [illegible] اگر چه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] الا [illegible]

[illegible] را [illegible] شد [illegible]

از این جا معلوم شود [illegible]

[illegible] نغمه [illegible]

شد که نسبتی [illegible] نغمات [illegible]

و نهایت نسبت [illegible] نغمات [illegible]

که [illegible] ضعف [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] چنانک [illegible]

که آن نسبت [illegible] باشد [illegible]

و قریب [illegible] آن دیگر [illegible]

[illegible] که چنان [illegible] باشد

دیگری [illegible] نصف [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] که چهار [illegible] باشد

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
و نسبت [illegible] است [illegible]
[illegible]
صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شود و [illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر نسبت سطح شود چنانکه [illegible] چنانچه [illegible] تحریر شود

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] اکثر [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] مثل [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] شود و یکی نسبت [illegible]

[illegible] و یکی نسبت [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible] نسبت [illegible] معلوم

[illegible] ذی الکل
[illegible] نسبت [illegible]

و از این قسم که شرایط نسبت چنین است که هر [illegible]
نسبت [illegible] مشهور بود [illegible] متصل شکل
المتصل است [illegible] از [illegible]
[illegible] المتصل [illegible] و بین نسبت
با واسطه چند [illegible] نسبت [illegible] باشد
[illegible] نسبت [illegible] تعظیم شان [illegible]
[illegible] آن و استخراج علوم شریفه متوسط آن و [illegible]
عظیم بوده و [illegible] نسبت مشهور و نسبت [illegible] و
هندسی نسبت تألیفی نسبت عددی سابقا مذکور شد و نسبت
هندسی آنست که نسبت اول [illegible] همچون نسبت [illegible] ثالث
باشد و این النسبت متصله خوانند همچون نسبت ثالث [illegible]
باشد و این [illegible] منفصله [illegible] نسبت تألیفی آنست که
نسبت [illegible] تفاوت میان اول و اوسط و [illegible] تفاوت میان
[illegible] اگر [illegible] نسبت اصغر با اکبر باشد چنانکه گذشت و
طریق استخراج [illegible] در کتب [illegible] تو [illegible] در علم

شنید سه بر می‌شود و بسی دقایق ها درم اسرار حکمت سنجی
بر احکام نسبت و امتزاز است چه پس منقول است که اصول
موسیقی را از اصوات افلاک استنباط نموده و گفته که تا
کلام حق چه نشانه آواز افلاک نیست اگرچه بعضی اهل
عمل این سخن را بغایت دور خود حمل کرده اند و گفته اند که سبب آواز
منحصر در تموج هوا است به سبب قرع یا قلع و نیست بلکه اگر ببیط
بر از اشیاء قائل شد نسبت شرف که بیان آن کلامت حکمی است
و بطور و مقادیر از منه که عرض است و نسبت چه آن نسبتی
بغایت شریف خواهد بود که در لاشکال عالم کون و فساد باشند
بس تعجب که اگر آن نسبت را با ترتیب آن نقل با اصوات نمایند
کنند در غایت ملایمت باشد و بنابر حکمت صاحب حکمت و اند که
عقول و نفوس بدن را بنابر نسبت شریف فلکیه که در میان چند
عناصر حاصل شده و به سبب زوال آن نسبت قطع تعلق
بس بحقیقت نفس عاشق آن نسبت است ... ایستا
شهر بعد در ... شود مرحبا بعد ... ازو

ش

چون حسن که عبارت است از تناسبی که میان اعضا با یکدیگر است
و ملاحت که عبارت است از تناسبی معنوی است که میان اجزای کلام
و میان کلام و معنی مقصود تمام شود تا شرایط جمعیت
تناسب است چنانچه حسن صورت حقیقت آنکه معنی
که اگر در اجزای ترکیب کلام قصور شود و اختلال راه یابد
در ارکان تناسب پیدا شود و ابیات شعر ملذ نبود و اگر در حرکات ظاهر
شود و عیب و اگر در کلام واقع شود در فصاحت [illegible] اگر در
اعضا پیدا شود حسن و جمال در حرکات و سکنات ظاهر شود و دلالت
و معشوق هر مرتبه عاشق طالب آن شمایل است به هر صورت که
نماید و هر لباس که در آید شعر والی احب الحسن حیث وجدته
و الحسن فی وجه الملیح واقع و محبت به اعتبار چیست و آن
در معنی لطیف و منظوم [illegible] از مطاوی
مباحث سالفه معلوم شد که مدار علت [illegible] چند مناسبت
[illegible] میشود و بعضی به اعتبار علاقت و ارتباط که
ملاک تشکل و وحدت است [illegible] امور ظاهر شود و

مذکور و سه قسمت یکی آنچه تعلق بقسمت اموال و کرامات دارد
دوم آنچه متعلق بمعاملات و معاوضات است سیم آنچه تعلق بتجارت و سیاسات
و سیاسات دارد و در هر یک [illegible] صورت بکار رود اما در قسم
اول گویند چون نسبت شخص صاحب مال با این کرامت ملاحظه کنند
که در مثل نسبت او بود با کرامتی بالای که مثل آن کرامت آن
مال شد پس این کرامت جزای او باشد و اگر زیادتی یا نقصانی
باشد [illegible] باید نمود و این قسمت شش است [illegible]
دوم قسم دوم که نسبت [illegible] منفصله [illegible] کنند و گاه متصله
در [illegible] تجارت [illegible] این [illegible] چون نسبت این
با این کرسی [illegible] معاوضه حقیقی نیست همچنانکه گویی نسبت
این جامه با این [illegible] چون نسبت این [illegible] با این کرسی [illegible] معاوضه
جامه [illegible] حقیقی نیست [illegible]
و ظاهر آنکه این [illegible] نیست بلی اگر نسبت جامه [illegible]
کرسی [illegible] باشد در معاوضه حقیقت [illegible]
[illegible] متصله اما در قسم سیم نسبت [illegible]

تا

واقع شود چنانچه گویی نسبت این شخص با [illegible] نسبت
شخص [illegible] یعنی [illegible] شخص
اول [illegible] نسبت [illegible] مرکب
باشد و [illegible] حافظ اعتدال [illegible] صنعت [illegible] حاصل شود
و چون ادراک وسط [illegible] صعوبت و نهایت
[illegible] است پس رجوع باید به شریعت الهیه کرد [illegible] متبع
[illegible] حق سبحانه تعالی [illegible] و چون انسان [illegible] جمع [illegible] تعیش
او جز به معاونت و مشارکت [illegible] نبود [illegible]
[illegible] مثل آنکه خیاط [illegible] برای [illegible]
[illegible] برای [illegible] فروشد [illegible] برای [illegible] جامه
و نساج [illegible] برای [illegible] مختلفه
[illegible] به [illegible] امری [illegible] کرد [illegible]
[illegible] حاجت
[illegible] تمکن
صناعت است احتیاج به عادلی [illegible] پادشاه [illegible]

پس حضرت حق پادشاه را برگزید و تایید شمشیر فرمود تا اگر

کسی بعد از انبیا بر صاحب شرع ظلم کند و زیاده از حق طلبد

و از جاده استقامت بیرون رود شمشیر قاطع او را سزا دهد

پس حفظ عدالت به جز صورت نبندد که شریعت مقدسه نبی

دوم پادشاه عادل ناظم دینار چنانچه حکما گفته اند ناموس اکبر

شریعت است و ناموس دوم سلطنت که تابع شریعت باشد

چه الملک و الدین توأمان ... پس سیم دینار است و دیگر

نعت ایشان ... سیاست است پس شریعت که ناموس اکبر است

جمیع کل است ... پادشاه اگر ناموس دوم است قید او می باید

کرد و ناموس سیم اگر دینار است ... هست

... و در نص کلام حق تعالی اشارتی به همین است

جائی که میفرماید و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط

و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس ... کتاب

شریعت و میزان ... معیار ...

امور ... بدکر شود ... خلعت

... نصفه

در مصنف[illegible] قیدار پادشاهی که با سیاست کرده اند تا

در عهد ایشان [illegible] پیدا نشد از جمله اعظم کارهای

التیام طاعت [illegible] مسدود [illegible]

که پادشاه [illegible] کند و [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] که مقتضا

[illegible] و [illegible]

[illegible] خوانند و فساد [illegible]

چه هر کسی که از دین [illegible] اوامر و نواهی شریعت [illegible]

چیزی [illegible] آید هر آینه [illegible] دیگر

از خشم [illegible] و هر فساد [illegible] متولد [illegible] شد

فاما اگر خلیفه یا پادشاه [illegible] بمقتضای نص

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم [illegible] طاعت

پادشاه [illegible] باشد و هر [illegible] شد

[illegible] واجب باشد [illegible]

[illegible] در کتب تواریخ [illegible]

حکمت پادشاهی که در عهد خویش اعظم ملوک نامدار بود و ... ان
روزگار از تمام ... ممالک ... قبضه اقتدار او در آورده ... گردن کشان
لجام اطاعت و احکام ... و ... ایام ... امر او
او ... و ... نظم ... قضیه ... بود ... مملکت
بیابات نصرت ... خاطر او از اندیشه ... سفار دوم
باز پرداخت شاهی که با ... خویش متوجه ملک ... شد
... و از کثرت ... سوار
به ... و ... شیخ ... حضور
دارد ... روز ... از ... عید چون ...
... گشته بود ... هلال عید ... کشف ...
از ... ظاهر ... عید ... بیکره
شتیاق ... و ... خیال هلال ... در ... تق
از غایت شغف روییت هلال هر کس ... و
و از غلبه خیال ... سوی ... ابرو ... هلال
بسی ... کار ... هر که ... و از ... توان
چهارم

[illegible] بعد [illegible] نسبت [illegible] شریعه

[illegible] کشتند [illegible] ملاحده [illegible]

شد و سلطان [illegible] تا [illegible] کفر را

[illegible] و اجتهاد [illegible] خوبی

بوجود شریف [illegible] محسن [illegible] عبدالملک [illegible]

از [illegible] استیلا

[illegible] حضرت بود چون

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] آمد که

[illegible] صورت

[illegible] در مقام

مخالفت [illegible] اعتقاد [illegible] آیه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] دولت سلطان

[illegible] پادشاه [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] الاعتقاد [illegible] علم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امام
[illegible] کردن

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

مخالفت
[illegible] شاه [illegible] امام [illegible]

[illegible] بحضرت شاه می آید [illegible]

حضرت فرموده [illegible] کرد [illegible]

[illegible] معلوم است که [illegible] پیش سلطان [illegible]

[illegible] امام [illegible] و گفت سلطان [illegible]

سخن [illegible] و چون حضرت سلطان سید گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سلطان [illegible]

[illegible]

مثل

که قتل ایشان [illegible] و [illegible] خواستند [illegible]

و جماعه [illegible] سلطنت

شست بود [illegible] شد [illegible]

آن [illegible]

اسلام [illegible]

در فضیلت سلطنت و [illegible] سلطان محمود [illegible]

فرموده [illegible] حکم پادشاه [illegible] حدیث [illegible]

امر [illegible] واجب [illegible]

که اطاعت سلطان [illegible]

واجبست که [illegible] بحکم شریعت [illegible]

فرمان پادشاه [illegible] فتوی علما [illegible]

قتل [illegible] بفرمان سلطان [illegible] این سخن

[illegible] محمود [illegible] شد و [illegible] بانواع [illegible]

[illegible] منزل فرستاد والحمد لله

[illegible] آثار [illegible] بنظر [illegible]

[illegible]

میمنت لوای حضرت صاحبقرانی و آثار شعشعهٔ حضرت سلطانی

خلد الله تعالی ملکه و دولته . و ... عالم از پرتو انوار معدلت

گستری ... چه ... ایشان ... چه افلاک از نجات

عطف ... حضرت ایشان ... است ... امور مصالح جمهور

بر احکام شریعت ... ممالک ... است

... کمال ... آفتاب ... اوج

... اصحاب ...

... حضرت صاحبقرانی ...

... کمال سلطنت از

... الکمال ... کوکب سعادت و اقبال ... فلک

... جلال ... ادراک الحق

... والعارفین ... آیات ...

گفته که عدالت نه جزویست از فضیلت بلکه همه فضیلتهاست

و جور که مقابل اوست نه جزویست ... بلکه همه رذیلتهاست

و عدالت اول متعلق بذات شخص است و قوای جسمانی

بسم

بی رفت از دنیا بشود که او بود و از اول [illegible] همه

حضرت سید [illegible] فرموده

حکم [illegible] و حکم [illegible] عدل [illegible] بیک [illegible] چون

[illegible] قوای نفسانی و جسمانی خود داشت

آن چهار [illegible] هر یکی را [illegible] اموال

خود سوال [illegible] علی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] و آنکه عدل کند در حق خود [illegible]

خود [illegible] و حکما [illegible]

تشبیه گفته اند که چراغی که [illegible] خود [illegible]

بطرف [illegible] روشن [illegible] یعنی [illegible]

حال [illegible] عدالت میان قوای بدن [illegible]

اول [illegible] جسمانی خود [illegible] عدالت میان [illegible]

[illegible] اول رعایت عدالت [illegible]

[illegible] از [illegible] شود [illegible]

[illegible] عدل و دین [illegible] سلوک کند [illegible] خلیفه خدای تعالی

باشند [illegible] آن [illegible] صلاح امور [illegible]

[illegible] داشته [illegible]

آن [illegible] بگسترد [illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible]

عدالت [illegible]

واضح [illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] مالک شد [illegible] آبادانی [illegible]

بیچاره [illegible] خلق [illegible]

[illegible] عدالت [illegible] سلاطین [illegible]

قیام نموده [illegible] آنچه اقدام آنحضرت [illegible] عبودیت حق تعالی

باشند که [illegible] خلعت [illegible] سبحانی [illegible]

(56)

... و ذات حکایات را ... [illegible] ... نشان

... و ... [illegible] ... مدور آن بیان او و

... [illegible] ... سوم

... [illegible] ... دوم ... [illegible]

... [illegible] ...

و ... [illegible] ... آن ...

... [illegible] ... ایشان

... [illegible] ... احکام شریعت ... [illegible]

... [illegible] ... الملک ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اشارت ... آن

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و [illegible] ما این متن و متعلقش لبیب را از کلام [illegible] چنین [illegible]

در چنین علم و چیز [illegible] اطلاع [illegible] شود [illegible]

[illegible] چند [illegible] استیفا شود [illegible]

حکم [illegible] حقایق شریعت [illegible] مطلع شده

[illegible] شده [illegible]

[illegible] اقوال حکما و کتب انبیا [illegible] نشده

چون آن [illegible] مشکل [illegible] کنند [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] خلق [illegible] اسباب [illegible]

که [illegible] شود [illegible] تحقیق [illegible] آنچه [illegible]

مطلع [illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

عدالت [illegible] شده [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] صورت [illegible] کلام [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

و [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

57

[illegible] از [illegible] شده [illegible]

[illegible] الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت

علیه الصلوات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن

باشد بهمه جا و در همه حال و هر مسئله که تنها استقلال دیگر

عبدالله بن المبارک رحمه الله فرموده که اگر من دانستمی که مرا

دعا مستجاب شده و اصلاح حال پادشاه کنم تا نفع آن بعموم خلایق

واصل شود و چون تفاصیل این نوع از عدالت باب سیاست مدن

است مبحث و تحقیق آن بنوعی مخصوص است

است مشتمل کند که تفصیل محتاج است و ... عدالت

... عدالت و آنچه تفصیل آن و نسبت معلوم شد

خروج از حد اعتدال ... و تفریط

بیان کرد که تفصیل معلوم باشد ... چه گفته اند

تفصیل احتیاط است در عدالت از روی مقتضای این

و احتیاج در توسط در همه حالات به کمال نیست

احتیاط آنجا که مصلحت ...

نهاده اند و در صفت ...

سبیل مقتضای تفصیل ... شود و الا ... شرایط

عدالت باشد که اول ایشان بحد استحقاق شود و باشد بحقیقت

جهت احتیاط [illegible] حکما در نهایت [illegible]

[illegible] که متضمن [illegible] باشد بلکه [illegible]

پس تفضل مبالغتی باشد [illegible] تفضل [illegible] متفضل [illegible] باشد

در عدالت [illegible] از این جهت باشد که مبالغه [illegible]

عدالت [illegible] از این جهت که خارج است از [illegible]

قوم گفته‌اند [illegible] صاحب بصیرت را [illegible]

معنی توسط [illegible] مقام گفته شد [illegible] ظاهر شود

و باید دانست که تفضل که [illegible] احتیاط در عدالت است موجب نقصان

حق خود باشد چه اگر حکم مساوات عکس کند [illegible] طرف متفضل

[illegible] احتیاج [illegible] اعتدال [illegible] مطلق [illegible]

از حکما گفته‌اند اگر رابطهٔ محبت و علاقهٔ مودت میان مردم

منتظم بودی احتیاج به سلسلهٔ عدالت نبودی [illegible] معاملات

[illegible] باید [illegible] ایشار [illegible] حق

[illegible] سخن آنکه رابطهٔ محبت تا [illegible] است از [illegible]

چه محبت وحدتی [illegible] طبیعی و عدالت وحدتی قهری [illegible]

محبت منتظم شود و بدین قدر شفا حق محبت باشد

و محالست که فراتر از این تواند بود و سبب اختصار این ... اینجا

بمقتضای آنکه گفته اند الحب ... جهت ... محبت ... ملک

و از ... هم ... تواند بود

و اما عشق حق تعالی که ... جز ... است

و تمام بحث محبت در حکمت منزلی گفته آید ان شاء الله تعالی

قسم سیم در ترتیب اکتساب فضائل در حکمت مقرر شده

که مبادی حرکات که موجب کمالات شود یا طبیعت باشد یا صناعت

اما اول مانند حرکت نطفه در اطوار صور مختلفه تا بکمال حیوانی

و دوم مانند حرکت چوب بتوسط آلات مختلفه تا بکمال

تختی رسد و طبیعت بر صناعت مقدم است چه استاد طبیعت مبادی

عالیه است و مبدا صناعت اراده انسانی و صناعت

اراده انسانیست پس طبیعت بمنزله استاد و معلم

بکمال ... رسد ... صناعت ...

و ... صناعت ... آن ...

[illegible] ۳۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول فرقی که [illegible] حاصل شده [illegible]

[illegible] ذات [illegible]

[illegible] اعطی کل شی خلقه ثم هدی [illegible]

[illegible] باب [illegible] صورت

[illegible] آن [illegible] نظر [illegible]

[illegible] شکل صورت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع باقی [illegible] شهرت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کلمات [illegible] آن [illegible]

[illegible] انسانی [illegible]

[illegible] بلکه [illegible] بحقیقت

اطلاق [illegible] اطلاق اسم [illegible]

[illegible] بکمال [illegible]

[illegible] بکمال حقیقی

[illegible] الهی

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] حاصل شود [illegible] قوت [illegible]

حکمت و بعضی اگر اتفاق افتد ... رتبه ...

حکمت ... باشد نفس متعلم و ... جسم باشد و شکر ... حفظ

آن ... به ... و ... آن مترتب شود

باشد ... مستعد ... باید

و باید ... بعضی از ...

و به ... بلی

از ... فضیلت

مفطور نباشد و در تحصیل آن به کسب ... اختلاف

استعداد و اختلاف ... سهولت و صعوبت اکتساب باشد بعضی

چنانکه ... عمل

... فضیلت ... افعالی که

موجب ... آن ... شود ...

حاصل شود ... این صناعت ...

نظر ...

آن ... صاحب این صناعت ... حقیقت

دانسته

استحصال آن بکلیات عمر خود و حیف انها [illegible]

کرده اند بیرون [illegible] بعلم [illegible] که [illegible] لا بد [illegible]

[illegible] مثل تحصیل [illegible] و جز دانسته نمی [illegible]

[illegible] نابود [illegible] و قسم [illegible] اجمع

[illegible] و دیگر آنچه [illegible] بود [illegible] دیگر

فضیلت [illegible] و حال [illegible]

به ترتیبی که سبق ذکر یافته که اصول [illegible] آن

حفظ آن باید کوشید که [illegible] باشد [illegible] آن [illegible]

اشتغال باید نمود و ترتیب [illegible] باید [illegible]

[illegible] بر حفظ [illegible]

[illegible] باید نمود [illegible] احوال [illegible] آن [illegible]

[illegible] اصل [illegible] و حفظ [illegible] فضیلتی

[illegible] باشد محافظت آن [illegible]

[illegible] اصوات اشتراک [illegible]

اخلاق [illegible] بعضی [illegible] ولهذا اهل [illegible] گفته اند [illegible]

مسموست

الفتوره

[illegible] نسبتی [illegible] فلاسفه [illegible]

و نسبت [illegible] حکایات ایشان [illegible] همین سبیل خصوصاً که

[illegible] ایشان کرده [illegible]

[illegible]

نفس [illegible] شود که خلاص [illegible]

[illegible] از [illegible] شده [illegible]

[illegible] عالمان [illegible]

[illegible] اشیاء [illegible] صندوق [illegible]

[illegible] است [illegible] از آلات [illegible]

[illegible] شمار [illegible] است [illegible]

[illegible] تصور آن [illegible]

و [illegible] آن کرده [illegible]

[illegible]

حاصل است [illegible]

نفس [illegible] آمده است [illegible]

پیوسته در ... مصالح [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible] ... و اینجاست که ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... است [illegible] ...

و دوام رابطه محبت ... و این نیز چون ... کرد اخلاق

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

در ... حکایت ... علیه الصلوات

[illegible] ...

[illegible] ... علیه السلام ...

[illegible] ...

حکایت
مزاح

و بر [illegible] ضد و اما ذکر شدت تواتر بود و رنج به وسواس

کرسی [illegible] بعض [illegible] عداوت تمام کسی بود و شود

[illegible] الذی [illegible] اجتماع [illegible] شانه

حضرت [illegible] بود کرده [illegible]

و در صدست و خلط [illegible]

و [illegible] بوقت دوم

[illegible] اسباب [illegible]

فرمودن [illegible] و [illegible] نظری

[illegible] بحران

کرم [illegible] دوا [illegible] کرده [illegible] بیرون ریاضت [illegible] استقرار

[illegible] اسباب [illegible] است بلکه [illegible]

با [illegible] است [illegible]

و [illegible] ریاضت [illegible]

بخلاف [illegible] چه [illegible] لطیفست

[illegible] و از [illegible] تنفس شراد و [illegible]

دیباچه [illegible] ایزد [illegible]

[illegible] صحبت [illegible]

کمال [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible] باز [illegible]

و [illegible] بباید که هرچه

در علم [illegible] سخن [illegible] شد و [illegible] پندار

عجب [illegible] صحیح [illegible] کمال [illegible]

از [illegible] وضع [illegible] و بگذار [illegible]

کل [illegible] علم علیم [illegible] که [illegible]

[illegible] کمال [illegible] طوطی [illegible] بتعلیم

هم [illegible] سخن [illegible] گفت [illegible] چه [illegible]

[illegible] حفظ [illegible] علوم [illegible]

[illegible] آن [illegible] آشفته [illegible]

در بطن صحبت نفس را قوا باید کرد [illegible] بیان حکم جار
و [illegible] مجازی [illegible] از [illegible] حقیقی لیکن
[illegible] چه متصل [illegible] متحقق [illegible] بتعرض
[illegible] اختیار نماید [illegible] آگاه و حاذق در علم
از فضایل [illegible] که سلیمان [illegible] باشد [illegible] از وجه
[illegible] واجب دانسته [illegible] و [illegible]
[illegible]
که [illegible] اگر [illegible] آید اگر آن [illegible] و لا
شود [illegible] اکثر [illegible] باشد
و [illegible] علیه السلام
[illegible] آن
[illegible] غرور [illegible]
[illegible]
[illegible] فی الدنیا [illegible]
اصحاب [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

غایت که ما را نیست [illegible]

[illegible]

در مقام آن یک [illegible]

[illegible]

[illegible] الحاجة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شناسد [illegible] بر آن [illegible]

کنند که [illegible] شد [illegible] حال [illegible]

کسی باشد که [illegible] تحقیق [illegible]

شود و [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] اهل

[illegible] که [illegible]

و [illegible] مجتنب باشد [illegible]

باید که [illegible] و [illegible]

[illegible] شود [illegible]

و [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible]

[illegible]

فی التعلیم و التعلم [illegible]

[illegible] کتاب را [illegible]

[illegible]

65

و مساوی شکم [illegible] و غلیظ [illegible] در طبع [illegible]

[illegible] آن [illegible] ایشان

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] و دیگر

[illegible]

کنند و اگر [illegible] الم [illegible] اعمال

[illegible]

[illegible] شود و مقاطع

[illegible] نفس

[illegible]

[illegible]

[illegible] نقل [illegible]

[illegible]

[illegible] العلل را

تنها و [illegible]
[illegible]

و به مروت و شفقت و سبب نفس [illegible] آید [illegible] این [illegible]
جالینوس گفته [illegible] دارد [illegible]
و [illegible] حقیقت [illegible] آن باشد که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شود و کراهت [illegible] کنند
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] مشغول شود و اگر [illegible]
از [illegible] آ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آید [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] باشد و از عیسی علیه السلام منقولست که [illegible]

[illegible] (margin)

بی‌ادبان

بدانکه این علم [illegible] که گفته شد از کمالات [illegible]

و تصور [illegible] بدن [illegible] و [illegible]

و در آن [illegible] مرض [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible] حفظ صحت

[illegible] مرض [illegible] طب

[illegible]

[illegible] فضایل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن قوا بزیاده بر جهات [illegible]

[illegible]

[illegible] قوت [illegible] نظری باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قوت نظری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲۱ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٤٧

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر [illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج ٣

[illegible]

بنیز است و [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible] دیگر

امراض [illegible] امراض [illegible]

آن

[illegible] بسیط [illegible] گرفت
[illegible] عداوة
[illegible] آن [illegible] در خزانه
[illegible] انجولا
[illegible] نسبت [illegible] ایشان
[illegible] حق [illegible] ظرف
[illegible] مناسبت [illegible] مطلوب
دارد [illegible]
[illegible] بسیط
[illegible] جمیع
[illegible] ابتدا
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] علم
[illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] ایشان
[illegible] انسان
[illegible] عداوت

چون آن [illegible]

[illegible]

حاضر شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بچشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

کمال [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] از زبان [illegible]
[illegible] سال کرده [illegible]
[illegible] السلام
[illegible]
[illegible]

یعنی ای غافل چون تو دیگری چون بینه مردم را فریفتهٔ ایشان آن انواع

طاعات و عبادات تو سبب غفلت و تکبر در آن وصف تست خود ذکی [illegible]

چون مرد بی‌جهت دو ترتیب ایشان را بر تو شی بود و حد پشت

کرالله سر را عالم را منحصر البالی تا بی‌کمی از صحابه [illegible]

سید الانبیا علیه صلوات الله سؤال کرد که کدام فضل است

زحود که علم و [illegible] سؤال است چیزی است بود تا باشد

از شخص است بی‌اهل سؤال آنکه منند علم و جهل دیگر اهل

علم بهتر از جهل بسیار را جهلست جهل مرکب عقیدت اعتقاد

غیر مطابق واقعست و بر آنست بسیار اعتقاد که آنچه او داند است

تا همچنانکه نداند و نداند که نداند از جهت آنرا جهل مرکب خوانند

و چنانچه اطبا بیان از علاج ... اهم مستحکم علل

عاجز اند اطبا بعد سؤال علاج این مرض عاجز نفرچه با وجود استعداد

علم در شان خود طلب علم و اکتساب صورت نشود و چنانکه

حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام فرموده که از

علاج اکمه و ابرص عاجز نیستم اما از علاج احمق عاجزم و ...

عمل

علاج

بیماری کردن اعضاء مفرط یعنی امراض مزمن و اشتغال

بتدبیر معالجه مشغول شدن و ... آن باطل است تا

و دوم ... اعضاء ... و ... و اشتغال

نفس ... لذت ... باستعداد ... و جمیع

و آن موانع ... و لذت ... حاصل شود

و چنین ... بسبب ... فضائل حاصل

امراض نفسانی ... آنکه

آن چند است یکی غضب دوم ... سیم خوف و اول از

جانب افراط بود و دوم جانب تفریط و سیم ... اشتیاق

کیفیت دارد ... غضب کیفیتی است نفسانی

... که ... خواهش باشد ... حرکت

غلبه ... شهوت انتقام است ... آن

حرکت ... باشد و دماغ و اعصاب که مجاری روح نفسانی اند

از دخان ... ممتلی شود و از ظلمت ... عقل مستور گردد

و فعل ... ضعیف ... حکما ... انسانی ... مجاری کرده اند

معلوم از چیزهای محسوسه جان که از [illegible] بعیده [illegible] فاسد شده

چیزی دیگر معلوم نشود و در حال علاج مشغول شده چنانکه

هرچند که به جمیع عنصر اشتغال یابند زیاده از اشتغال آن بر شود

و تغییر و ضعیف گردد مثلاً از سبب [illegible] بعمل اشیا آن نوع

باشد و آب آتش میدهد بشرط آنکه حقد و حسد متحقق نباشد

همچنین وصف کردن و تحلیل [illegible] نقش [illegible]

[illegible]

چه بعضی کیفیت صنعتها اند که بشرط اشتغال بر [illegible] بعضی

[illegible] در فی المجلد دیگر و بعضی چیزها [illegible]

متوسط الحال باشد و بعضی [illegible] شود و این [illegible]

از تجربه چنین باشد بلکه بنا بر [illegible] اکثر [illegible]

باشد محمود [illegible] مساوات میان این مراتب [illegible]

غضب باشد اما بعد از تواتر اسباب [illegible] مراتب مساوی

نمایند بلکه غضب صاحب [illegible] باشد حالت [illegible]

و در و بنا بر سببی قوی تواند بود و [illegible] حضرت رسالت پناه

صلی الله

صلوات الله علیه و سلم فرمود که اگر غضب کنیم در صدقه
سوسیت [illegible] آدم [illegible] غضب از بعضی بود و بعضی [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] بعضی
[illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible]
آمد و [illegible] غضب شخص را [illegible] حال
[illegible] حکم [illegible]
بعقوبت [illegible] سلطان [illegible] شاید [illegible] غضب [illegible]
[illegible] آنست [illegible] عقوبت [illegible] نفس [illegible] سنت
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] غضب [illegible] خدا است
[illegible] غضب [illegible] که [illegible]
[illegible] بن عبد العزیز [illegible]
بلند [illegible] گفت فرمود اگر [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] غضب [illegible] است او [illegible] انتقام

سیوم مراجعه دوم علاج پنجم مزاج ششم کیفیت هفتم اسباب هشتم
نهم [illegible] دهم منافات در طلب معاصی که هر یک [illegible] باشند نوع
غضب که این خوی عرض [illegible] شد [illegible] اول [illegible]
[illegible] آفت سیوم دشمنی و [illegible] چهارم [illegible]
پنجم شماتت [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] الحسد
جنون [illegible] چنانچه [illegible] آنکه [illegible] غضبان
[illegible] حرارت [illegible] آن [illegible] کند
چون [illegible] شد [illegible] از [illegible]
حضرت [illegible] علی رضی الله عنه [illegible]
و [illegible] آن [illegible] شود [illegible] شده
باشد [illegible] کند [illegible]
[illegible] و [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] حرارت غضب [illegible]
[illegible] شود [illegible]
که [illegible] شده [illegible]

... جماعتی که قوله کلمه‌ای چند شنیدند که از حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم طلب شخصی کرد حضرت فرمود تو
فرمود که آن شخص بجهان اقتضا نمود و یکی پیش وی بنظر آمد
سوال کرد که دین چیست فرمود که حسن خلق باز از طرف راست
آنحضرت آمد همین سوال کرد حضرت همان جواب فرمود و از دیگر
طرف چپ همین سوال کرد و همین جواب شنید و همچنان از قفا پس حضرت
روی با وی کرد و فرمود که فهم نمیکنی دین آنست که خشم نگیری
در کلام مجید است که والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
غضب چون سایر امراض علاج اسباب آن توان نمود
پس اگر غضب باشد [illegible] است تا ذنب [illegible] حق بود تا
[illegible] فی الواقع مستحق آن باشد طریق وی آنکه ملاحظه
معایب خود نماید و با آن کمال دیگران هم اعتبار کند
اگر بنظر [illegible] اعتبار [illegible] آید و کمالی که خصیصه او است
چه حضرت حق سبحانه وتعالی هر ذره از ذرات موجودات را مظهر
اسمی خاص و مرآت صفتی معین گردانیده که غیر او در آن شریک نیست

در نظام عالم هر قوم را فضیلتی که از سر ملک چون انکار دست

و اگر افتخار باشد به سعادات بدنی و جاه جسمانی شاید و

جمال نسب یا جاه یا اکرامت عاقل را معلوم است که امر خارجی خصوصاً

که از آن تخصیص به نسب است بسبب افتخار نتواند شد و ایا

شعر بیت که چیزی که به بذل عاریت باشد موجب انتقال مزاج شد

در معرض زوال است نه لایق مباهات اهل دانش و کمالات

بعد از جاه خویشتن غره مشو کان در آستین بادی ندارد این

و گفته اند هر چند که شرف یکی از پدران تست چون فخر کنی یا

کر آن پدر حاضر شود و گوید که این شرف که تو دعوی میکنی

مراست ترا بنفس خود چه شرفست تا افتخار توانی کرد و از

جواب عاجز آید و ایضا شاید که اگر یکی از خصمان آن

معارضه کند و این شرف بر او راجح آید پس کجا انتسابات

شخصی نه مباهات بر مثل آن فضیلت تواند شد و نیز چون

کسی فضیلتی که در پدر راجح تصور کند داعیه تفوق فضلا دارند

که شاید که در مرتبه آن پدر راجح تر باشند در فرزندان که از ایشان

و در

[illegible] که کثرت با نفس مطلق [illegible]

[illegible] باشد چون

کثرت [illegible] حصلت

[illegible]

[illegible]

[illegible] واقع [illegible] باشد

[illegible]

[illegible] آنکه [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] با آنکه اول [illegible] است

[illegible] در میان کمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

مطلق [illegible]

از وجود جمیع ممکنات پرتو انوار [illegible] آثار وجود و
استحقاق تکبر ندارد چه بیان کرده شد [illegible]
که [illegible] استغفار [illegible]
مردود [illegible] تا [illegible]
جمیع [illegible] جاه دنیا [illegible] حضرت
و بجز [illegible] موصوف [illegible]
و نفس [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] چون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از
دیگر [illegible] و دیگر [illegible] ایشان [illegible]
و همچنین ایشان [illegible]
عذاب و عقاب [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] مقام انتقام آن [illegible]
[illegible] اولست [illegible] حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم آن [illegible]

روز

... صفت منه گشته و بر او غالب شده که بواسطه آن حیوة او

منقطع شود و [illegible] مطیع شود و این خلق را تا کل منتشر گشته

کرده است [illegible] شده

و اما [illegible] آن فضیلت کبری است که حلم است [illegible] و آن

از ظلم [illegible] سلطان [illegible] که [illegible] عقل [illegible]

[illegible] حلم [illegible] که [illegible] بی [illegible] و این معنی

[illegible] و [illegible] که حلم [illegible] مطلقا عفو

کردن او نیست که بسیار [illegible] و [illegible]

موسوم شود و [illegible] و [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] چنانکه گفته اند [illegible] الاعدا باشد

[illegible] مناقشت و منافسه و طلب [illegible]

[illegible] سید [illegible] از این [illegible] مستحسن است [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] باشد

از فوت [illegible] چه [illegible]

[illegible] صانع مختار [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

و استعارات چنان بود که [illegible] کتابت

اشعار که [illegible] و انشا [illegible]

و انشا و قضا [illegible] ترکیبی که [illegible]

فلک [illegible] و ازان [illegible] ترکیبی دیگر [illegible]

قد خلت من قبل [illegible]

چیزی [illegible] که [illegible] آن [illegible]

کرده و [illegible] تا [illegible] ظاهر شود [illegible]

از لذت وجدان [illegible] باشد [illegible] حکایت [illegible]

که [illegible] موصوف

معروف بود و [illegible] استادان [illegible]

صنعت [illegible] کرده بود [illegible]

بنظر امعان [illegible] آن [illegible]

و در نظر [illegible]

[illegible] مشابه آن [illegible]

[illegible] لا یکن ع الدهر [illegible]

مره

[illegible] آن [illegible] ساخت پادشاه [illegible] غیر [illegible]

شد چنانچه [illegible] بملکت [illegible] رعیت و [illegible]

[illegible] و [illegible] بازار [illegible]

[illegible] هر [illegible]

[illegible] باد [illegible]

[illegible] آن در آمده [illegible]

صرف [illegible] آن [illegible] سوای آن [illegible]

جای گرفته بود [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] جگر خون شد چنانکه

[illegible] خاطر پادشاه [illegible] آن

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] گشت [illegible]

[illegible] شریف [illegible]

به نیز بود و در انتزاع آن بستیز شد اگر مسامحه نماید بنظم و ترتیب برآید
و اگر در حسد و ممانعت در آید در معرض هلاکت در آمده از جان برآید
پس چرا عاقل اختیار چیزی کند که جز این مفاسد توان شد
معالجه ها از بیان علاج آن است این کلام در اسباب غضب
علاج غضب هر که علیه السلام فرموده است علاج غضب به آسان نماید
چه غضب چون بیست خروج از صراط مستقیم عدالت که در جمیع وجوه
نیست و آنکه جاهلی توهم کنند که شدت غضب فرط رجولیت
دیگری باطل آن از شجاعت و اندیشه [illegible] است چگونه خلقی که
سبب امراض ... شده و جزو فساد احوال نفس و حرم و آفات
شده و هدم و خلل و خشم نزد عقل حسن ... ابتدا حضرت رسالت پناه
علیه صلواة الله فرمود که شجاعترین شجاعان آنکس
حال غضب مالک نفس خود باشد و چون ابعض ... حقیقت را
فرمود ... ما من جرعه ... اعظم اجرا ... الی کبر
م از غزا کوچک بغزا بزرگ گشته مجاهدیم ... گشته است
فرمود که غزا با نفس خود که اعدا عدو ک ... التی ... جنبیک و اگر

با فراط

با وجود غضب دوا از کیفیت منقسم شود و یکی ناست بجز شدید

با بهایم و طیور را تجربه کرده و آفات واضح ... دیوانش لهو و

در ضرب بنا بر وضع کو تر دو گر بشتی خود بود اگر قطع نظر نما تم

او نیا ید با نقل ... صفت آن ... یا زر بشکند و دوانه

هشتم با ... مر آید غایت ذو الف ... در بعض

سابق ... منسوب بود و ... که چون کشتی و از سفر

بر تر رسیده می بود با خشم کرفتی ... آنجا و اشنا

بکو ... حکیم ... بعضی نعل

کر ... چنین شب ... بجور کشتی بر ... باب

حشکم ... در او ... دا بچو ناکفتن و حجور

مستور ... بکلاب ... حسنه

... سکر بابا ... بر خشم تو از ... ات

دفی مجمل ... کمال ... است و آن

بر نفعه ... عقل ... دار ... طبع خود ... امیکند ... این ...

شکر ... منحرف و ... چهار ... کیفیات ... بالعرض

حرزی بصدد و میشود و در کیفیات تبعات ... که ... سدید

عصیت از افراط قوت شهوت که حرص است و از جنس عفت

متولد شود و چه بسیاری از منهیات ممنوع گردد و نایره غضب از قوه

به فعل آید و اکثر اعمال صادر شود در راه‌ها و خلطها که هیچ وجه در آن

نداشته باشند خشم گیرد و مرگ ... جز ... صدق

و معدوم شده است باشد و چون صاحب عدالت ... عقل ملکات

سخت ... دارد در هر حال که پیش آید از اغماض و کرم و عفو و انتقام

طریق اعتدال سپرد و منقول است که شخصی متعرض عرض اسکندر

شد و زبان بعیب او گشاد یکی از خواص گفت شاید که اگر

او را عقوبت فرماید از این فعل باز آید و موجب ... دیگران شود

اسکندر فرمود که این معنی خلاف رای صحیح و عقل صریح است

که از ما یاد و نام ... هر کس که بر این حال مطلع شود

بگشاید و چون او را عقوبت کنیم هر آینه در مذمت و ...

بدو او را نزد عاقلان عذری باشد در اقدام آن و ...

از اعیان که در ربقه اطاعت او را از ربقه خلاف ...

بعید

و در جمله ذکر فضیلتی که در ذات شخص متحقق نبود شرف نتواند

از فضیلت بسیار … باشد با حقیقت … و از غیر

شنیع عقلا و مقتضی فضیحت بود چنانچه گفته‌اند

ان فخرت بآباء مضوا سلفاً . قلنا صدقت ولکن بئس ما ولدوا

و متمم مکارم اخلاق علیه التحیة من الملک الخلاق فرموده لا تأتونی

بانسابکم وایتونی باعمالکم و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فرموده

ابن نفسی … کن ابن من شئت واکتسب ادبا

الفتی من یقول ها انا ذا . لیس الفتی من یقول کان ابی

… حکیمی غلامی را که … نسب فخر کرد

گفت اگر … شرف که خود را با آن نسبت

… و اگر … داری

… و اگر فضیلت پدر است

فضیلت … چون هیچکدام از جملهٔ فضیلت

اگر هر یک حق خود را استرداد کنند بلکه چون حق مستحق باشد احتیاج

باسترداد نیست … حکیمی … صحبت

صاحب ثروتی بود که اسباب دنیوی مهیا داشت روزی خود آن
اشیا خواست که آب دهن بیندازد و بعد از آنکه از اطراف احتیاط
نمود موضعی لایق آن نیافت بر روی آن صاحب ثروت انداخت
حاضران این ... دراز کردند حکیم گفت دلیست ...
... خود مواضع اندازند و من چندانکه از هر طرف دیدم
محل ... تر از روی این شخص که بسبب وصمت جهل از حلیه معرفت
... خ شده ... بعضی از ... آن ...
شنیده که در نواحی فارس یکی از اهل دنیا که تابع غرور ...
مغرور ... بود ... دیگری از اهل کشف ...
در احوال ... داشت ... بود ... دنیا دار افتاد
خادم را گفت ... بیرون کن ...
دنیا دار ... بعد از آنکه از آن جا ... آمد خادم
... تقریر کرد گفت ... صحبت ...
دیگر مشاهده ... واما مراد ... زوال
علاقه ... اخلال ... محبت ...

و بعضی

نیز اندیشه [illegible] اسکندر [illegible] گفته

از [illegible] که [illegible]

او را گشتی اسکندر [illegible]

[illegible]

باشد و آن [illegible]

نیز [illegible]

[illegible] باشد که [illegible]

[illegible] باشد و لکن [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible] امراض [illegible] باشد و آن

[illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible] کسی که از غوایل [illegible]

[illegible]

غوایل
[illegible]

کسانی که [illegible] دست [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شود [illegible] اگر [illegible]

خراسان [illegible] که معظم اجناس آن [illegible]

[illegible] علاج آن کشوده [illegible]

[illegible] استیلای [illegible]

محمد [illegible] از زمان [illegible] اصلاح مزاج

[illegible]

از [illegible] دست و پای بسته در

[illegible] چون [illegible] شده [illegible]

[illegible] تصرفات [illegible]

هدف [illegible] از قضا [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر از [illegible] حاصل شود [illegible] الا الیأس

خواهد بود [illegible] شاه [illegible]

و بعد از آنکه

بعد از ذکر عبارت [illegible] پادشاه مشغول [illegible] بالا

کشته [illegible] درآمد [illegible] پادشاه و گفت

فرمودم که مرا [illegible] و چون آب [illegible]

و باز [illegible] سیخ [illegible]

انتقام خواهم [illegible] پادشاه [illegible] غضب [illegible]

اختیار [illegible] بجهت [illegible]

یکی از خواص سلطان [illegible] پادشاه [illegible]

آورده و بدستور [illegible] در حال [illegible]

[illegible] سوار شده [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] فت [illegible]

[illegible] حاصل [illegible]

یافته بود و بعد از آن [illegible] طلب [illegible] نمود

و استعداد کرد که هر چند صورت [illegible] که واقع [illegible]

مصلحت [illegible] نباید که چون پادشاه [illegible] گران

بر خاطر [illegible] گران آید و از جمله [illegible] حال [illegible] نتوان بود

در عرض بودن حکایت آنکه هیچ نایره غضب اگرچه بود
به برودت مزاج در نهایت ضعف باشد ممکن است و بعضی حکما
جبن را بهانه هیجان حرکت نفسی بود تا اضطراب یا کسی
تشفی یا ملکه انتقام و امیل و انتظار او را حاصل آید
و آن عبارت از خوفی بود که اعتقاد نداشته کنند و توقع مکروهی
کنند یعنی نه آن [illegible] شده باشد و توقع [illegible] امری
مستقبل بود و آن یا ضروری باشد یا ممکن و ممکن یا
سبب فعل شخص باشد یا غیر فعل او و خوف از قسم اول
اقسام مقتضای آن نیست پس شاید که عاقل هیچ خوف
بخود راه دهد اما اگر آن امر ضروری باشد معلوم است
که رفع آن از حیطه قدرت بشری خارج است [illegible] و فزع
جز استعمال [illegible] فایده نبخشد و بواسطه آن حال از
تدبیر مصالح دینی و دنیوی باز ماند و این خصلت او را شعار
خویش سازد و اگر آن امر ممکن باشد و سبب آن فعل شخص باشد
چون بر ذات خود [illegible] و واجد است [illegible] توقع

کردن

[illegible] چند سنا [illegible] شدن منافی رای صواب باشد که آنچه در

طبیعت امکان [illegible] گذشت و این قسم با آنکه مستحیل [illegible]

شاید گشت [illegible] حصول [illegible] و اسم [illegible] الوقوع

بعد من خوف اولی باشد اگر سبب آن جهل محض باشد باید که از

اختیار اجتناب نماید و اقدام بر فعلی که [illegible] جهالت

تواند بود باید [illegible] ارتکاب [illegible] مقتضی عقل است

چه هر که داند که ظهور نتیجه که ملازم [illegible] ممکن است

ممکنست وقوع [illegible] اقدام بران نماید [illegible]

خوف در صورت [illegible] حکم [illegible] در این صورت

حکم بر [illegible] منشا تصور عقلست و قبول [illegible] کرده

چه هر که [illegible] از اسباب خوف [illegible] استیلا [illegible] دارد

در خصوص او [illegible] خوف را از [illegible]

نشاید [illegible] او نماید [illegible] که

مرگ فنا ذات انسانی نیست چه نفس ناطقه [illegible]

انوار سعادت و [illegible] ساحت بقا [illegible]

و حوادث زمان با جواهر ذوات او تعلق نه

هر که بنیه و آلت و لشکر بنیه و [illegible] شخصیت [illegible] عالم و حاکم

و از فایده و حکمت بنیه حقیقت شنیده و فهم کرده و آنچه درین

مجال مناسب مقتضای حال نماید آنکه اگر انسان فرض کند که بعضی

از اعضای او مثل اصبعی منعدم شود ذات او هیچ نقصان

نیابد و همچنین [illegible] عضوی دیگر و همچنین تا آن غایت که تمام اعضا را

بتدریج قسمت حس [illegible] و حیات هیچ در همه [illegible] ذات

خود را محفوظ یابد چون این مقدمه تمهید یافت معلوم میشود که

خوف مرگ یا از جهل حقیقت آن باشد تا توهم آنکه موت فنای ذات است

یا از المی که پندارد در نفس موت هست یا نقصانی که در آن تصور

کرده یا از احوال بعد موت و آن [illegible] شان [illegible]

عقاب در نشأه اخری [illegible] باول [illegible] مخلفات یا از حیرت درین

و عدم جزم [illegible] اگر این امور چون بنظر عقل دیده شود

ما را اندیشه [illegible] خوف شواند بود اما اول [illegible] آنکه

از [illegible] معلوم شد که حقیقت مرگ بعد از [illegible] علاقه نفس است

با بدن

با بدن و ترک استعمال آلات بدنی [illegible]
[illegible] موجب
احساس
[illegible]
[illegible] باید دانست که [illegible]
[illegible] حکما [illegible]
گفته اند [illegible]
باشد [illegible]
ظلمت آباد طبیعت [illegible]
[illegible] کمال [illegible]
بر [illegible] آسمان [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خوف [illegible] باید که

[illegible] در روایت

از فیض عنایت ازلی بمقتضای حکمت لم یزلی [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] ظاهر عالم [illegible] چنانچه مقصود است

ازان بیشتر [illegible] و همچنین [illegible] آن نیستند و هیچ حرف

[illegible] بر طبیعت [illegible] و بعد [illegible] ترتیب آن خواهد

بنا [illegible] چنانچه شایسته [illegible] ترتیب اعداد خود [illegible]

[illegible] اصلا منتج نمی آید [illegible]

[illegible] انقطاع [illegible] اول [illegible]

استعمال [illegible] و هر چیزی که حرف اول آن صحیح [illegible]

بعلاج [illegible] ازین بیان خواهد یافت انشاء الله تعالی و

ازین معلوم میشود که در فلسفه مقرر شده که هر کاینه [illegible]

و بدن انسان از جمله کاینات [illegible]

[illegible] با هم آمده [illegible]

[illegible] پس بر آمده [illegible]

[illegible] مختلف [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] آنست [illegible]

صورت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واقع شده [illegible] سال [illegible]

هزار نفر [illegible] شخص که [illegible]

آنحضرت [illegible] چهارصد سال

هر یک [illegible] و از اینجا معلوم گردد که اگر

مال [illegible] باشد عدد [illegible]

کثرت حاصل شود و چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ساخته بوده اند

چون [illegible] قسمت [illegible] کنند [illegible]

بر آن [illegible] است [illegible] تا اگر خواهش [illegible] باشد

[illegible]

[illegible]

در ساعت [illegible] چنین [illegible] هشتصد سال بلکه [illegible] از آن

باشد [illegible] آن [illegible]

حالت [illegible]

تواند بود و عاقل را [illegible] مرآت خاطر را از زنگ [illegible] چنین

[illegible] عالم

[illegible] اجمل و طریق [illegible]

[illegible] حیات [illegible]

اجل [illegible] عمر دراز زیاده [illegible] اعتدال [illegible] باید که

[illegible] تواند [illegible]

[illegible]

[illegible] که اصل [illegible]

مقتضا

مقتضی بود می نمود که [illegible] مستراح شد
و قوت بضعف و صحت بسقم [illegible] تا تبدیل شود [illegible]
را [illegible] [illegible] محمدی
حظ [illegible] [illegible] شد
بحقیقت [illegible] معتدل [illegible]
طالب [illegible] چون [illegible] شد
که [illegible] حقیقت [illegible] مجرد شریف [illegible]
با بدن خاکی کثیف است [illegible] از قفس [illegible]
و [illegible] عالم [illegible] پس عاقل
باید [illegible] سعادات [illegible] لذات ابدی [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] تحصیل اسباب لذات [illegible] نماید
[illegible] قران
[illegible]
و [illegible] عالمین [illegible]

صعودی که مستعر اینها بصد نصفی بهت اشتعال نماید و بخود یعنی
تا لیفشه
ابخره غایر که دو بخار اخلاط [illegible] کند بهت بالا رود یعنی
طرم آنرا و نکونه [illegible] آنها به جهة علاج طبیعی [illegible] ثانی قحّم
بجوانی [illegible] تقلب [illegible] شود [illegible] حسابکن قحّم
ازحبز
[illegible] اما امراض قوت حدیث
افراطست [illegible] از ریاح [illegible] کیفیت رقت بهر یکسیا
انواع بسیار است لیکن در آن چهار است اول افراط
شهوت دوم بطالت سیم [illegible] چهارم [illegible] کر علاج ایشان
بر وجه استقصا ر لایق نمود [illegible] افراط شهوت اکلها
و مشروبات باشد [illegible] آنکه خست [illegible] حشمت
و مفاسد [illegible] باید [illegible] ذکر [illegible]
و [illegible] که [illegible] ملاذ
و [illegible] نوع از علت که بسبب [illegible] میشود
الطبا [illegible] افراط در اکل و شرب و حفظ
اصد [illegible] بعضی حکم [illegible]

دیگر

دیگر سلطنت سپس کجی دارد و اگر بمناکحت شنیده شد باید که

سه ببقه ملاحظه نماید و دیگر اعظم اسباب ضعف بدن و فساد

و نقصان عمر و تلف مال حرص بر مناکحت است و ...

ابو حامد غزالی علیه الرحمة در نصیحة الملوک شنیدم که حق

تعالی بظالم کرد که اگر سلطان ... سلطان بعمان کند

همه اموال رعیت نباید و ایشان از ... عاقد رساند و

خزانه سلطان و اجرا لشکریان ... قوت شهوت نیز اگر

قهر بر عقل نباشد ... و اخلاط محموده که سبب

رعایای قوی ... صرف نماید و جمیع اعضا

قوی مقهور و ضعیف سازد و چون بحکم عقل بر نهج عدل

واجب بود بهمان نوع اقتصار کند چون عاملی که خراج بطریق

نباید و در مصالح مملکت پادشاه از سد ثغور و اصلاح قناطر

و اجر رعیت مصروف کرده اند و باید که ... کنند که قربت

بهمدیگر در لذت از قرب بطون ... بکنند

همچنانکه عقل شیخ داند که طعامی مهیا در خانه خود دکند از ...

شغل این طایفه مردم در خانهٔ دیگران رود و شنیع دانند که عرض شرع
و عقل را بر طرف کرده از جهت مال اجر و دعا و زنا پنهان بود
حرمت که بموافقهٔ احتیاج به مباشرت در آید و چون چندین تقاضا
بنسبت شرع و عقل بدین مرتبت نباید در حدیث مصطفی است که
است سبب نقصان [illegible] زن عمر میشود و در زبور مسطور است را
که کمترین بلائی که بر [illegible] مسلط شود آنست که برکت رزق از وی محو شود
و ترغیب این نفس را بدین سبب هوا و حرص که لذات و شهوت رسد که اگر
در عالم فی المثل یک زن باشد که با وی نسبت تصور کند که در استمتاع
با او لذتی است که در هیچ زن دیگر متصور نیست و این عین جهالت
و بلاهت تواند بود و چون بقدر اعتدال قوهٔ شهوت را بحرکت
آورد از این مفاسد محفوظ باشد و قوم در مقام عشق را از جمله امراض
شهوت شمرده اند و بر آنکه بیمارترین انواع امراض این قوت است
حکم کرده و آن صرف همت است بطلب یک شخص معین بجهت استیلا
شهوت علاج آن صرف فکر است از آن شخص و اشتغال بعلوم دقیقه
و مساعات لطیفه که در آن بفرمان تأمل و فکر [illegible] احتیاج باشد

دیگر

وتسکین شهوت به تفریغ مواد جسد و به تقاضای طبیعت نوعی
گشت طبع مشرع گشاده اتفاق می‌افتد و عشق نیست که منشأ
آن افراط شهوت باشد خاصه عشق نفسانی که مبدأ آن
روح [illegible] بلکه [illegible] مشاکلت
لطیفه با صور [illegible] بیت [illegible]
و [illegible]
مقام باشد [illegible] بخلاف شخص [illegible]
میلان نفس و [illegible] مشاکل گرید [illegible]
جمال کامل [illegible]
از یک منبع [illegible] که حقیقت محمد [illegible]
خواهد شد و چون آن [illegible] و مظهر [illegible]
اختلاف [illegible]
واعلی خواهد بود و دیگری [illegible] اثر
اقتضا [illegible] کمال جلوه کند و او
[illegible]

مسمی بود آن دو عدد دویست که کسور هر یک از این دو عین عدد دیگر

شود و چون دو دویست و بیست و دویست و هشتاد و چهار را متحابین گفته‌اند

اگر دو شخص اتفاق کنند و امر میان این دو عدد را نگاه داشته

در آن با هر یک وفق کنی این دو عدد و در لوحی نهاده با خود دارند

بسته میان ایشان محبت [illegible] تمام حاصل شود و دو عدد که مذکور شد

به حقیقت کرده [illegible] عدد بهترین اسباب محبت باین معنی شده

حکما انیس است و عدد [illegible] مرتفع می‌شود

چه هر جا که خورشید جهان افروز عشق اشرقت الارض بنورها

از افق صبح انسانی برآید ظلمات شک [illegible] نهفته

افول نهاده در راه عدم بپاید و هر کجا آتش عالم سوز شوق که

لا تبقی و لا تذر وصف حال او ست [illegible] جوهر دیگر

از خباثت طبیعی [illegible] آتش عشق [illegible] پیدا آید

تن جان [illegible] یکبار [illegible] عشق [illegible]

مجموع [illegible] آثار [illegible] حکما گفته‌اند که عشق

موجب جودت ذهن و لطافت نفس است [illegible] فکر

حکم

تیم

بعضی معلوم از قبل ذکی و شریف مشایخ صوفیه طالب [illegible]

بعشق [illegible] و [illegible] حسن [illegible]

و [illegible] حدیث [illegible] عشق [illegible] و کلمه [illegible] است [illegible]

[illegible] جانب [illegible]

با [illegible] عشق [illegible]

شیخ [illegible]

و جمال [illegible]

جای [illegible] که عشق [illegible] الاشجار [illegible]

و حقیقت آنکه حکم الاصول یسری فی الفروع سر محبت ازلی

در مکامن [illegible] ممکنات [illegible] عشق اولی که مضمون

فاحببت ان اعرف [illegible] کاینات [illegible]

همان [illegible] است که در افلاک بصورت میل ارادی که مبدا حرکت

دوری [illegible] گشته و در عناصر بصفت میل طبیعی برآمد و در نباتات

مبدا نشو و نما شده و در حیوانات بصورت قوت شوقی سر

و در [illegible] بصفت عشق [illegible] تجلی کرده [illegible]

عشق به کمال رسد که گرد سراپای جهان برآید و از بلا و علایق
از لوث طبایع پاک گردد به عالم ارواح رسد و از آنجا بر کوه قاف
منزل نماید هیچ ذره دار [illegible] عشق خالی نماند
و در اثبات این معنی عشق حق چون واقف [illegible]
[illegible] [illegible] وجود دعوی [illegible]
و اکابر حکما [illegible] عشق [illegible] اثبات نموده‌اند
[illegible] [illegible] [illegible]
قوی [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] [illegible] جام [illegible] [illegible] نعت
کر [illegible] توانند [illegible]
رغبات جسمانی و لذات شهوانی توانند [illegible] اکثر
و اکثر مردم [illegible] نفس [illegible] و از [illegible] طاحب [illegible]
بیامد [illegible] عشق [illegible] صفات [illegible] کمال انسانی کشند
و باقیه شهوت واقعه [illegible] آزاد [illegible] سیات
[illegible] سلیمان [illegible] [illegible]

[illegible]

21

با [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن [illegible]

[illegible]

دیگر کس [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

شود [illegible] اصل [illegible]

[illegible] از صد [illegible]

[illegible]

ستارات مدی و ترجیح [illegible]

[illegible] عالم کردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

انصاف

[illegible]

[illegible]

[illegible] خوانی دانند آلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به اینکه شیخ [illegible] بخشند [illegible] آنچه [illegible] باشد
نگوید گفته [illegible] نیست [illegible] در [illegible]
[illegible] از شیخ [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] شود [illegible]
در احوال [illegible] الرحیم [illegible]
[illegible]
بلکه [illegible]
در [illegible] شد و نظر [illegible]
[illegible] آن [illegible] راه
جناب حضرت شیخ [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] شد
و اگر [illegible] باشد و اگر چه [illegible]
[illegible] آن [illegible]

[illegible]

و [illegible] گفته [illegible] از حضور [illegible]

[illegible] خلق [illegible] آن [illegible]

شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] کرده [illegible] حاضر شود و [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] کس [illegible] و هر یک [illegible]

منتشر شوند [illegible] چون [illegible]

[illegible] که از دست [illegible] چون [illegible] حیرت و [illegible]

[illegible] (margin: [illegible])

هر یک از طبقات [illegible]

[illegible] شود و باز [illegible]

[illegible]

۴۷۶

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انواع [illegible]

[illegible]

تا ظاهر است که باشد [illegible] [illegible] والی [illegible]

نشود [illegible] هر که [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مزاج [illegible] [illegible]

معالجه خوردن [illegible] آن است که [illegible]

شکل آن [illegible] که [illegible]

غیر و آن اکثر [illegible]

باشد و بعد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] [illegible]

علاج کند [illegible] [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احتیاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لا بواشند و چون همی یعنی مردمان [illegible] تمتع شوند [illegible]

[illegible] مصالح ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] نشود [illegible]

[illegible]

[illegible] یعنی [illegible]

[illegible] شود [illegible] و از

[illegible] و لیست [illegible]

سیاست [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] و سیاست [illegible]

[illegible] کمال [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنکه [illegible]

[illegible] اصلاح کند [illegible]

[illegible]

در [illegible] اگرچه

[illegible]

شد [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

این [illegible]

تحقیق مهمات امور عالی منوط بر آن که جماعت [illegible] عقلا

[illegible] وسیله [illegible] گردد

چون [illegible] گوید [illegible] آن [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] ایشان

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] احتیاط

آنست که [illegible]

[illegible] عدالت

[illegible]

[illegible] کنند

[illegible] نباشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] غلط

[illegible]

وعطایا

ارائه

و [illegible] بحصول [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

و [illegible]

[illegible] شجاعت [illegible]

غالب [illegible]

[illegible]

حکم [illegible] اعتقاد

باید که [illegible]

کسب [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شد

آن سیه روست کن که تعلق بجوهر عقل و سمع و حفظ [illegible]

چندم آنکه بدن [illegible] بقوم [illegible] بجهت [illegible]

[illegible] سیم [illegible]

سوم [illegible] ضبط [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] مصلحت [illegible] قوت [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible] احکام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کمال [illegible]

[illegible]

[illegible] که بعد از [illegible]

احکام

باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جناب حضرت [illegible] باید که [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

حق تعالی [illegible] اضطراب [illegible]

[illegible] آن [illegible]

احتیاط [illegible]

گرد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنحضرت کسی بنیاد دین کند بعد از آنکه [illegible]

[illegible] چه انصاف [illegible]

[illegible] حسد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معروف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این نقصان که به نسبت ثروت و جمال متعلق باشد نایل
تواند بود و جمال زینتی خصلت فطری است از جهت عفا
احتیاط در او باید نمود چه سبب جهت و چون با نقصان
عقل بود سوء استبداد اسباب فساد شود شوهر را نفع نیابد
بلکه وقت بود که شوهر را بمنزلت فاقد مردی نهد و موجب شکل سوء
وانعکاس حال و اختلال امر او گردد و در آن حال اینجا معنی
ست و جمال بعضی دیگر مخصوص است چه زن جمیله را عف
بسیار باشد و عقل که مانع از قبایح و رذایل کمتر بود
بود و بعضی فساد میسر باشد و شوهر را در سیاست زن سه چیز رعایت
باید کرد و از سه چیز احتراز. اما لوازم آن سه چیز در رعایت
باید کرد اول هیبت خود را در چشم زن مهیب نماید تا در امتثال
اوامر و نواهی او تهاون ننماید و این اعظم انواع سیاسات است
و اشتغال یعنی اهمال این فضایل و انقیاد رذایل تواند بود دوم
کرامت که زن را گرامی دارد به چیزی که موجب محبت و الفت و شفقت بود
تا از خوف زوال آن حال اقدام بر خلاف رضا

ابا آنکه

او را در ستر و حجاب از غیر محارم دارد و با او مکالمه وقت

نماید و در مبادی امور با او مشورت کند بوجهی که او در

طمع متابعت نکند. سیم آنکه خویشاوندان و متعلقان او را بطریق اکرام

و احترام معهود دارد و آنچه معروف است بسپرد و بی ظهور

خللی در رای زن دیگری بر او نگزیند اگرچه بجمال و مال و نسب از او زیاده

باشد. چه غیرت و حسدی که در طباع زنان مرکوز است بنقصان

عقل ایشان را بر قبایح و فضایح دارد و بغیر از یک زن اگر مقصود

[illegible] نیست و زنان نسبت با ایشان جز طریق عبودیت

انشاء

چه در شرایع نیست در تعدد ازواج رخصت نداده اند

نیز احتراز اولی بسبب آنکه مرد در منزل بمنزلت دلست ببدن همچنانکه

یکدل منبع حیوة دو بدن نتواند شد یک مرد نیز تدبیر دو منزل

نیز نشود و دست تصرف زنان را قوات بر وجه مصلحت و استقلال

خدام در خدمت قوی دارد و پیوسته خاطر او بتعهد امور منزل

و تکفل مهمات خانه و نظر در مصالح مشغول گرداند تا تعطیل او را

باعث [illegible] نگردد و [illegible] تجمیل نکند و فراغ از

شرح بنیت شد و جمع شد و بیچون آمرزش خدای را
که دنیا را بر او خوش بود منظور نظر شد و مقصود نصایح
دنیا شده و در جهان اعتماد بر هیچ باشد و در سبب فساد کرد
آن خبر که دنیا را فانی است ... که ... و او نصیحت من
مشغول شده ... در ... که ... آنکه
و علم او ... نقش ... اول ... اگر ... نشود
شد او ... و اگر ... با ... عشق کفته اند
و ... باید و ... خود
او را مطیع نکرده ... دل خود ... غیر ... خود
پوشیده دارد نقصان عقل ایشان ... شود
و ... آن ... محتاج ... بود و ... نقصان
قدم ... و ... ایشان ... محتاج گفت ... را
بر زنان ... گفت ... ایشان ... کرد ... گفت
زینت ... دارا ... اعتماد ... چه ... کرد
تجارت ... خود

دانست حجاج گفت این چه صورتست [illegible] خرم [illegible]
به تو [illegible] سوگند [illegible] که [illegible] کردند
نشسته
بیاورند و بهای [illegible] و بها و حاجت او گفت [illegible]
[illegible] بشد و آنرا [illegible] بگوی [illegible] از خزانه
بگفت [illegible] ام و بهای تو آورده ام حاجت [illegible]
برای
[illegible] بخشید [illegible] حاجت گفت
خاطر این کنیزک باید فروخت حاجب گفت کنیزک را [illegible]
[illegible] شاید فروخت [illegible] چشم [illegible]
[illegible] یکشب بسرای حجاج رفت [illegible]
که [illegible] آمد و بار میخواهد [illegible]
[illegible] در خدمت عرض کرد که چند سالست که شوهر من
[illegible] حضرت [illegible]
شوهر مرا [illegible] پنهان [illegible]
آورد و گفت شوهر من [illegible] از خزانه [illegible]
امیر [illegible] حجاج حاجب را طلبید و [illegible] و بها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال ۳ [illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق شود [illegible]

فضیلت [illegible]

[illegible]

اندیشه [illegible] حضرت [illegible]

و حضرت [illegible]

مخلوق [illegible]

گفته اند [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] بردن [illegible] شوهر

[illegible] مدت [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر

نشود [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

اگر [illegible]

[illegible] طلاق [illegible]

و کیل النفقه [illegible]

[illegible] دیگر باشد [illegible] شوهر [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] شوهر [illegible]

دیگر [illegible] باشد که [illegible] شوهر شده [illegible]

این شوهر [illegible] النفقه [illegible] شد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] گردد [illegible] حضرت سید المرسلین علیه

افضل الصلوات [illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکمت [illegible]

در شریعت حقه او آنست که تعیین [illegible] کردن [illegible]

متابعت آن [illegible] حکمت آن [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

شده [illegible] باشد [illegible] رعایت تمام کردن حقوق [illegible]

[illegible] تمام [illegible] مشغول [illegible] اکتساب

[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فضیلت یابد پس از صحبت او مشاهده [illegible] و پیش

[illegible] [illegible] باشد [illegible] آنکه او را [illegible] اختیار او که

[illegible] [illegible] شیخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوع

ساده باشد و قول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اشراع

[illegible] [illegible] [illegible] و مواظبت [illegible] [illegible] استماع

در او [illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صفت

متقرر شد و در سن [illegible] سالک [illegible] [illegible] [illegible] و المدرس

[illegible] کند او را [illegible] [illegible] کند [illegible] [illegible] اختیار

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر

[illegible] [illegible] نماید [illegible] کند و اگر [illegible] اقدام نماید [illegible] بعث

کند تا [illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کند تا صحبت

جرأت او نشود و اگر [illegible] دارد [illegible] [illegible] کنند و اگر

[illegible] در خلوت او را [illegible] [illegible] کنند و [illegible] آن [illegible] باشند

و از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] کنند و [illegible] شیخ شود [illegible]

[illegible] بعضی علما منع [illegible] وقت حریص [illegible]

بکار برند [illegible] دیگر [illegible]

مستحب [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] آب [illegible]

خوردن چنانچه خواهد [illegible] تقسیم کنند [illegible]

از [illegible]

مقیلیت

آن [illegible] جوع و عطش کنند [illegible]

و دفع [illegible] جوع و

عطش [illegible] از [illegible] طعام منع کنند و اقتصار بر یک

طعام [illegible] کنند تا بر طعام اقتصار

توانند کرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آن [illegible]

باشد [illegible]

[illegible] از [illegible]

ایشان را منع کنند و از آب در میان طعام خوردن منع کنند و هر چند
ممکن [illegible] از مسکرات احتراز [illegible] [illegible]
مبالغه بسیار است چه [illegible] ایشان مضرست و [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] منع باید کرد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] منع شود و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] منع [illegible] نشود و [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] از خواب روز و خواب بسیار [illegible]
منع کنند و از [illegible] [illegible] [illegible]
و آتش [illegible] [illegible] [illegible]
سواری کردن [illegible] مناسب [illegible] عادت کنند و [illegible]
[illegible] [illegible] چنانچه خواهد آمد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حاجت [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible]

دیگر بعضی [illegible] کنند [illegible] [illegible] بکلی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کنند چنانکه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بزرگان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اخلاق [illegible] [illegible] [illegible] بسبب مروت [illegible]

[illegible] اخلاق ملوک [illegible] [illegible] ملوک [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باید که دیگر ابنای جنس بلکه

بزرگ زادگان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بواسطه مشابهت ایشان

[illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فریاد

جماعت [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] تعلیم باید کرد

تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حاجت افتد اول پیشه‌ای از آنک اهم باشد تعیین کرد

و در تعلم آن [illegible] کنند و [illegible] وقت [illegible] کنند چنانک

از [illegible] صناعتی [illegible] که [illegible] ز [illegible] آن [illegible]

[illegible] صناعات [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کرد [illegible] صناعات [illegible] علیه السلام

[illegible] که [illegible] صناعات [illegible]

و [illegible] صناعات [illegible] کاتب [illegible]

[illegible] هر [illegible] بر [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] آب [illegible] که [illegible] و چون [illegible]

و چون قوت [illegible] غالب شود و او را [illegible] کنند که [illegible] اصل

[illegible] تا [illegible] که [illegible] او را

حاصل کند با [illegible] اگر اهل علم باشد [illegible] که [illegible]

تعلیم علوم [illegible] و اگر اهل صناعت باشد [illegible] آن

و [illegible] شده باشد تعلیم آن مشغول [illegible]

آنست که در طبیعت کودک نظر کنند و از احوال [illegible]

السعداو

است و کنایه از علم و صناعت چنین [illegible] و [illegible] شعر
دانند چه هر صنعتی [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صناعت
و عجیب از صنایع [illegible] صنعت [illegible] هر کس
دوستی صناعتی [illegible] که کسی تکمیل آن تواند [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] ٣٠٥
و اگر [illegible] صناعتی باشد و آلات و ادوات صناعت
[illegible] ایشان [illegible] صنعتی [illegible] تحصیل کنند شرط آنکه
از [illegible] موجب اضطراب شود
[illegible] کند و مدد
[illegible] و چون صناعتی
[illegible] کند [illegible] حلاوت آن دریابد
تکمیل آن کوشد و در دقایق آن [illegible] کرد [illegible]

از کسب چیزی که بسوی احابت عادت کنند پرهیز کنند چه او
اعضا و جوارح [illegible] بنابر آنکه بشرط [illegible] نموده باشد
[illegible] جمیع [illegible] شده اند و چون [illegible] شده
تواند [illegible] آنچه مستعمل شود اولی آنست که
در ابتدا [illegible] و [illegible] الکتف [illegible] که فرزند را
[illegible] سنها [illegible]
[illegible] عادت [illegible]
[illegible] اصل [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] آمده باشد چنانچه حکایت است که [illegible]
سقراط حکیم را پرسیدند که چرا [illegible]
[illegible]
[illegible] خصال [illegible]
بیان [illegible] ترغیب باید نمود [illegible]
و [illegible] داشتن [illegible] باید کرد و چون [illegible]
با کسوتی [illegible] تحصیل [illegible]

رسد و سخن بسیار [illegible] واقع شده باشد به غیر [illegible] اشتباه
آداب اگر چه [illegible] سخن [illegible] بسیار مذکور شده
به کتابت [illegible] شرح [illegible] که سخن بسیار
چون بسیار گفتن [illegible] و خطا [illegible] عقل موجب
مهابت [illegible] وقع است و حکایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم که [illegible] التفسیر [illegible] سخن
فرموده [illegible] کلمات که بر زبان
حقایق ترجمان آن حضرت [illegible] توان شمرد و از حکیم
گفته چون کسی را بینی که [illegible] سخن بسیار میگوید یقین دان که
دیوانه است و آنچه خواهد گفت در خاطر مقرر نکند بلفظ
و حکما گفته اند که [illegible] سخن [illegible] مگر آنکه
احتیاجی بآن واقع شود و در آن هنگام باید که [illegible] به
[illegible] و هر کس که حکایتی کند اگر چه بدان واقف باشد
خود بدان اظهار نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخنی که از غیر او
پرسند جواب نگوید و اگر از جماعتی پرسند که او داخل ایشان

باشد بهره کمال سبقت نگیرد و اگر کسی بجواب مشغول شود
و او بر بهتر از آن قادر باشد صبر کند تا سخن آن کس آخر شود پس
جواب خود بگوید بر وجهی که طعن در متقدم نباشد و تا سخنی که با
دیگری گویند تمام نشود در جواب اشتغال ننماید و در محاورات و مباحثه
که در حضور او کنند و چون [illegible] هر دو دانا باشند دخل ننماید و اگر
سخنی از او پوشیده [illegible] [illegible] باز نگردد
سخن [illegible] [illegible] و با هر کس بر قدر فهم او سخن گوید
در سخن [illegible] [illegible] کرد و انرو [illegible] مصلحتی طلب
بلکه طریقه ایجاز سپرد و الفاظ غریبه و کنایات بعیده
استعمال نکند و از فحش و شتم احتراز کند و اگر احتیاج بتعبیر
از امر فاحش افتد بتعریض و کنایه اکتفا کند و از مزاح
که موجب سقوط مروت و عداوت و شماتت باشد و جالب حقد و عداوه
باشد اجتناب کند و در هر مقام کلام بر وفق مقتضی حال
راند و در سخن بدست و چشم و ابرو اشارت نکند مگر اشارتی
لطیف که مقتضای مقام باشد خواه بحق و خواه بباطل [illegible]

مجلس

مجلس خاص بجز بکار سفیهان نگاه نکند و در خاطر شرط

انصاف نگاه دارد و سخنی نگوید که فهم او بآن نرسد

بگوید و با هر کسی بقدر عقل او سخن گوید چنانچه حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وسلم فرموده نحن معاشر الانبیاء امرنا

ان نکلم الناس علی قدر عقولهم و عیسی علیه السلام فرموده

لا تضعوا الحکمة […] فتظلموها […] فتظلموهم

یعنی […] حکمت را با نااهل مگوئید

و بیماران حکمت نگوید و چون پیش بزرگی سخن گوید ابتدا بتجربی

کند که بعبارت […] باشد چون […] دولت و […] و نظایر

آن و از غیبت و نمامی و بازی و دروغ گفتن و شنیدن بکلی

احتراز واجب شمرد و با اهل آن مخالطت نکند و باید که سخن شنیدن

او بیش از گفتن باشد از حکیمی پرسیدند که چرا شنیدن تو

بیش از سخن گفتن است گفت بجهت آنکه مرا دو گوش داده اند و یک زبان

یعنی دو بشنو و یکی بیش مگو […] و هر که […] سخن گوید در جواب

تعجیل نکند که […] است و تا […] تمام نشود آغاز نکند که

که علامت کسل است و چون پیشتر از مجلس ادا می‌شود پنهان ... ببس
محاسن خود را بجنباند و نظر بجهت اعتدال نگاه دارد و بسیار از
شکم و کران آن بشیوه ابلهانست و پیوسته بسیر چشم نگاه دارد که این
دلیل حزن و فکر است و در رکاب ... اعتدال مرعی دارد و در
نشستن پای دراز نکند و یکی پای ... ننهد و بر زانو نشیند
[illegible] ... تا
باشد و بر ... [illegible] ... یکسالت
باشد و گردن کج نکند و از حرکات عبث مثل بازی با ریش و دیگر
اعضا احتراز کند و انگشت در بینی و دهن نکند و از مفاصل
انگشت و غیر آن بانگ بیرون نیاورد و از تثاؤب و تمطی احتراز
کند و آب دهن و بینی چنان نیندازد که حاضران ببینند یا بشنوند
آواز آن بشنوند و دست بر آستین و دامن پاک نکند و خوشا
مجلسی ... فروتر از جایگاه خود ... و بلند از آن نشیند ... بزرگ
مجلس باشد هر جا که نشیند جایز باشد و صدر آنجا بود
و اگر ... وقوف ... هر جا ... نشسته ... چون واقف شود جای
خود باز

فرو آید و اگر جای خود خالی بیند باز گردد بی آنکه اضطراب
تا کراهیتی نجوید راه دهد و پیش بزرگتر هم خود بخود فرو نشیند و
برهنه نکند و ابتدا به تعارف هیچ حال ... نکنند ... و در ملا
در ملا تکبر در وقت حاجت بحضور و ... حاجت غسل و نظافت
و در پیش مردم ... با پشت با پچند خاصه که در خوان
ضبط کند ... خسرو بسبب عادت آن شود و اگر در
میان مجلس خواب برد ... بعد از آن برخیزد و از خواب حکایتی
یا فکری عذر آن از خود دفع کند و اگر جا عذر باشد و ایشان
خواب کنند موافقت کند یا بیرون آید و حاصل آنکه بر وجهی سلوک
کند که بر ... از ... بر جمعی ... باشد و اگر بعضی ازین
عادات بر تحصیل ... تأمل کند که ملامت که بر اصلاح آن متعذر
شود و تغییر و تبدیل آن محتمل مشقت است و در کسب آن
طعام خوردن باید که اول دست و دهن و بینی پاک کند و ابتدا
به بسم الله و ختم به الحمد لله کند و با کل ... تعجیل نکند ... آنکه
مهمان ... کند و دست و سفره و جامه آلوده نکند و زیاده از دست

انگشت نخورد و دهان فراخ نکند و لقمه بزرگ نگیرد و در... خرد

بخرد و بسیار در دهان نگاه ندارد و انگشت و لبان از خوردن چیزی

نلیسد اما بعد از تمام شدن شاید بلکه سنت است و با الوان طعام

... نکند و طعام ... تا ... اگر در خوان اندک طعام

... باشد ... انگشت ... کند و چیزی بر

ننهاد ... ننکند و ... و از هم

خود ... در ... دیگر ... شاید آنچه سر دهن

... استخوان و غیره ... ننهد و اگر ... آنچه

... شد ... حرکات ... احتراز

کند و چیزی از دهن ... کند که

خواهد که بقیه طعام ... اگر مهمان باشد پیش

از مهمان دست باز کشد و چون دیگران دست باز کشند او نیز

موافقت کند و اگرچه گرسنه باشد مگر در خانه خود ... که

جماعت ... و اگر مهمان دار باشد باید که بعد از آنکه دیگران

باز کشیده باشند ... تا اگر کسی ... باشد ...

نکند

بگیرد و اگر در میان طعام آب احتیاج افتد آهسته خورد چنانکه
آواز دهن و حلق او شنوده نشود و در نظر جماعت خلال نکند و آنچه
بزبان از دندان بیرون آید فرو برد و آنچه بخلال بر آید پنهان
اندازد که مردم را نفرت نشود و در وقت دست شستن در پاک
کردن انگشتان مبالغه تمام بجای آرد و همچنین در لب و دهن
و دندان و آب دهن در طشت نیندازد و چون آب از دهن
آن ریزد بدست بپوشد و در دست شستن بر دیگران سبقت نگیرد
الا صاحب منزل در دست شستن پیش از طعام بر دیگران سابق شود
[illegible] در رعایت حقوق پدران و مادران چون بعضی
حقوق شکر منعم واجب است بعد از نعم آلهی هیچ نعمت در حق
فرزند چون نعمت پدر و مادر نیست چه پدر سبب اول وجود صوری
اوست و بعد از آن سبب تربیت و تکمیل غذا و الخ
سبب بقای او و بلوغ بکمال شود است و باز سبب
حصول کمالات نفسانی او چون آداب و هنرها و صناعات و انواع
مشقت و تعب جمع اسباب دنیوی می نماید و برای او ذخیره می‌سازد

جمع

و آنرا با وی ایثار میدارد و تکلیفش را بر وجود خود مقدم میدارد
وجود شخص سبب پرورش است دیگر آنکه تحمل مشقت حمل و مقاسات خطر ولادت
و انواع رنجها در تربیت کرده و اول تربیتی که سبب حیات فرزند شده
به وی او بوده است و بدین سبب تربیت او نموده و فرط
شفقت خود را فدای او داشته و از جهت که محبت والدین با
محبت طبیعی است و اثبات والدین رعایت حقوق فرزندان احتیاج
بتکلیفی نیست بخلاف محبت فرزندان با ایشان و شرایع امر اولاد
باحسان به والدین بیشتر از عکس است بلکه مقتضای الملک
که مخیله اداء طاعت خالق را مانند چنانچه در آیات بی زیادت
و احادیث و روایات بسیار بی واسطه اشعار آن رفته شده
استغنا ساحت آلهی از آن متعالی است که عمل ... مستغنی
در مقابله نعم نامتناهی او باداء شکری مکافات تواند کرد ... آمد
و نهایت اقدام سالکان درین مقام اعتراف بعجز و قصور است بخلاف
پدر و مادر که وجوه احتیاج ایشان ظاهر است پس ازین جهت حقوق
ایشان مراعات اولی باشد و بحسب قواعد شرعیه مبالغه

التماس شده [illegible] حضرت [illegible] تعالی [illegible]

داد [illegible] [illegible] [illegible]

بسته [illegible] [illegible] [illegible]

ارکان استقلال و امر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و اگر [illegible]

باشد [illegible] مخالف نباید کرد [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible]

اطاعت [illegible] واجب است [illegible] ساعت [illegible] با ایشان

در مصالح [illegible] توقع [illegible]

بوده [illegible] خیرخواهی ایشان [illegible]

[illegible] ازملک

و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

حاصل [illegible] [illegible]

[illegible] اطفال ایشان [illegible]

قدر [illegible] حاجت [illegible] غالب باشد شغل [illegible] [illegible] ساخت

و تقاضا [illegible] و در این حالت شغل [illegible] [illegible] اسباب معاش

و چون [illegible] ذات [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] شرع

هم باشد و در [illegible] [illegible] کسانی که [illegible] [illegible] داشت

چون اجداد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عشق

هم [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باید کرد

[illegible] حدیث صحیح است که بهترین [illegible] [illegible] آنست که شخص [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عشق

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود و از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] صناعت [illegible] اقدام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مروت

مهمات [illegible] و وقار شود و انواع محبت و شفقت مخصوص

کرد و بسیار که ایشان را خود در آن کار بسته شکر وجود ایشان

واجب دانند و با ایشان طریق رفق و مدارا مسلوک دارند

و زیادت از حد طاقت ایشان را کار نفرمایند و [illegible]

برای ایشان اسباب معیشت کنند چه هر زمینه ایشان را از ملال و کلال آن

باشد و دواعی طبیعت در حقیقت برگردد و [illegible] نظر باید کرد

که در وجود هر قطره [illegible] ایشان را اثر است [illegible] شکر

حق تعالی ایشان را همچون ما او [illegible] بجای آورد و [illegible] ایشان حق

بنا کرد [illegible] حضرت متمم مکارم اخلاق علیه الصلوة

آنچه [illegible] مأکول و ملبوس ایشان را

با خود برابر باید داشت [illegible] خدمت قبول کند

باید که او را [illegible] محافظت حال او بکنند و اگر تجربه

[illegible] شود [illegible] استقامت نباید [illegible] صحبت

[illegible] تخلیطات [illegible] اختیار نکنند [illegible] خلق

خلق است و خلاف آن در دیگر [illegible] گفته اند نکوتر [illegible]

از زشت صورت اوست و در حدیث اطلبوا الخیر عند حسان

الوجوه فرموده که چون رسول بجایی فرستند باید که نیکنام

خوب صورت باشد چه حسن صورت اول نعمتی است که از شخص بهم رسد

دیده شود و در حدیث است که همه پیغمبران خوب صورت و خوش آواز

بوده‌اند و باید که از معلومات حسن عهد او و تجربه احوال او [illegible]

و حفظ اسرار [illegible] شتاب نماید و چون مکاتبات مشاهده نماید با او احتیاط

باشد [illegible] اگر [illegible] حیله و مکر با او جمع باشد و حیا بسیار

اندک [illegible] بهتر از عقل بسیار با وقاحت

چه حیا بهترین خصلتهاست و خادم را بکاری که لایق [illegible]

آن مرد مشاهد و آلات آن او را مساعد و طبع او بدان ملازم

مشغول باید کرد چه هر کسی را قابلیت کاری است و همچنانکه از [illegible]

نیامد و کار [illegible] نشاید از هر کسی [illegible] فایده [illegible] از آن

داشته باشد چشم نتوان داشت و چون کاری [illegible] جمع کنند مخدوم

اندکی خلل او را از آن کار عزل نباید کرد و آن کار [illegible]

[illegible] است و مرا [illegible] بعد از عزل و بدل باید نتوان که [illegible] بیشتر

باشد

اشاره

تنبیه

باشد باید تا و دور از خدم حضرت ما دور شد کسانی را جدا
از هیچ وجه رضا بخدمت ایشان تا هم بر بسته بر دیگر شد و همه
و کرم لایق تر و هم موجب مزید محبت ایشان شود تا شرط
هوا داری و جانبازی بتقدیم رسانند ... دوام
خود را مخدوم مقصور باید کرد و در حال اسباب شرکت بیاید
و نعمت و نکبت در راحت و محنت و ... و چون اندک
ایشان ... دانند که چیزی ... زوال خدمت او را
... و ... اشفاق ... ذخیره ... معارف
جمع کند ... خدمت ... باعث ... محبت باشد نه ضرورت
خدمت عاشقانه کنند ... بعد از آنکه باعث
باشد نه خوف یا چیزی ... مزدورانه باشد
... کسی ... تا او را
ذوق ... دفع ضرر ... اقدام
و باید که مصالح مخدوم را بر مصالح خود مقدم دارد و ...
... که ایشان ... است از ... ملالت

و کرده در اصلاح حال ایشان مراقبت نگاه باید داشت
ایشان را بلطف امیدوار و از قهر خایف باید ساخت و اگر
از ایشان جرمی در وجود آید بار اول تجاوز باید کرد و اگر مراجعت کند بعقوبات لایقه
گوشمال دهد و بمجرد این از و نومید نباید شد و اگر
بتجارب معلوم شود که قابل اصلاح نیست بر وجهی
باید کرد تا بمجاورت او دیگر خادمان فاسد نشوند و بندگان
بخدمت اولیتر چه بیشتر منقاد و بانقیاد و طاعت و بادب
و آداب سید نزدیکتر و از طبقات
عبید آنکه بعقل و نطق و حیا و ذکا آراسته تر باشد برای
خدمت نفس خود تعیین کند و آنکه بقوت و کیاست
بیشتر باشد برای تجارت و آنکه قوی تر برای تدبیر اعمال
برای عمارت و آنکه بلیدتر و قویتر برای
حراست بندگان سه اند یکی حر بالطبع و دیگری عبد بالطبع و سیم
بشهوت و اول را بمنزله اولاد تربیت باید کرد و دوم را بمنزله
دواب و مواشی و سیم را بقدر ضرورت بر دوام اشتها

بدست

باید دانست که هست صفت کمال که [illegible] از اصناف علم

و نطق و فصاحت [illegible] ممتاز [illegible] طبع [illegible]

شهرت موسوم [illegible] از ایشان [illegible]

اما یکی عدم تحمل [illegible] و [illegible] نفاق

و کیاست [illegible] نفاق [illegible] و دوم [illegible]

امانت [illegible] سوم [illegible] لازم [illegible]

دوم [illegible] چنانکه [illegible] حقد [illegible]

سوم [illegible] شجاعت [illegible] و حسن [illegible]

[illegible] پیرمرد

درسوم [illegible]

ایشان [illegible] حکمت پوشیده نیست که وجود

بجز کمال [illegible] که کمال ایشان [illegible] وجود

[illegible] که کمال ایشان [illegible] وجود

ایشان [illegible] کمالات عنصری [illegible] آسیب [illegible]

از نقصان [illegible] و آن [illegible] صورت [illegible]

و آن اسباب کمالات باشد چون صدور نتایج از مبدا فیاض که

بر نطفه فایض شود تا بکمال انسانی برسند و سعادت باشند

که [illegible] صور [illegible] داند چون حصول غذا نسبت با بدن

تا بکمال [illegible] رسد و حرکت مطلقا بر وجه است اول صورت

بالذات و آن است که چیزی چیزی و آن چیز شود چون صورت غذا

حیوان [illegible] او و صورت آلات و آن آنکه معین است فعل آن چیز

شود چون آب قوت غاذیه [illegible] صورت [illegible] مقصد آن آنکه

کاری کند که سبب کمال آن چیز شود و این نیز قسمت است یکی مخدمت

بالذات که غایه فعل و کمال آن چیز باشد دوم [illegible] بالعرض

که غایه فعل چیز دیگر باشد و کمال تبعیت حاصل شود دوم اول

چنانکه بخدمت [illegible] شیخ او [illegible] تبعیت [illegible] خادم

بالذات عناصر را چه ایشان [illegible] حیوانات که موجب فساد

ترکیب و انحلال عناصر است هیچ نفعی نیست ایشان را الا [illegible]

که ایشان را در اقسام حیوانات غرض نفع خود است و انحلال

عناصر هیچ لازم می آید و [illegible] بالذات [illegible]

بس

پس پیدا شد که انسان که اشرف کاینات است [illegible] حد [illegible] نباشد

کنند با بعضی [illegible] لیکن انسان [illegible] صورت انسان که

بطریق [illegible] بطریق [illegible] الا آنکه

با [illegible] عنصر [illegible] بعد [illegible] شد و حیات

[illegible] این [illegible] است [illegible]

آلات [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] [illegible] سبب [illegible]

و [illegible] [illegible] آن

[illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible]

و بعضی [illegible] اجزا [illegible] را استخدام میکند

به [illegible] صورت [illegible] حاصل [illegible]

[illegible]

[illegible] آرام

[illegible] مقام

[illegible] انسان [illegible] شود و حکمت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حیات بخشی سری که در نبات است و حیوان است ظاهر شود [illegible]

نبات بهر وضع که باشد [illegible] حیوان [illegible] حیات [illegible]

بصیرت او جلوه کند و افراد انسان نیز [illegible] بعضی [illegible] کنند

بطریق [illegible] بطریق [illegible] بطریق [illegible] بلکه انسان

بطریق [illegible] جمع [illegible] که [illegible] جزو

جزو [illegible] مرکبات [illegible]

بحسب افراد نوع [illegible] محتاج باشند [illegible] بقا [illegible] مختلف

به بقای نوع بطریق [illegible] یکدیگر [illegible] کنند و دیگر

حیوانات [illegible] مرکبات [illegible] مختلفه

چه آنچه بتولد حاصل شود [illegible] چون

شخص [illegible] بقا [illegible] نوع خود محتاج نیست [illegible]

والد [illegible] چون [illegible] حفظ نوع [illegible]

تا بکمال [illegible] محتاج بنوع خود باشند [illegible] بعد از [illegible] معاونت

محتاج نباشند [illegible] اجتماع ایشان [illegible]

باشد و بعد از آن هر یک منفرد و واحد بود و بعضی [illegible]

و مثل

و این بعضی از انواع حیوانات [illegible] باشند هم در حفظ

[illegible] نوع و ابدان احتیاج [illegible] باشند نوع خود

[illegible] که شخص [illegible] و مسکن

[illegible]

[illegible]

[illegible] اشتغال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و بقای

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] شود و سر در کردن [illegible] و کلی [illegible] اگر

[illegible] بکار [illegible] که [illegible] شخصی که [illegible]

اشتغال [illegible] منوط بود حکمت الهی اقتضای تفاوت

آن [illegible] طبیعت مختلف باشند تا هر یکی

به صناعتی مشغول [illegible] میل [illegible]

مشغول [illegible]

[illegible] سبب اختلاف [illegible] اگر همه [illegible]

بودندی [illegible] استعانت نکردندی و اگر همه فقیر بودندی

[illegible] بودندی

بواسطه [illegible] صنعت [illegible] یکدیگر [illegible] حکم اتفاق

همه به یک صناعتی مشغول [illegible] تکمیل [illegible]

اختلاف احوال [illegible] یکدیگر [illegible]

برای دیگری به مهمی قیام نماید [illegible] احوال [illegible]

[illegible] منتظم شود پس روشن شد که انسان محتاج است به اجتماع

[illegible] نوع و آنرا تمدن گویند [illegible] اجتماع

[illegible]

[illegible]

در تمدن و مراد از مدینه درین موضع نه مسکن اهل مدینه است بلکه
میان جماعتی [illegible] یکدیگر شده‌اند [illegible] تعاون خاصست که هر
باشتمال امور زندگانی [illegible] جهت تفاوت [illegible]
[illegible] الانسان مدنی بالطبع است یعنی محتاج بالطبع الی [illegible]
که آن را تمدن خوانند و چون [illegible] هست [illegible]
در طلب نفع خود و اگر ایشان را به طبع خود باز گذارند [illegible] تعاون
شغل کرده [illegible] یکی برای نفع خود و اضرار دیگران [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] افساد [illegible] مشغول شوند پس
تدبیری باید کرد که هر یکی را به آنچه حق او است راضی گردانند
و دست تعدی [illegible] کوتاه کردانند و آن تدبیر را سیاست
[illegible] خوانند و [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] دینار [illegible] صاحب آن [illegible] شخصی باشد که به الهام
الهی از دیگران ممتاز باشد تا وظایف عبادات و احکام
معاملات [illegible] صلاح معاش و معاد باشد تعیین فرماید
و این شخص را [illegible] صاحب ناموس خوانند و احکام او را ناموس

عرف متأخران نبی و شارع و احکام او را شریعت و اهل آن

و بعضی ایشان او را کفته‌اند اسی بیقوق العظیمه تفاسی یعنی

... قوت ... عالم بتدبیر یعنی بقوت علمی و عملی ...

... آلهی مطلع شوند و ...

که ... ارسطاطالیس ایشان

گوید از جهت آنکه ... شخصی ... تا

محتاج باشند تا او در تکمیل افراد ایشان و تنظیم مصالح ایشان

این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند و احکام او را صناعت

ملک و متأخران او را امام گویند و فعل او را امامت

او را مدبر عالم خواند و ارسطاطالیس او را انسان مدنی گوید یعنی

آنکه ... حفظ امور مدنیه بوجود آن شخص و امثال او تمام مصالح

یکسر کفایت چنین شخصی عالم مقتدر در هر ابنا نوبت ...

بر کافه بلاد و قاطبه عباد رسد چنانکه در وقت کار خجسته آثار

... تدبیر کرد که ... اعظم ... هیازده ...

مصالح انام ... اقتضا ... پادشاهی ... ...

اوله

النوریة

حرارت سلطان چهارم افلاک در اکناف شتاب تشنگی بسته
[illegible] بود و [illegible] عرق در آغوش
طبیعت غزل بود ابر چون دیده اعدا [illegible] اشک شیرین
گرفته بلکه چون کف دریا نوال سلطان [illegible] انعام عام
[illegible] و اقطار رسانیده گوئی زمانه بود جهان هر روز گذرانید
[illegible] جمع آورده بود در قدر سلطان بخت لالی اقطار
[illegible] بهار می شد [illegible] رسانده احاطه [illegible]
[illegible] رسم آورد رسید هر هوا را از خاک غبار بر گردن بود
[illegible] نوشت آب تشنگی بهره کرده پیش گرفته
[illegible] آفتاب از قوس [illegible]
[illegible] بیت که [illegible]
آن [illegible] از اختلاف هوا فراغ افسرده بود لاجرم
آب از [illegible] بهشت که زمین [illegible] بود اکنون
در عرق افتاد [illegible] گرفت
نوا [illegible] خلعت نوروزی [illegible] دست

دق و دهن اوراق از دست رفته ترکیب را از شکل [illegible]

دیباچه [illegible] سمن شکان سفید کرده چمن را از [illegible]

اطفال را چون حقه [illegible] قرة العینی نامزد لاجرم جهان و چشم

دیده باغ را از پا [illegible] کاکل [illegible] ثابت قدمی چون سرو

نداده [illegible] مخصوص [illegible] اشارات [illegible]

[illegible] دیلاد شامل [illegible] جانب جنوب [illegible]

حمله کرده [illegible] آغاز نهاده [illegible]

افاعی [illegible] غلغله [illegible] رسیده [illegible]

آنکه اسیر بسته شیر دلان [illegible] لشکر [illegible]

خزیده [illegible] از صولت [illegible]

واسپ [illegible] در بر گرفته زیرکان حفظ اعتدال

مزاج الشراب [illegible] قانون لازم دانسته [illegible]

پاس [illegible] السلطنه طبیعت [illegible] از حد [illegible]

یا انحراف [illegible] افراط و تفریط قدم [illegible]

بحکم عدل [illegible] زمان [illegible] شده هوا [illegible]

ایا

بجهت آنکه بیش کرده بود اکنون ادا می کند و بر مرغزاری که
از بجا غصب [illegible] و در عوض [illegible] دانه ها از بعد بر [illegible] از کل
تا سیر [illegible] عالم آب و در گل [illegible] و آن [illegible] نشاط
جوانی از [illegible] خود بجهت طلب [illegible] رشته [illegible]
احتیاجات سفلی [illegible] می نمود [illegible] بر [illegible]
[illegible] متفرق شده بود طبیعت رحمت الهی بکار [illegible] چهار
[illegible] نزاع [illegible] پیوسته مواد [illegible]
[illegible] بر طبیعت [illegible] متوالی ملایمش [illegible] نهال آن
[illegible] از آن [illegible] جوشیده بود از فیض امطار
[illegible] سلطان [illegible] آثار [illegible] آمده [illegible]
[illegible] داخل [illegible]
[illegible] آنحضرت شکفتن گرفت و از نظایر [illegible] اشکال آن
[illegible] سال [illegible] از [illegible] بر [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] طبیعت [illegible] جوشیده مقتضای
انظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها [illegible]

از صفحات ظلمت نوازی حقایق انوار تحقیق شعشعه شمس
ظلمات کدورات علایق رنگ زنگ آن از لوح جان فرو گرفته
نور هدایت شعاع فیض صاحبقرانی عالم افروز آن آفتاب
رای روشن ضمیر منور خاطر مهر پیوند که همچنانکه مطلع انوار
القاب همایون حضرت صاحبقرانی لمعات اوصاف
حضرت سلطانی سلیمان نشان منور شده منور آن
... شاهی مستمر گردد و همچنانکه
عالم افروز سلطنت پناهی روشن است مطلع
... القاب همایون انتساب ایشان
ملک جهانداری سعد بن ... کامکار همایون خورشید وار
... از مشرق تا مغرب ... گرفته
... ظلمت ظلم و عدوان از ممالک سلیمانی محو کرد
اگر در ممالک ... پرتو ... خورشید
... و نور ... جمع ...
در یک ...

(215)

و مرغ جان سالکین شود در شوق و شور در هوا تجلی آید

بیشکوه شد [illegible] آن [illegible] را ما بیغم کرد

هم سرو [illegible] در [illegible] العین

کان سفری نیست در [illegible] حقیقت

در زمین شمع و [illegible] شوق و ذوق

یکی از [illegible] بعضی [illegible] فطری و [illegible] اصلی

از [illegible] شده [illegible] در [illegible]

شکر [illegible] مطلع [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] و [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] تعلم [illegible]

[illegible]

[illegible] شریعت [illegible] چنان

اگر کسی [illegible] و در انجا [illegible] مشهور شود

و [illegible] اولی [illegible] ازین جهت

ست و سیاست با صلی حقیقیه بسی آورد شان [illegible]

گر باشد که بدین جماعت [illegible] العقد [illegible] ایشان [illegible]

نیکو جمعیت [illegible] سیما که گرفت [illegible] خدای تعالی

همچنان جمعیت اقدام نمودی [illegible] در اقسام مدینه

گفته اند که تمدن دو قسم است یکی آنکه سبب آن از جنس خیرات

و آن مدینه فاضله است و دوم آنکه سبب آن از جنس شرور

و آن را مدینه غیر فاضله خوانند و مدینه فاضله یک نوع بیش

نبود [illegible] کثرت [illegible] جزئیات [illegible] مدینه

غیر فاضله [illegible] سه است یکی آنکه سبب [illegible] مدینه [illegible]

[illegible] چون قوت غضبی و شهوی [illegible] جاهله

دوم آنکه [illegible] استعمال قوة نطقیه [illegible] شده

[illegible] از [illegible]

و آن را مدینه فاسقه خوانند و سیم آنکه سبب [illegible]

در [illegible] باشد و آن را مدینه ضاله خوانند [illegible]

حقیقت [illegible] از جمیع [illegible]

حاصله

112

تا ظاهر شود اجمالاً حال این [illegible] مشاهده [illegible] مقصود

[illegible] است [illegible] سید

[illegible] بیست [illegible]

[illegible] شد [illegible]

و احوال [illegible] اختلاف [illegible] احوال

طریقه [illegible] ایشان [illegible] است [illegible] می‌شوند

چون [illegible] کس [illegible] آن [illegible] نسان [illegible]

[illegible] خوانند

[illegible] مرتبه

[illegible] مبدأ و معاد [illegible]

[illegible] گفته‌اند [illegible]

[illegible] صورت [illegible] دیگر

[illegible] سبیل [illegible] اطلاع شد

[illegible] آنکه [illegible] از اوقات تعلقات

[illegible] صفات جلال و جمال [illegible] کیفیت

بقیه

سلسلهٔ موجودات [illegible] به ترتیب [illegible] مطلع [illegible]

[illegible]

[illegible] جز نیست [illegible]

صور و معانی جهانی [illegible] چون [illegible]

[illegible]

وقت [illegible] خواب [illegible]

[illegible]

آینه [illegible] صورت [illegible] — معانی

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

و آن [illegible]

[illegible] بصیرت [illegible] دانند که آن [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] — محل

[illegible]

در نعش

سنی کردن [illegible] حسن [illegible]

[illegible] شده [illegible] شده [illegible] از ارکان

[illegible] فضلا [illegible] و ایشان [illegible] دلالت [illegible]

[illegible] اگر [illegible] فضیلت [illegible] فضلا [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] حالی [illegible] تصحیح [illegible]

باید داشت و بعضی [illegible] باشند کردن [illegible] و [illegible]

پدید آید و از جهت ایشان از [illegible] صنف [illegible]

مر ایشان را با فضال فضلا و شعار ایشان [illegible] شوند و [illegible]

[illegible] تعیین [illegible] اغراض فاسده [illegible] و اعراض

کاسد [illegible] گردانند [illegible] و [illegible]

غالب باشند و بنا بر این قاعده [illegible] و [illegible] خواهند

[illegible] موافق [illegible] طبع خود سازند [illegible] که احکام [illegible]

[illegible] اگر بر [illegible] فاطبه [illegible] اطاعت و انقیاد او

کردن نهند و میل [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] و بر همه کس [illegible] طایفه

شعرا و عقلا و [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] می‌شوند و آنها را بجای [illegible]

دیگر جلوه کنند و از جا بجسته است [illegible] شوند و اگر این لجوج

[illegible] هیچ بها شده و دست و فا را خالی باشد امیدی

توان داشت [illegible] که بجان رسیده باشد و [illegible] طلب

جاه و مال به عادت کلی به اقدام نمایند و [illegible] در بازار

وقاحت و کالای خود فروشی نهند و خود را در صورت [illegible]

[illegible] نمایند و حال آنکه خود متحیر باشند از این است آنچه از اصناف

نوابت مشهور [illegible] در سیاست [illegible] ملوک

[illegible] پیش نهند نمود دیده می‌شود که مرتبه سلطنت از [illegible]

[illegible] است که از غرائب لطائف پادشاهی بعضی را از اولاد

عباد را ارزانی شده و چه مرتبه یابی رسد که حضرت مالک الملوک

یکی از خواص عباد خود را در مسند خلافت خاصه [illegible] داده از

مرحمت حقیقی پرتوی بر احوال او اندازد و چنین مراتب وجود

کافه بنی نوع برای [illegible] او منوط سازد تا همه را علی اختلاف

الطبقات روحی حاصل نماید که کرده ایشان باشد بدو در

وارد است

[illegible]

[illegible] و دستکیرن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظم

[illegible]

[illegible] بود

[illegible] شد

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی مطلعت الشمس [illegible]

[illegible]

والمعضلات

سیاق خواهیت که آگاه باید گشت چو تو چشم [illegible]
با [illegible] آن ریه وشکالخو . [illegible] که صحبت [illegible]
الفت ایزیست فهو و با نزچه باید که زبان ملک [illegible]
بیرون [illegible] هر چه تمامتر افزوده [illegible] نام و رکشف [illegible]
از حوادث زمان آسوده و [illegible] از آنچه آموخته [illegible]
[illegible] که آشیان [illegible] که درو [illegible] اشاعت [illegible]
اشعار [illegible] غریب عالم [illegible]
[illegible] که کمال [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
غرض صحابت آن [illegible] اسد [illegible]
و ایشان را ز [illegible] شده [illegible] سعادت
ابدی [illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] که [illegible] تحریر
[illegible] که از [illegible] خرابی [illegible]

مخ

119

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کلاه [illegible] تمام [illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] خاقان [illegible] تاج

سلطنت [illegible]

تاج بخش [illegible] شاهی [illegible]

که این ترکیب دل [illegible] کرده بود [illegible]

که ستانید [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

حال [illegible]

کشت [illegible]

در [illegible] سعادت [illegible]

و [illegible] السبق [illegible]

احوال [illegible]

صاحب [illegible]

تصدیق این دعوی اگر کسی [illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] آینه [illegible]

عدل [illegible]

[illegible] قوت عقلی کرد [illegible]

قواعد

قواعد ظلم نماند و رعایا از نهیب تطاول عمّال بندگان ملک
ایشان در امور خود از حرص و هوا فارغ شوند و چون
بمقتضای الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم والناس علی
دین ملوکهم مردم در سیرت تتبع سلاطین زمان کنند چون ایام
دولت پادشاه عادل باشد همه کس آرزوی عدالت کسب
فضیلت باشد و اگر برخلاف این بود مردم را میل بر تتبع
نقوص سایر رذایل شود و آنچه گفته اند که در حدیث مصطفوی
وارد و واقع که اگر سلطان عادل باشد او را آنچه که از رعایا
صادر شود نصیبی شود و اگر ظالم باشد در هر بدی که از ایشان ظاهر
شود شریک باشد و حکما گفته اند که پادشاه باید که درو پنج
خصلت باشد اول علو همت و آن بتهذیب اخلاق حاصل
شود دوم اصابت رای و فکرت و آن بجودت فطرت و کثرت
تجربت دست دهد سیم قوت عزیمت و آن براهین صواب و قوت
ثبات حاصل شود و از آنجا عزم الملوک عزم الرجال خوانده اند
و اصل در اکتساب همه خیرات و فضایل همین است و حکما گفته اند

که با وجود اشتهای گل خوردن پیدا شده بود و بعد از آن [illegible]

فساد عظیم بمزاج او راه یافته و چندانکه اطبای حاذق او را

معالجات طبی به اندازه آن میکردند علاج مقرون نمیشد

تا روزی تمام اطبا را جمع کرده بودند و کتب احضار نموده

در آن باب مطالعه میکردند و نزدیک بود که [illegible] آمد چون حال

شاه را ذکر کرد کشف [illegible] از ما [illegible]

همه اطبا را گفت که احتیاج نیست که بعد از این اقدام [illegible] — علاج

امر نمایم و چهارم صبح [illegible] شد [illegible]

مطالبه [illegible] — فرع

[illegible] در حال مردم [illegible] شش [illegible]

[illegible] و [illegible]

و این خصلت [illegible] نیست [illegible] بیاد و لشکری

آن چهار خصلت که علامت [illegible] صبر و غیرت است و اصل

توان کرد بر [illegible] چهار باشد و الحمد لله که [illegible]

جمیع این خصال حاصلست [illegible] و اصل

و چون

و چون [illegible] شده یافت که اوشان بحسب علامت [illegible] از

معروف [illegible] [illegible] که [illegible] بیت مثل اند

[illegible] باشد که [illegible] طریق علاج آن بشناسد

[illegible]

[illegible] باشند [illegible]

و [illegible] ایشان [illegible] قائم نمایند [illegible] که ایشان [illegible] لایق باشد

اندر [illegible] مزاج

[illegible] اعتدال باشد [illegible] چون از این

قانون منحرف گردد [illegible] آید [illegible] اختلاف شود و موجب

اختلال [illegible] شود [illegible] فساد و انفعال [illegible] متفرق ست

که [illegible] اعضای [illegible] حاجت [illegible] بمنزله

شخص [illegible] باشد [illegible] باشد که شخصی در عالم

پیدا شده باشد [illegible] باشد و [illegible] هیچ

از [illegible] مختلف [illegible] چون

آنگاه باشند [illegible] توانند کرد مگر آنگاه که میان ایشان الفتی

بهمین جهت حاصل شود و با همه آن تخصیص جدا باشند که قوت بود

بیش از قدرت اجتماعت باشد و چون امر جمع کثرت بی حد [illegible]

منتظم نشود و آنچه حد [illegible] است چنانچه [illegible]

و دوامی که سلطنت [illegible] هر [illegible]

در مرتبه خود [illegible] و ایشان [illegible] از [illegible] مستحق [illegible]

فرماید هر آینه مملکت [illegible] باشد اگر بر خلاف این باشد

[illegible] نفع خود غالب آید [illegible] افراد و دیگر این [illegible]

[illegible] افراط و تفریط [illegible] تجربه

شد که [illegible] دولتی تا میان اصحاب آن موافقت [illegible]

[illegible]

در میان ایشان غالب شده [illegible]

مقدمات سابقه [illegible] سلاطین [illegible]

پادشاه و اتباع آن ظلم باشند [illegible]

نتوانست [illegible] کنند و [illegible]

جمع نکرده [illegible] هر آینه موجب فساد مزاج عالم شود و لهذا

که

گفته اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم و حکما گویند
دولت بسه چیز نگاه توان داشت یکی تألف دلهای رعایا
و دیگری منازعت ابطال بیان دشمنان چه هرگاه که دشمنان
بیکدیگر مشغول شوند ایشان را فراغت قصد دیگران نباشد
در این جهت چون اسکندر بر ملک دارا غلبه کرد و لشکر عجم بعدد
بسیار بودند اندیشه نمود که اگر ایشان را مستقل او دیار اتفاق
نمایند دفع ایشان متعذر باشد و اگر ایشان را استیصال نماید
از قاعده ملت و مروت بعید باشد با حکیم ارسطاطالیس مشاوره
کرد حکیم فرمود که ایشان را متفرق سازد و هر یک را حکومت ولایت
سر صقعی جو فرماید تا بیکدیگر مشغول شوند و تو از شر ایشان
ایمن باشی اسکندر ایشان را ملوک طوایف ساخت و از آن وقت
تا عهد اردشیر بابک ایشان را اتفاقی که بسبب آن ظهوری توانند کرد
میسر نشد و باید که اصناف خلق با یکدیگر تکافی دارند تا اعتدال
تمدنی حاصل شود و همچنانکه اعتدال مزاج از ازدواج عناصر اربعه
و تکافو ایشان حاصل شود اعتدال مزاج تمدنی نیز تکافو و چهار

صنف متصور شود اول اهل قلم چون علما و فقها و قضات
و کتاب و حساب و مهندسان و منجمان و اطبا و شعرا که قوام امر دین و دنیا
بمساعی اقدام اقلام لطایف اعلام ایشان منوط و مربوط
و ایشان بمنزله آب اند در میان عناصر چه ماده حیات که روان
علم و ادبست نزد اهل بصیرت صافی تر از آب روشن بلکه از آب حیات
لطیفتر تواند بود دوم اهل شمشیر چون ابطال و مجاهدان و حماة
قلاع و ثغور که نظام مصالح ایام منوط بدیشان شد تیغ صولت
کشیده ایشان بیخ ستم برکنده و مواد فساد اهل
بغی و عناد در آتش قهر ایشان سوخته و اثار ایشان با خلل
و ایشان بمنزله آتش اند و وجه مناسبت ایشان پوشیده نیست
احتیاج ایشان بآتش چراغ طلبیدن کار دیوانگانست
سیم اهل معامله چون تجار و ارباب صنایع و حرف
که بوسیله ایشان مبادی اسباب معیشت و سایر مصالح منتظم
شود و اطراف مختلفه را خصوصیات متحد و از آفات
ممتنع و محفوظ شوند و مناسبت ایشان با هوا که مدد نشو و نما

و درو

124

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همچنین معهود بوده و جمعی دیگر طبقات سپاه و رعیت [illegible]
که بطمع خیر اندیشند و خیرات و صدقات بفقرا بشمرند و جمعی علما
شریعت و مشایخ طریقت و عرفای حقیقت و این طایفه عالیه
ایجاد و خلاصه عباد اند و سبب فیض ازلی و مطلع نظر عنایت
لم یزلی اند و حقیقت دیگر طبقات بطفیل ایشان در
[illegible] بوجود آمده اند - چنانچه [illegible] لطف که کار جهان
و مهمات عالم و دنیا بطفیل [illegible] گفته اند که پادشاه
[illegible] دیگر طوایف [illegible] داده و ایشان را بر دیگر
طبقات مقدم گردانیده و گفته اند که هر کار که ارباب علم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible]
باشند [illegible] کرده اند [illegible] خویش [illegible]
[illegible]
[illegible] قتال [illegible] لشکر اسلام
[illegible] بعد از [illegible]
و از اطراف لشکر جمع کرده [illegible] لشکر عراق [illegible]

انهزام

اجتماع و ضعف بعضی [illegible] بسیار شدند [illegible]

و اسباب [illegible] خود [illegible] و ابتدا [illegible] بعضی [illegible]

بی بود چون [illegible] که [illegible] که [illegible]

و هم پادشاه [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

اما چون از سیرت [illegible]

آفتاب دولت [illegible]

مدارج اقبال [illegible] آفتاب دولت [illegible]

و مغرب افول و [illegible] دیدگان حضرت را و علمای عالی

مقدار و فضلای نامدار چون [illegible] ابو جعفر [illegible]

و [illegible] ابوعلی [illegible] باشد چه اعتماد [illegible]

[illegible] اقبال و از دنیا و جاه [illegible]

باشند از جهت [illegible] مملکت نشد طبقه دوم [illegible]

که [illegible] باشد و [illegible]

طبقه از طبقه اول ادنی است چه حال کمال ایشان [illegible]

و کمال آن است و بحکمت خلق و عادت الهی متیسر شود
بلی بعضی اگر چه بدو کمال خلقی مستعد نبوده و لکن [illegible]
داخل طایفه اگر امید داشته مصالح دنیوی ایشان کیف
ما ینبغی کسی نیکی بطبع خیر باشند نه شر و این طایفه را
داخل مدنی [illegible] مستحق خیر [illegible] و ایشان
نمودن [illegible] و [illegible] محفوظ مانند و بعضی آنکه کمال
مستعد طبیعت بدرجه‌ای که سبب شر باشد اما شر ایشان
متعدی بغیر نشود و این جماعت را تحقیر و اهانت باید نمود و [illegible]
[illegible] و منع ایشان از [illegible]
[illegible] ایشان بغیر متعدی نشود [illegible]
خلق باشند [illegible]
بصلاح ایشان باشد [illegible]
بصلاح ایشان [illegible] شد اگر شر ایشان [illegible]
بمقتضای [illegible] ایشان را [illegible] اگر شر ایشان عموم
داشته باشد از شر ایشان شرعا و عقلا واجب [illegible]

نکاح
برابر

صلح [illegible] شرکت [illegible]

[illegible]

به نسبت [illegible] در خواهد [illegible]

[illegible]

این نوع اگر [illegible] شرعاً [illegible] شد [illegible]

و [illegible] احتیاط [illegible] نماید و حق آنکه [illegible]

شریعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

نباید [illegible] اگر [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

و بعد از رعایت نکاح و تعیین است تعدیل میان ایشان

و قسمت ضرورات باید که در هر کس [illegible]

و ضرورات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر دیگر [illegible] کرده باشد و ظلم بر ایشان [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

مستحق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستحق [illegible]

[illegible]

باید کرد و با آنکه [illegible]

در مقابل جرم اندک عقوبت بسیار کند ظلم [illegible] باشد

و اگر بازا جرم بسیار عقوبت اندک کند ظلم [illegible] باشد

و بعضی

و بعضی حکما بر آنند که چون بر هر یک از اشخاص حق [illegible] ثابت

بر بعضی آن شخص که [illegible] بوده فقط عفو کند ساقط نشود

و چون عفو و اسقاط [illegible] و از مشکلست عفو آن

جایز باشد و بعضی دیگر [illegible] قصاص [illegible]

[illegible] بحکم [illegible] شد [illegible] الامام [illegible]

الیه [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] که [illegible]

جنس [illegible] است [illegible]

ساقط نشود [illegible] بعضی [illegible]

جنس [illegible] است اگر [illegible]

ساقط نشود و اگر [illegible]

[illegible] و بعضی [illegible] که با وجود [illegible]

[illegible] حکمت

در [illegible] که ضرر آن [illegible]

در [illegible] لاجرم عفو را در آن

[illegible] و بعضی [illegible] و از [illegible]

قدف

[illegible] چون [illegible] بسیار است منوط بطلب و عفو شخص باشد و بعضی

که رعایا [illegible] احتمال [illegible] عدم آن [illegible] در ولایت [illegible]

و بنای سلطان [illegible] بود تا آنجا که [illegible] اهالی آن ممالک واصل

و [illegible] عمال [illegible] است که اگر [illegible] باشد

نباشد [illegible] بمصلحت [illegible] سلطان [illegible] حکم آن منوط

سلطنت است اگر خواهد [illegible] و اگر خواهد [illegible]

[illegible] احوال

سلطان [illegible] کرده اند

[illegible] رعایا [illegible] وقت

[illegible] معین [illegible]

اسباب [illegible]

بحضرت سلطان [illegible] تعریف

تمام [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

فرموده که هر کس [illegible] از امور مسلمانان

با وجود [illegible] الحاجات [illegible]

بعد

[illegible] رحمت [illegible]

[illegible] و امیر المؤمنین علی

[illegible]

[illegible]

و حضرت سید الساجدین علی بن الحسین [illegible] و سلم دعا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تواند بود و بعد از آن چند کس آمده [illegible] بجواب [illegible]

و چون [illegible] آن حضرت [illegible]

و [illegible] [illegible] بتقضای [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گرفته

[illegible] ابلیس [illegible] اوقات [illegible]

موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون بشرف تکلیم

[illegible] [illegible]

[illegible] اوقات [illegible]

[illegible] عرض کرد که صورت [illegible]

[illegible] [illegible]

دارم فرعون [illegible] [illegible]

چون طلب نمودند بعد از [illegible] که کلام حقایق اعلام ایشان

انشاء میآید هرچند پیچیده بیشتر میتوانسته باشد معلوم شد

[illegible] [illegible] بانجود جهات مبین

[illegible] [illegible] مرتبه [illegible] آن [illegible] آیینه [illegible]

[illegible] مسند [illegible] [illegible] [illegible] بجانب

[illegible] خاطر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] انتظام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که بعد از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بپادشاه [illegible] [illegible] نماید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اگر کار [illegible]

بهره و نفع خود منحصر شمرده و بعضی از ایشان که [illegible]
کسانی که از آن جهت [illegible] [illegible] نکوهیده
آنکه [illegible] این معنی که ایشان حقوق ریاست بوده بر دختر
که داشتم و گفت ایشان [illegible] سلطنت بوده و [illegible]
کسی آنکه بهره [illegible] که واقع شود غرض ایشانکه خود ریاست
با شیاء دیگر [illegible] بهره [illegible] [illegible] [illegible] ندارد
بالقسم آنکه [illegible] تجویز کنند و [illegible] آن صد
[illegible] [illegible] گفته اند حضرت حق تعالی خواندن
[illegible] و [illegible] آنکه [illegible] و [illegible] مستغرق
شهوات و لذات جسمانی [illegible] و چون [illegible] دنیا و ملک
[illegible] بلکه [illegible] [illegible] [illegible] مملکت
و صلاح رعیت باید [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] چندان [illegible] که [illegible] [illegible] اکتفا نمایند
که [illegible] [illegible] [illegible] باشند و چنان کنند که [illegible] [illegible]

در زمام حل و عقد برای
جمعی که عقل ایشان بصیر بود
مربوط داشتم

دنیا را

ند دنیا بهره ورند و حیات دنیم آنکه سیاست کار بندگان خداوند اشد
بر عقبه مذهب چو آنکه بر صاحب شرع عطا بخشد غیر حسنه شود آنکه
سار خلق بر عمارت و عدالت مشغول گردد و بر از ره ظلم بندد
سال کنند و چون بر مصالح رعیت غم خورند رعیت بر ملوک رحمت
حق تعالی است چنانچه در حدیث صحیح است که آنحضرت فرمود ارحم
الراحمین ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء ششم آنکه
اهل حق را مایل شده از مواعظ و نصایح منتفع شود هفتم آنکه
هر کس را در مرتبه استحقاق او دارد و هشتم آنکه بر قناعت کند
که خود ظلم نکند بلکه سیاست ملک بر وجهی کند که عمال و لشکریان
او رعایا را نیز بکار ظلم نباشند چه بمقتضای کلکم راع و کلکم
مسئول عن رعیته هر چه در مملکت واقع شود چون بواسطه تقصیر
سیاست او باشد روز قیامت ازو سوال خواهند فرمود در
اخبار آورده‌اند که عمر بن عبد العزیز را که بکمال عدالت و فرط
تقوی و طهارت موصوف بود و جماعتی او را خامس الخلفا خوانده‌اند
بعد از وفات در خواب دیدند و از حال او سوال کردند گفت

مراد وسیط طبیعی باشد بجهت آنکه سعادت حقیقی بدان متعلق شود
و کوشش بصنعت ... این درایع ذمیمه مجروح شده سعی
کرده‌اند که چرا باید و چون مصالح خلق در عهده او مقرر بود
در حفظ نظام ... تا هر کسی را باید که بجهت التزام
قوانین عدالت اکتساب فضیلت تکلیف فرماید چه آنکه قوام
طبیعت است و قوام طبیعت بنفس و قوام نفس بعقل و قوام
مملکت و قوام ملک بپادشاهست و قوام سیاست بحکمت ...
و ... جمهور جمیع شریعت باشد انتظام ... سلطنت ...
چنانکه بدان ... قوام انحراف باید ... و ... حکمت افلاطون
فرموده احفظ الناموس یحفظک یعنی شریعت نگاه دار تا شریعت
ترا نگاه دارد و چون از قیام مصالح عدالت فارغ شود عنایت
بجانب فضل و احسان منعطف سازد چه هیچ خصلت اشرف
از فضل و احسان نیست چنانچه بتفصیل مبین شد و در احسان
رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که احسان بجهت
وحشت باشد چه سقوط ... سبب انبساط زیردستان

طمع

صبح [illegible] کرده [illegible] چنانکه گویند بر
زمین نشود [illegible] یا وصیت کرده باشد
[illegible] نباشد که دو
شخص [illegible] باشد [illegible] وجود
اقدام کنند حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام
بحکم آنکه مضطرا از غایت [illegible] الهی
واجب است [illegible] داشت که [illegible]
وقتی که [illegible] مسلمان نشده بود [illegible] آنحضرت
آمد چون [illegible] گفته است که [illegible] ایمان [illegible] دارم
[illegible] این [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] روزی [illegible] پیش حضرت آمد و خواست که [illegible]
[illegible]
[illegible] چهار دیوار [illegible] آنحضرت [illegible]
بود [illegible] ظاهر شد حضرت چون [illegible]
اطلاع یافته [illegible] که [illegible]

و قصد حضرت دستگیری عجب بود و مصاحبت کرا ارذل آن [illegible]

تا هر مردی حاجت تواند کرد و دیگر با متکبران [illegible] بسکالی

و [illegible] دوستان با خلایق کرامت [illegible] از طایف ملوک اگر

اسرار خود را پوشیده دارند تا بر حالت فکر و نظر آورد

و از کبر ا عادت [illegible] و حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم

چون بعضی از تو چه فرمودی [illegible] لیکن از اخفی کارهای دیگر

بیهوده با آنکه ساحت [illegible] آنحضرت از غبار [illegible] گفت [illegible]

[illegible] سلوک فرمودی که اگر مثلا بجای [illegible] داشتی

از مردم [illegible] جانب دیگر [illegible] تحقیق احوال آنجا

[illegible] مردم [illegible] دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible] آنست که [illegible]

عقل و کیاست [illegible] کنند و از ارباب عقل ضعیف [illegible]

و بعد از تصمیم عزیمت [illegible] [illegible]

[illegible] موجب [illegible] شود و [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

و اگر م

رعیت را از حال عاملان مصلحت در پیدا و پنهان اقتضا کند تفحص امور ایشان
کما ینبغی و در احوال ظاهر ایشان اکتفا نا کردن بر احوال باطنه
عمال و عزم ایشان اطلاع را از جواسیس که بعدالت
موسوم باشند اصلی عظیم است در تدبیر ملک و کار ملک چه
چه هرکس را دوستی باشد که با وی متفق شد و اسرار خود
[illegible] آشکارا شود و هرگز [illegible] از هر کس
اطلاع توان یافت و هرگاه کسی را خلاف [illegible] باشد
[illegible] و دیگر مجامله [illegible]
و اگر مجامله بیشتر شود باید به تدبیر و حیله دفع توان نمود مجاربه
اقدام باید کرد و دفع اعدا به حیله و [illegible] فتوت
نیست [illegible] و دیگر مجانبه
[illegible] و در جنگ با واقع اگر باید
شد باید که غرض [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] کند [illegible] غالب
آن [illegible] که اگر [illegible] طلب حق جنگ

کنند و تا لشکر متفق الکلمه نباشند جنگ نشود و چون دو پادشاه

دشمن یکدیگر باشند و قسم عظیم شده تا سپهبد پادشاه را بنفس خود

جنگ کردن نشاید چه اگر شکسته شود تدارک نتوان کرد و اگر ظفر

یابد خالی از رخنه نباشد و پیوسته دو پادشاهی که

درگیر باشند قوت مقاومت داشته باشد جهد باید کرد

بلطایف الحیل که ... چون ... دو پادشاهان

... واقع شود مطلوب باشد

و اگر قوت مقاومت نداشته باشد در تدبیر حصون ... احتیاط

تمام مرعی باید داشت و ... و ... گرفته

... استعمال

... لشکر کسی ...

... دیگر ...

... استعلام

احوال خصم ...

... لشکر ... آلات ... و

دردن تحصن بحیل نشست و حیل کرده اند تا بعضا بخندق
و در حال اضطرار تحصن نمایند چنانکه از تحمل مشقت تحرز
موجب جرات خصم چون کسی امر شجاعت اظهار کرد
در انعام و اکرام او مبالغت باید نمود و ما عاقبت
او را اعطا ... ... اجابت و ... تحقیق
استخفاف نباید کرد و چه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
و بعد از ظفر ترک تدبیر نباید نمود و تحمل باشد که کسی را اسیر
کنند قتل نشاید چه در استبقای اسیران فواید بسیار است مثل استرقاق
و فدا اگر مستضمن مصالح با اعدا توان بود چنانچه بعض
... آن ... طبقت و بعد از ظفر با اعدا قتل ایشان جایز نیست
مگر آنکه از شر ایشان ایمن نتوان بود و بعد از استیلا
عداوت و تعصب بخاطر راه نباید داد چه در این حال اعدا مملوک
و رعیت باشند و قصد املاک خود کردن خلاف عادت
عدالت ... آثار حکما مشهور است که چون اسکندر بعد از ظفر
بر شهری مستولی شد اهل آن بار دیگر ... ... مشحون

بعقاب باز نوشت مضمونش آنکه اگر پیش از ظفر در قتل دشمنان
خود معذور بودی بعد از ظفر ترا در قتل چه دستاویز و عذر
و استعمال عفو از خصایل کبار ملوک است و موجب بقای
دولت و استحکام قواعد حشمت و ابهت چه هر چند قوت تمام باشد
حسن عفو بیشتر ظاهر شود و مأمون گرد و سلطان غضنفر در رابطه
نظم جلالی بوده گفته که اگر ارباب جرایم بدانند که مرا در عفو
چه لذتست جرایم را تحفه پیش من آورند و الحق کمال انسانی در
تخلق بصفات ربانیست و مقتضای فی الذلک خلقتهم غرض اصلی
از ایجاد عالم و آدم ظهور وجود حقیقت حضرت عفو الهی
تضمن جلوه ظهور در مظاهر عجز و قصور بشریست چنانچه
در حدیث است که اگر شما گناه نکنید حق تعالی طایفه را بیافریند
که گناه کنند تا رحمت بی علت او در مرآت عفو تجلی نماید پس
تحلیه عفو شیمه بد احیقی که منبع خیرات تواند بود چه
رای برهان آرای عظمت دارای حضرت سلطان بانی اساس
ثانی حضرت صاحبقرانی جمشید قواعد کشورستانی را دقایق

سلطان

ساطع به حقایق آداب ملک و دانا لذا هر بعض سر اخشت

و غرایب احکام ملة را تعیین اهم مقدس و فیض فضل و هنر شده

وسائط تعلیمات کسبی و ثمرات ابتهاج صلاحیت بعض عقد سنیه

لمند پایه و علمای بحث لغوی علمی و اصول فنا بسا در این بابت دقیق

حضرتی بصناعت کامل الحسن بلاغت و ناقل کلام ارباب

براعت تواند بود از قانون عقل منبع ادب دو بنیاد حصه سلیمان

منطق الطیر آموختن و لغات را از قانون حکمت نمودن جمهور کرسیه در

تحیر عقلا و توغل اذکیا ساختن شد و اکر فی المثل شنابر

استنطاق را باستمداد دقیقه از دقایق رغبت فرمایند ملاحظه

ملاحظه سیرت کریمه حضرت خاقان صاحب الزمانی سلک اتقاد

کافیست چه بی شائبه تکلف و تعسف با قضا و تدوین کتاب

چاد و تکوین نموده صفحه الواح هیئت انسانی را رقوم

کمالات فضائل موشح ساخته مجموعه که جامعیت نوادر لطایف

الطاف الهی و مظهریت عجایب تأییدات نامتناهی ذات اقدس

صفات ملکی ملکاتش دو شمار کامکار نیکوکار رفعت مرتبه دار

معدود تواند شد از قلم صنع و اصطناع و خامه ایجاد
ابداع در وجود نیامده و تا خورشید سنه شش جهان بالش
چهار فلک است هر چند سایران اجرام سپهر چندین چراغ گرد
وصولت
جهان دویده اند جهانداری چون شوکت و ابهت ندیده اند
این
جلال و عظمت صاحبقرانی این دو شکوه شهنشاه الله تعالی
دو ستون فلک خلافت و سروری سپهر معدلت و رافت که همیشه انظار
عنایت و فیض انوار مرحمت ایشان بر سر زمانیان و بر روی بسیط
وبال
جهان گلشن گشته در اوج اقبال و شرف اجلال از حضیض
و هبوط زوال مصون دارد و نور سعادت وجود دولت
بحق
ایشان را چون سلسله زمان نورانی با وایل متصل و مقرون
الحق و کلماته و العرفین هدایته و منعامته در آداب
خدمت و رسوم مقربان سلاطین ارباب دولت طریق
مردم در معاشرت با سلاطین و حکام آنکه بدل با ایشان محبت
بطریق
ورزند و بزبان ثنا و مدحت و محمدت گویند با ارکان دولت
الامر
طاعت و خدمت پویند در امتثال اوامر و نواهی چون خلاف

نباشد

نباشد بقدر مقدور سعی نمایند و حقوق نیاز از حوائج

غیره بر وجه رضا ادا نمایند و از بعضی صلحا انقباض شطط

راه ندهند و در تعظیم و تبجیل ایشان ظاهرا و باطنا دقیقه

اهمال ننمایند و به تقصیر و تضجر حاجت اهل فقر ایشان نکنند

چه حفظ دین و دنیا اهل ملک موجود همت ایشان و بوطیه است

و کسانی که در عداد خدام ایشان باشند باید که خود را در زمره

تربیت تماشا نمایند چه صحبت سلاطین را بجوار آتش و محاطره

با شیر تشبیه کرده اند و الحق رعایت آداب ملازمت سلاطین

صعبست و هر کس را امکان از ریاضت آن نیست و بعضی مشایخ

طریقت گفته اند که هر که خدمت سلاطین کند و بشرایط و آداب آن

و سلوک طریقت نماید چه بمقتضای السلطان ظل الله

آداب مجلس حاضر نمودن سبب ریاضت نفس عاید برسوم طریقت

کرده و هر که در حضرت ایشان مجال تقرب یابد باید که بکاری

که بدو مفوض است مشغول شد و بفضول در دیگر کارها دخل

نکنند و التزام ملازمت بر جهتی کنند که هر وقت   را طلبند

حاضر باشد و از ثقل حضور نیز که مودی بسآمت است محترز باشد

و هرچه از ایشان صادر شود آنرا از روی صدق تحسین گوید نه

بر وجه نفاق چه هرچه قبیح نماید البته آنرا وجه تحسین خواهد بود

بلی مستبعد آن نماید و از امور استحسان کند و اگر کسی را مرتبه

نصیحت ایشان باشد باید که بوجه جمیل ادا کند و به تعریض نماید

چه بحسب شریعت مقدسه بر آحاد و رعایا امر سلاطین به معروف

و نهی ایشان از منکر زجر و عنف نرسد بلکه نیز از نصیحت جمیله

و بیان به وجه ادب وظیفه ایشان نیست و در حضرت حق تعالی

کلام مجید از اعلام موسی و هارون در نسبت با فرعون مینماید

فقولا له قولا لیّنا لعله یتذکر او یخشی و اگر وزیر و مشیر باشد

باید که اگر از ایشان امری مخالف مصلحت سانح شود اول از ما سبق

و موافقت نماید و بعد از آن بطریق تلطف آنرا از خاطر ایشان

بیرون برد چه حکما گفته اند که ملوک در کلام بمنزله سیلی باشد

که از سر کوه فرو آید اگر کسی خواهد که آنرا بیک دفعه بطرف

دیگر کند هلاک شود اما اگر بگذارد و بعد از آن بحیلت آنرا

و حاشا که

و حاشا که بیند کرد و از ملوک دبیند ایشان شود و هیچ

افشا اسرار ایشان جایز ندارد و در تواضع احتیاط آنچه

ظاهر ایشان را اعتقاد استصلاح تحقیق داده و چون از آنچه در

شود اخفا اسرار بر او آسان نماید مردم را احوال استنباط

باطن نماید و با افشا اسرار متهم نگردد و چون امور باطن از

احوال ظاهر استنباط ... و ... امور عالم تا

مرتبط و متصل اند ... باید دانست که ... اهتمام می نمایند

و بدین سبب خلق را با ایشان در مقام بندگی باید بود و هیچ وجه

در هیچ امر از تحمل ... و تقصیر در ایشان نباید کرد و اگر چه در غایت

تقرب باشد و هر امر که ... باشد میان آنکه ایشان

... شود گناه بر خود باید گرفت و ساحت ایشان را از گرد

و عیب مبرا کرد ... لطایف تدبیر ... را

خود بر ایشان ظاهر کرده ... ایشان مبالغه نماید

و ... حفظ نفس خود ... باید کرد ... هیچ

بترک حفظ نفس نرسد و چون ... عده مقرر کرد ... هر امر که

متضمن حفظ او یا حفظ مخدوم تواند بود حفظ مخدوم را تحصیل باید
که هر آینه در ضمن آن حفظ او نیز حاصل شود و در انجاح مقاصد
از ایشان بلطف تدبیر توسل باید نمود و از الحاح و مبالغه و ابرام
اجتناب باید کرد و در قناعت کوشیدن چه دنیا خود میل بکسی کند
که از وی معرض باشد و اگر کسی بر او اقبال کند دنیا از وی ادبار
نماید چنانچه در حدیث است ترک الدنیا ... و در توریت است
که الله تعالی دنیا را فرموده یا دنیا اخدمی من خدمنی و اتعبی
من خدمک و باید که سلاطین را اسباب منافع و مال مهیا دارد و بوسیله
ایشان تحصیل آنها نماید و بخاصه مال ایشان طمع نکند و هم از ذل
سوال محفوظ باشد و هم نفع بسیار یابد و هم نزد ایشان بحرمت
و مقبول باشد و با ایشان چنان اظهار کند که باید که اگر ایشان
کرم فرمایند جمیع اموال و ذخایر خود بذل نماید و اگر
مناقشه در این باب کنند البته بمقتضای الناس حریص علی ما منع
حرص ایشان زیاده گردد و حکما گفته اند الممنوع محروص علیه
والمبذول مملول و باید که بجاه و مال ایشان خواهد تحمل

خود

خود را اصلا در چیزی که مخصوص ایشان و اشباه ایشان
از انواع ملبوس و غیر آن شریک ایشان نباید چه بواسطهٔ ترک ادب
آن خیره را در معرض زوال و خود را در صدد هلاک آورده باشد
و در هیچ امر اگرچه مستحقر بود استغنا از ایشان اظهار نکند
در همه حال رضا باحکام ایشان بشغل جد سازد و در تحقیق سلیمان
بن داود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مسطور است
که بر سبیل خطاب به فرزند خود میفرماید ای پسر نفس ملوک را اختیار
و سخن ایشان قبول کن و بهیچ وجه نزد ایشان بقول کسی متعرض
شر کسی مشو نسبت با تو یا دیگری اقدام منما چه اگر نسبت
با تو باشد خود را معرض غضب پادشاه مجازی گردانیده
و اگر نسبت با دیگری باشد خود را طعمهٔ غضب پادشاه حقیقی ساخته
باشی و در آداب ابن المقفع می آورد که اگر سلطان ترا برادر
خواند تو او را خداوندگار خوان و هرچند ترا قربت زیاده شود در تعظیم
افزای چون ترا نزد او قربی باشد در اثنای محاوره تملق
و تضرع بسیار منما که علامت وحشت و بیگانگی است و اصلا

با او اظهار مکن که مرا بر تو حقیت یا سابقه خدمتی است ملوک حق
خدمت سوابق حقوق را مجد میدارد چنانچه آخر آن اول را
احیا کنند چه سلاطین بلکه اکثر ناس حقی که آخرش از اول سعی
باشد فراموش کنند و هیچ کار خطرناکتر از وزارت سلطان نیست
و وزیر را هیچ معاون چون امانت نه و اگر بخدمت موسوم باشد
باید که از بیشتر و سبب مخدوم نزد بجد و اصلا از آن تعلل تخطی
را ننماید و اگر در بابی بر کسی حسد برد او در مقام کید شد اصلا از آن
متغیر نشود و از ایشان اظهار کینه و حقد ننماید چه هر آینه موکد
کید ایشان شود و اگر بجا داند که از دایره وفا تجاوز
نکند و بنده خود باید که همیشه علم حلیم باشد و از آداب
مجالس سلاطین و اکابر آنکه در حضور ایشان مشورت نکنند و آن
سوال از دیگری کنند اقدام بجواب ننماید بلکه این باب را مطلق
رعایت باید کرد چنانچه سبق ذکر یافت چه بحقیقت هم سبب خفت
قایل باشد و هم موجب استخفاف سایل و مسئول و اگر سایل بود
از تو پرسیده هم مرانه قایل را جوابی نماند و از سوء خود خجالت یابد

الر

و اگر جمعی سوال کنند مشایخ جواب نباید جز آنچه ایشان را

در پیش نهند و [illegible] نگردد و اگر تا خبر نکنند [illegible] دیگر

جواب نگوید و [illegible] خلاف می‌شود [illegible]

[illegible] مرحمت [illegible] آداب [illegible] خطا نبود

و باید که اصلا بر جمعی که ایشان [illegible] نشسته [illegible]

و خاطر خود را با آنچه [illegible] دیگری [illegible]

در [illegible] هیچ نباشد چه هر کس [illegible] دعا [illegible]

[illegible] با کسی [illegible] اگر چه [illegible] شد

[illegible] آن [illegible]

[illegible] نباید ساخت و هر

شاید که [illegible]

مطلقا

و [illegible] شود و دیگر باید که

از [illegible] تا او

[illegible] و چون کسی از

خط [illegible] شود

میامین حدوث علم اصول ایشان [illegible] دو [illegible] وصفات

[illegible] و [illegible] [illegible] فت

[illegible] کمال [illegible] [illegible] آمع

و [illegible] [illegible] [illegible] شد [illegible]

شخص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فساد [illegible] [illegible] [illegible] حال

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

هیچ نیست ... [illegible] ... اگر ... است ... [illegible]

شده است و الحمد ... [illegible] ... اگر ... دنیا ... آن ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... مسافت ... [illegible]

بقا ... ممتنع و اگر کاری ... [illegible] ... تحصیل این ... [illegible]

خطاست چه ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]

آید از ... [illegible] ... علامت ... وقت ... [illegible]

نعمتی هیچ از ... [illegible] ... دنیا و ... [illegible]

دوستی که در ... مساعدت نماید چه در ... [illegible]

کند ... [illegible] ... که از این نعمت عظیمه ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

و چون ... [illegible]

اطلاع بر ... [illegible] ... مصالح ... [illegible]

... [illegible] ... دو چشم و یک دل یک زبان ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... دل ... [illegible]

بچشم همه بیند و بگوش همه شنود و بزبان همه گوید و ضبط

ملک بر و آسان کرده و گفتند و چون خواهد که شخصی را تحصیل شرف

اختیار کند اقوال استحباب را احوال آباء خود و آباء پدر

حال و چگونه سلوک نموده اگر چه بشیء موقوف بود صورت بسته

به [illegible] ما و حقیقت [illegible] دوستی نشاید گرفت چه هر کس که

حقوق والدین به حقوق مقابل دارد و از خیر طمع نتوان [illegible]

بعد از این کیفیت معاشرت آباء و بیان معامله با ایشان

باید کرد و بعد از آن اختیار احوال او و در شکر و کفران نعمت

نعم باید نمود اگر مصنف از این موصوف باشد رغبت در بصفت

او نباید کرد اگر چه [illegible] فضیلت کفران نعمت

مذموم ترین [illegible] و بعد از [illegible] فضیلت شکر نعمت حق

[illegible] شکر [illegible] مکافات [illegible] باشد که کسی [illegible]

از قیام به مکافات [illegible] رغبت [illegible] و زبان

شاید [illegible] کسی [illegible] باشد [illegible] حاصل

از لذات جمیع [illegible] اگر حرص [illegible] غالب شده

نشاید [illegible] نظر کند در [illegible] تغلب کند [illegible]

محرم بود و چون با دوست یقین انصاف مطلب بباشد تا او
از عقوبت و خلیفه آخرت مستحق آن باشد که دیگر
... ... که ... حقیقت ... ...
... عاشرت ... ... الا از رعایت جانب ... ...
... صحبت ... باید کرد ... ...
... ...
باید دانست و چون صحبت او ... ... کند ...
چه لا خیر ... الصدیق ... ...
تمییز ... الصدیق ... ...
و اگر دانسته ... ... حقیقی اختصار ... ...
... سیم حقوق ... ... شاد کرد
احوال ایشان ... آگهی ... کلی انبساط
شرح الحال ... ... انبساط ... و چون
سبب معاونة ... ... معرفت سابق است
چو کسی که با او هیچ وجه سبق معرفتی نبوده از دوستی مستغنی

[illegible]

و دشمنی بجهت اکمال انتقام نمایند و اطلاع بر دقایق احوال مصونه

باشد بر من اختلاط طرق احتیاط مرعی باید داشت و در

نسبت بکسانیکه [illegible] نشود که [illegible] سوگ من [illegible] بعثت نا

فلا تشکروا من السحاب . فاحفظها [illegible] آثره [illegible]

بیت

گمان مبر [illegible] در [illegible] [illegible] بهشت [illegible]

حقوق [illegible] چون [illegible] [illegible] کم او اصلاح شود قیام [illegible] نمود

[illegible] او اظهار بشاشت باید کرد و در شادی و [illegible] تن شیوه

تملق و نفاق با ایشان باید نمود و بخلوص ضمیر و محبت باطنی اکتفا

نباید کرد چه اطلاع بر مطویات قلوب بخصوص [illegible] الغیوب است

و مما [illegible] مستتر [illegible] که بنسبت دستان شده

اعتبار نباید نمود بلکه از غرابت [illegible] بیشتر پرهیز باید کرد

از آن [illegible] شو [illegible] که [illegible] [illegible] باید نمود و حق

و وحشت [illegible] فضیلت صداقت کرده و در [illegible] اصل

[illegible] نمود [illegible] وحشت [illegible] [illegible] شعله غیبت

[illegible] اصل [illegible] بر [illegible] [illegible] باید بجانب [illegible] مستحکم گرداند

[illegible]

عمرو دستی تو از صدق تو [illegible] [illegible]
[illegible] کرد [illegible] دوستان
چه در دل [illegible] [illegible] [illegible]
با [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] [illegible]

و با هیچ صنفی و کسی که با ایشان صحبتی معرفتی داشته
جانب او جو به که به نفس او [illegible] صداقت اگر اتفاقا
با خود در صحبت او سبب شرکت کرده نزد وی از احوال انکه حصر
آن اخبار بنفسه مستور کرامت را اشرح سخنه محفوظ
[illegible] ایشان صحبتی واقع شده بیش از نفس و مال امور سیاه
کنند و در احوال ایشان [illegible] کرده صبر از صحبت ورسرا
او کرده است نفوس اولیا و حقوق الفقرا علی الرکشته
بل فی الستر [illegible] احوال ایشان شطار
الناس [illegible] تعرف احوال ایشان
کنند و اگر [illegible] شاهده کنند احوال [illegible]
[illegible] چنانکه او [illegible]
علامت [illegible] که حجاب غلیظ شود
[illegible] که آنچه تکلف داده
[illegible] برکت استی [illegible]
شود و مداومت [illegible] هر گاه که [illegible]

بی‌حسن امر کوکب باتعهد نمایند و مراعات آن اهمال کنند
غنا و انجا مسبب امر اضلال [illegible] که اند معتبر است و این
حق [illegible] اشت چه کلی باشد بالکه از جهات صد [illegible]
بعد [illegible] نباید [illegible] [illegible] و بعد از
پیشتر [illegible] [illegible] [illegible] و بیان [illegible]
چه از آن [illegible] [illegible] و احتیاط [illegible] با یکدیگر و بنا بر
همه [illegible] است [illegible] که [illegible] تعلیم علم و [illegible]
او را باشد [illegible] نماید [illegible] نباید با دوستان [illegible]
محل [illegible] است [illegible] است [illegible] علم که [illegible] از دانا
و [illegible] کند و [illegible] است [illegible] که [illegible] با او [illegible]
موافقت نماید [illegible] [illegible] [illegible]
در این [illegible] [illegible] [illegible] باشد و طرق
[illegible] اگر [illegible] [illegible] الا [illegible] آگاهی و اگر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اشارتی بآن نماید و اگر
احتیاج [illegible] خلوت بعد از تمهید مقدمات که مقتضی [illegible]

منتخب ۳

اشد و اگر لشکر او را کم و تا آن شد خالنه

و باید که اصلاح نظام ملک بر چنین جماعت شود از

باشد بسعادت نظام در صدد و هم بر ابتدای آن و اتمام

بشد کرده آنکه کسی که با خلق بود در خلل باشد اسباب خلل

جای پیدا کند و چون خلل پدید آید بزودی تدارک فرماید تا

بنا را منهدم کند و در حفظ جهت احتیاط بلیغ واجب باشد

مدار نظام امور و قوام مصالح جمهور بر آن شکل است مر ا

در آداب معاشرت با اصناف خلق چون شخص مضطر است

حال خود با مردم نباید از سه وجه خالی تواند بود یا برتر

از ایشان باشد یا مساوی یا فروتر اما معاشرت با اقسام مردم

سه نوع باشد اول معاشرت با دوستان دوم معاشرت با دشمنان

سیم معاشرت با کسانی که نه دوست باشند و نه دشمن و دوستان

دو صنف باشند حقیقی و غیر حقیقی و طریق معاشرت با دوستان حقیقی

معلوم شد و دوستان غیر حقیقی اگر تصنع و تملق خود در ابراز دوستی

حقیقی متشبه دارند بقدر وسع با ایشان مجامله باید نمود و در استمالت

اول از ملوک ...

سه را با هم کار بندند

قلوب ایشان باید که شبیه باشد به شیوه صداقت حقیقی نز
کسونه فا تا اسرار خود بایشان و معایب احوال و عیوب خود را
و شایع نشنیده بچند اشتغال ایشان را مستعد مواخذه نکرد
و در معاملات حقوق رعایت نکرد اید و بعد از مسوو مهمات ایشان
بر وجه مساعدت جاه و بذل سعی و جهد بتکلف قیام باید نمود
ایشان را ترقی در مرتبه و ذکر اتفاق شود در مودت و باید افزود
اعدا دو نوع باشند یکی دور و دیگر نزدیک و هر یکی دو قسم آشکارا
نهان پس اهل حقد و عداوت دشمنان ظاهر باشند و اهل حسد دشمنان
مخفی و از دشمن نزدیک احتراز بیشتر باید کرد چه اطلاع او بر
احوال بیشتر باشد و در ماکل و مشارب و مطاعم و در امور روز
غافل نباید بود و احتیاط مرعی باید داشت و عمده در سیاست اعدا
آنکه اگر میسر باشد بمواسات و تلطف ازالت بغض از دل ایشان
بنمایند و اصول حقد و عداوت منقطع کردانند بهترین تدبیر
باشد و بعد از آن بسهل‌ترین تا بجای علتی ظاهری توان کنند اگر هیچ
وجه امکان دشمنی مخصوص نباشد جهد قمع شر بجز نباشد و دفع
بشر

شریف به مضاهات عدو شکست نباید کرد و تحمل عدو را
شعار خود ساختن و از نهایت مخاصمت احتراز باید
جست و از بعض اعتماد شاید و استمالت کرد و ابر ... عوالی
کرد و بلکه بحیا که ... و صنایع اموال دیگر بفا ... متعرض
دشمن کرد اما باید از ... پیش ... عدالت ... از
شرایط حزم آنکه از احوال دشمنان متفحص باشد و در اطلاع
بر اسرار ایشان جهد بلیغ نماید و چون ایشان بر احوال اطلاع
در اخفای آن سعی کند و استیلا افشا جایز ندارد الا بوقت
ضرورت چه نشر اسباب دشمن سبب اعتماد او بر آن شود و عدم
تا نشر از ایشان نشاید که به تلبیس مرقع فا ... آن مشغول شود
و بدین ... دارد تا بوقت مصلحت اظهار کند کسر و هزیمت حاصل بود
کند فاما اگر بعضی از عیب ... بالغ اظهار کند
تا چون اثر کند بعیب او مطلع شد و شکسته دل و محزون گردد
و در کار ... ناشد و ... و ... ساز ده
کذب موجب قوة و استیلا خصم باشد و نزد اکابر و حکام

شکایت از اعدا نماید تا بر حقیقت حال مطلع شود و اگر سعایتی
یا تفتیشی کند قبول نکند و در ابطال نسبت آن اهتمام ورزد
باید که بر عادات هر صنفی از ایشان مطلع شود تا آن را
بحسب آن دفع کند و از آنچه موجب قلق و اضطراب ایشان بود
هم واقف شده در رعایت جانب آن اهمال نکند و افلاطون گفته
بهترین طریقی در دفع عادیه عادی آنست که خود را به فضائلی که
میان ایشان مشترک باشد بر ایشان رجحان کرده اند چنانکه خود
بدرجه کمال رسیده باشد تعرض عادی از خود دفع نمود
و ایشان را بدان مشغول گرداند و در مقصد ایشان و تعریض و لعنت
در خصب شیر زنان فضائل است و از عادات با عقل و کیاست
و درجه با آنکه خود مرتکب اخلاق سعدا شده شهوات نتیج
مضرت خصم بر ایشان نرسد بر تعرض عرض خود باعث شده باشد
و حکایت کرده اند که شخصی پیش ابومسلم مروزی بعضی از
مساوی نصر سیار که از قبل مروانیان والی خراسان بود و خصما
نمود ابومسلم روی ترش نهاد و او را زجر بلیغ فرمود و گفت اگر

غرضی نیست بخون ایشان آلوده گشتیم تنها از آنکه بنیان مضرت
ایشان براندازیم چه غرض دفع دشمن است نه تشفی حسد و خود را ایمن
باشد شماتت نکند و آن طعنه فرح ننماید چه بسیاری از آن
آفتها مشترکست با خود شماتت کرده باشد
ای دوست بجنازه دشمن چو بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود
و اگر دشمن پناه آورد یا بصلح عطا دهد باید که از عذر نیات
محترز باشد و شرط کرم و مروت بجای آورد و چنان کند که حسن
سیرت و عهد او همه کس را معلوم شود و در رذایل و ذمایم دشمن
باز گردد و درینمعنی بمقتضای لقد کان لکم فی رسول الله اسوة
حسنة تاسی بسیرت مطهره حضرت متمم مکارم اخلاق صلی الله علیه
و آله و سلم واجب داند چنانچه نقله آثار روایت کرده اند که کعب
بن زهیر که از فصحای عرب بود قبل از آنکه بشرف اسلام فایز گردد
زبان بهجو بعضی از خدام عتبه رسالت و عاکفان کعبه جلالت
ملوث کرده بود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
خون او را هدر ساخته چون کعب ازینمعنی خبر یافت دانست که

آسیب قهر آن حضرت جز بظلال رحمت الهی رنج او که بحکم
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ذرات در عالم اشیا منتشر
شود. آنگاه قصیده غرا که بزیور نعت کمال حضرت ختمیت
شعار تحلیت ترتیب نموده برسم اعراب بر شتری سوار شده و مسافت
طی نمایان کرد و خود را باستان ملائک آشیان رسانید بعد از تسلیم
افتتاح بانشاد قصیده نمود و در اثنا تمهید معذرت و استغفار
مندرج بود چون حضرت علیه الصلوة والسلام استماع فرمود
رقم عفو بر جریده جرم او کشیده بردیمانی که همان آن التجاء
قرآن نمود از تن روح پرور و جسد مطهر بیرون کرده بود حواله
فرمود و او را در سلک بندگان مقبل منخرط ساخت. و اینچنین دفع ضرر
اعدا را بسه طریق میسر است یکی اصلاح ایشان فی انفسهم و اگر
نباشد اصلاح ذات البین دوم احتراز از شر ایشان باختیار بعد
منزل و ارتکاب سفری دور سیم قهر و قمع ایشان آخر تدبیرها ست
و اقدام بر آن وقتی نماید که دشمن شریر بالذات باشد و احتراز
از شر او بهیچ وجه دیگر متصور نباشد و داند که اگر دشمن ظفر

می‌یابد

نباید بیشتر از من ضرر با وی رسد زود که آنرا تلافی

در موسم رود دهد و آخر فرصت دهد و جود از عذر نیات

تحاشی باید نمود و اگر انگیز قهر او دست دهد دشمن کی

باشد و اما سود را باطل نمی دهد و از ارادت نفسانی دفع

سعادات داخلی و خارجی که موجب احتراق او و حیات

آلام نفسانی باشد اندیشه باید نمود و هتک ستر او باید کرد

تا مردم بر قبح سیرت او واقف شوند و نسبت او با آدم

دانند و در ازالة العداوة او سعی کردن صالح باشد چنانکه گفته اند

کل العداوة قد ترجی ازالتها الا عداوة من عاداک من حسد

و اما معاشرت با کسانی که نه دوست باشند و نه دشمن

ایشان مختلف باشند چه با صنفی که نسبت با جمهور در مقام

صحیح و اخلاص باشند احتیاط باید نمود و ایشان را به بشاشت

تلقی باید کرد و در قبول قول هر کس مسارعت باید کرد و به تجسس

احوال خصم مشغول نباید شد بلکه تغافل از اغراض هر کس اطلاع

باید یافت و بعد از ان مراعات اصول سیرت رفت و ملحا العمر

که با صلاح ذات البین مشغول باشند اعظام و اکرام باید کرد
و با سفها بحلم معاشرت باید کرد و سفاهت و شتم ایشان را
اعتبار نباید نمود و در مقام مکافات نباید آمد که بسکوت ایشان را
و رفق و مفارقت از ایشان نجات نباید جست و با اهل تکبر
تکبر باید کرد تا از آن مقام متنبه شوند چنانچه در حدیث است
التکبر مع المتکبر صدقة چه تواضع با این طایفه موجب
ایشان به ضلالت شود و چون با ایشان تکبر کنند شاید که
متنبه شوند و فضلا را احترام واجب و استفاده از ایشان
غنیمت باید دانست و با خوی بد همسایه خویشان صبر باید کرد
و حکما گفته اند که ایشان بدل چنان باشند که ایشان بنفس والا
زیردستان اگر متعلم باشند ایشان را چون فرزندان گرامی
باید داشت و در سیرت و طبیعت ایشان نظر کردن و بآنچه ایشان را
استعداد آن بیشتر باشد بآن مشغول داشتن بقدر امکان امداد
ایشان واجب دانستن و هر چه ازآن بیچه فهم ایشان نزدیکتر باشد
ترغیب نمودن و از تضیع عمر منع فرمودن و مسایل را بالحاح

تا بنده بحر فسرده نشود در اجابت توقف باید کرد و اگر حاجت
ایشان از فرط اضطرار باشد و میان محتاج و خائف تمیز کند
و محتاج را حاجت برآورد و خائف را از ظلمی که باو رسد نجات کند
و طامع را از طمع باز دارد و ضعفا را دستگیری و مظلومان
را انصاف باید داد و بقصد استکمال ذات مطلق که منبع خیرات و مفیض
تعالی و تقدس تشبه نماید که لحظه فیض جود بی غایت و کرم بی نهایت سجال
فیض و رحمت از سحاب قدرت و ارادت بی علت بر ارض قوابل
اعیان فائض کرد و ابنیه وجود را بزینت تجلی کلمات تامات
اسمای رحمانی ... وابسته شفاعت ذوی التوقع مستغنی
از صنع عنایتی ... بس شکل باید کرد و جمیع خیرات جمیع
مقصود ... بجمیع خیرات تا بمرتبه خلافت آنکه
والله الموفق لکل خیر و کمال والمیسر لتحقیق المطالب والآمال
در بعضی نسخ ... حکیم محقق و فیلسوف مدقق نصیر الملة والدین
محمد طوسی که اکثر این لوامع از پرتو اشراق انوار فوائد اوست
ختم کتاب اخلاق ناصری بدعای وصایای افلاطون نموده که

شاگرد خود ارسطاطالیس آن بوده که علوم نفع آن
لطایف حکم و غرایب حکم به جنسیت که مهر ذکر آن از امداد سواد بصر
و بیاض اوراق اعداد رقم نهند بلکه با دوام ایام بر الواح
ارواح ثبت کنند و چون از میامن تطورات و لطایف حسنات
که آن هم از آثار دولت حضرت سلطان سلیمان مکان دوران بود
در فرصت سوسرا [illegible] از کار ارسطاطالیس بجهت اسکندر
ذوالقرنین که شاگرد او بود تصنیف نموده به نظر قاصر رسید و مشتمل
بر بسی نصایح ارجمند بود و دلایل [illegible] که خلاصه آن نصایح که
بسیاست ملک خصوصیتی تمام دارد در آخر این رساله الحاق نمود
ولاجرم مضمون این خاتمه را در دو قسمت برای ثبت و درج
نمود [illegible] در وصایا [illegible] خدا [illegible]
حق [illegible] همیشه همت خود را بر تعلیم و تعلم مصروف
و اهل علم را بکثرت علم امتحان مکن [illegible] از شر و فساد
اختیار کن از حق [illegible] که زوال [illegible] باشد
بلکه از [illegible] همیشه [illegible]

ازسـ

بسیار است از جمله آنکه [illegible] آتش [illegible] اگر اشتغال

از جمع مطلب [illegible] که بطریق [illegible] باشند [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] هر که وسیله [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از آنکه [illegible] بعضی [illegible] باشی که اگر [illegible]

کرده آنرو [illegible] خطا [illegible] واقع شده باشد [illegible] اگر [illegible]

کرده آنرو [illegible] هیچ [illegible] کرده باشی [illegible] آنکه هیچ عمل [illegible]

کرده باشی یاد کن که [illegible] چه بوده [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] که [illegible] عالم [illegible]

[illegible] که [illegible] بوده [illegible]

[illegible] چیزی که از ذات [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سوال [illegible] حکیم [illegible] کسی [illegible]

[illegible] که [illegible] مرگ [illegible]

[illegible]

که از [illegible] باشند [illegible] که کسی که [illegible] کسی خواهد [illegible]

چون راست گشت که ... شد بر او [illegible] بکار نکو [illegible]

درست مکن تا پشیمان نشوی و با خصم عادت مکن

حاجت محتاج بعز و [illegible] مکن چه [illegible] کردن پیش شود

گرفتاران را معاونت کن که آنکه [illegible] بد گرفتار شود و سخن

هر دو خصم ناشنیده حکم مکن و [illegible] چون شما حکیم باشی

بلکه بقول و عمل هر دو باش که حکمت قولی بی [illegible] باشد و حکمت

عملی [illegible] آنجا [illegible] اگر [illegible] بی [illegible] و اگر

از [illegible] لذت [illegible] تا [illegible] بی [illegible] انسان [illegible] کری را

آواز [illegible] از آلات استماع و [illegible] شنوی [illegible]

و شوا [illegible] کرد [illegible] آنجا [illegible]

شناسی و دشمن [illegible] نعمت [illegible] مرده [illegible]

که خداوندگار [illegible] یکسان [illegible] بس [illegible]

چه [illegible] خواهی [illegible] آنچه [illegible] آن [illegible]

از حکمت [illegible] حکیم [illegible] که [illegible] قول و عمل او متوافق

[illegible] کن [illegible] در کدام [illegible] هیچ کار از کارها [illegible]

و نمایاند

10

ای عالم عاقل اعمالی را هیچ وقت تا توانی کم مکن از خیرات
تا در زمانه نیز داد و هیچ مبتدا در کتاب حسنه و سیئه باز
و ترک ادب بجهت سعادت و حال نکنی که از سعادت دور باشی
اگر ده با هر کست دوست دار و دشمن جلیس و هوا و بسیار از
دور کن و انداد آداب بستوده اشتاع مکن و هیچ کار پیش از
وقت شروع مکن و چون بکاری مشغول شوی از روی علم
بصیرت اشتغال کن و به بکری معجب مباش و از مصیبت تنگی
بخود راه مده و با دوست معامله چنان کن که بحاکم محتاج نشوی
با دشمن معامله چنان کن که اگر بحاکم عرض و دعوی شود تو را باشد
با مجلس سفاهت مکن با همه کس تواضع کن و هیچ متواضع را
حقیر مشمر و آنچه در وعده و وفاداری بپا و بخود ملامت مکن
بیطالت شادمان مباش و به بخت اعتماد مکن و با اهل نیک بنشین
مشورت با حکیمان کن و اهل همه امور ... و بر افعال و مواظبت خیرات
باش ... در وصایای ارسطاطالیس ترجمه کتاب
سر الاسرار که بامر مامون خلیفه کتاب مذکور را از لغت یونانی

بعضی نقل کرده‌اند در صدد ترجمه میگوید چون ارسطاطالیس
وزیر اسکندر و استاد او بود بواسطه پیری و ضعف از ملازمت
او تقاعد نمود و اسکندر در بلاد عجم استیلا یافت و در میان
ایشان ارباب عقل و کیاست و اصحاب نجدت و شجاعت بسیار دیدند
و در ابقای ایشان خوف ملک بود و استیصال ایشان از قاعده
عدالت دور بود در امر ایشان متحیر شد و کتابتی به ارسطاطالیس
نوشت مشعر بر مضمون شوق و تلطف و در اثنا عرض کرد که
بواسطه بعد از دولت ملازمت تو بسی حیرت در امور خاطر راه
می‌یابد از جمله درین صورت و در ظلمات مضایق امور
تدبیر خاطر مشرق حکیم بیرون شد متعذر است بهر وجه که
میسر باشد سعی در نظم اسباب ملاقات نما ارسطاطالیس
در جواب نوشت که ما را ای فرزند جلیل و سلطان نبیل آن آرزو
باشد که کشف تو بر عدم غیبت مصحوبت است بلکه
بنا بر پیری و ضعف بنیه نتوانست و چون مصاحبت میسر نیست
دستوری چنان کنم که در جزویات آن رجوع کنی و باز نه از من

مستغنی نبود اما از خشم و غضب ایشان بپرهیز اگر تو
کار ایشان را چنانکه گفتم بجای آوری و از ایشان پیشوایی کرده
و چاره شفقت ایشان بجا آورده باشی که ایشان را احسان
بسیار خودت رسانی تا همه مخلص شوند و از همه بندگان مطیع‌تر
بعد از آن بدانکه پادشاهان چهار صنف اند یکی آنکه با خود و با رعیت
هر دو سخی باشند دوم آنکه با خود سخی باشند و با رعیت لئیم سیم آنکه
با رعیت سخی باشند و با خود لئیم چهارم آنکه با خود و با رعیت هر دو
لئیم باشند و قسم اول باتفاق محمود است و قسم دوم و چهارم
باتفاق مذموم و در قسم سیوم خلاف است حکما برآنند که
محمود است بحکم نفس بر آنکه محمود نیست و سخاوت
بقدر حاجت باید و سخاوت بهسانی و هر که از حد بیرون
نماید و بحد افراط گراید او را باسراف و اخراج نسبت باشد
و هر پادشاهی که بر ... بخشندگی نماید
البته سبب فنا و ملک او شود ای سکندر با تو میگویم
که اصل سخاوت کرم و بقاء ملک آنست که طمع در مال مردم

واز جمله سخا و کرم آنکه ستم جایز ندانی و از عیب شده مردم
تفتیش نکنی و از انعام که با کسی کنی یاد نکنی تا فضل و احسان
با منت کرده نشود و آرامی ... با مردم گشاده ابرو باشی و جواب
تحیه مردم نیکو دهی ... ای اسکندر عقل سردار
تدبیرات و آینه کمالات و اصل همه فضایل و اول
آن عقل محبت نام نیکست چه سلطنت و ریاست لذاتها مقصود
نیست بلکه مقصود از آن نام نیکست پس پادشاهی که در اثبات خود
دارد و استخفاف به ناموس الهی کند ناموس الهی او را بشکند
ای اسکندر باید که پادشاه بلند همت و با هیبت و فصیح و شیرین
زبان و بلند آواز باشد و سخن کم گوید و از دل نشنود
چون بیرون آید زینت لایق سلطنت بکار دارد و جماعه لشکران
ممتاز باشد و رعایت بازرگانان که از بلاد بعید به ملک تو آیند
واجب داند تا ... قلوب و کثرت
تجار شود و آبادان سبب عمارت معمور گردد و اندک مسامحت که با
ایشان کند نفع بسیار بیابد و چند بسیار نکند چه کثرت

ده تا باشد لیکن [illegible] از او [illegible] می‌شود
اینکه در شهر [illegible] آن را [illegible] خاص چنانچه [illegible]
[illegible] شد [illegible] چیزی که [illegible] به تدریج باشد
از او در آن [illegible] ضعف و نقصان [illegible] سبب
اختلاف [illegible] و [illegible] مسکن [illegible]
احوال ایشان [illegible] آن [illegible]
[illegible] مشغول شوند
چنانکه [illegible] اهل [illegible] شدند [illegible]
اسکندر [illegible] کرده‌اند و دیگر [illegible] حکیم که در خود
[illegible] که [illegible] مخصوص [illegible] جمال
[illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] شد و از [illegible] اکثر [illegible]
علیه السلام [illegible]
در حقیقت باری [illegible] کنند که [illegible] در [illegible] دیگر

تو شنیده که اگر این قسم عجب حاصل شود حضرت حق تعالی او را

[illegible] که [illegible] حاصل [illegible] علم [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] حاصل [illegible]

واسطه [illegible] کند [illegible] که [illegible] حاصل [illegible]

حال با شد و اگر خود [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سلاطین [illegible] [illegible] [illegible]

هر چیزی که از تو [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علم [illegible] علم

شده باشد [illegible] [illegible]

زیادتی [illegible] [illegible]

ذکر تحصیل پادشاهان [illegible] خصلت [illegible]

چه ایشان [illegible] تحصیل علوم [illegible]

[illegible] اصول علم طب و نجوم را

[illegible] بطن خود

عالم [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] پرورده بود [illegible] قریب [illegible] شده بود

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و [illegible] کرد [illegible] حکم [illegible]

[illegible] عدل

[illegible] قایم شده

[illegible] شده اند [illegible]

[illegible] عدل [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] انسان محسوس مشاهده گردد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاشراق فی [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشان [illegible]